

Free

هفتنامه پیرستین

سال اول - شماره چهار جمعه ۵ مرداد ماه 27 July 2007

www.persianweekly.co.uk

هزار و یکشب با هزار و یک خاطره

BOAT PARTY

یکشنبه ۲۹ جولای SUNDAY 21th JULY

07967021001

شنیده های هفته!

رقصهای سنتی
آذربایجان

اخبار ورزشی

شهرزاد قصه گو و
داستانهای
هزار و یکشب

ناخونک
هفته



ورزشی باستانی ایران زمین، آنهم در لندن!



قلعه نوعی از تیم ملی
خدا حافظی کرد!!!



توصیه های ایمنی جهت مقابله با شرایط
اضطراری در انگلستان

با مشخص شدن فینالیستهای جام ملتهای آسیا و حمایت آمریکا از تیم عراق

فوتبال نیز به بحران خاورمیانه اضافه شد

چارلی چاپلین و
نامه تکان دهنده
او به دخترش!

Signature ACCIDENT CLAIMS HELPLINE LTD

0800 047 0940

5 Park Road, West Hendon, London, NW4 3QB

با سپردن کلیه مشکلات خود در امور تصادفات به
کادر مجرب Signature Claims آسودگی خاطر خود را تضمین نمایید.

برای اطلاعات بیشتر با آقای محمد عزیزی
تماس حاصل فرمایید

020 8202 2822 - 07958 192 192





شما هم آگه خبر مهمی دارید برای ما بفرستید
reports@persianweekly.co.uk

سراغاز



هفته نامه اجتماعی ، فرهنگی ، هنری
چاپ لندن

سال اول - شماره ۴ - ۱۳۸۶

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عباس نجفی

هفته نامه پرشین به هیچ گروه و ارگان
سیاسی و غیر سیاسی وابسته نمی باشد
و صرفا در جهت اطلاع
رسانی صحیح گام بر می دارد

زیر نظر شورای تحریریه

مدیر مالی و بازرگانی: جواد توتونچی

طراح و صفحه آرایی:
عباس نجفی - علیرضا لاهیجانیان

همکاران این شماره:

افسانه جنگجو - قارون - ترانه - فرزاد
سوسن - مهدی قلی زاده
+
چاپ:

Web Print UK Ltd.
Unit 20, Bow Industrial Park
Carpenters Road E15 2DZ

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

امور وب سایت: پرشین دیزاین

نشانی الکترونیکی:

www.persianweekly.co.uk

نشانی پست الکترونیکی:

info@persianweekly.co.uk

هفته نامه پرشین از نوشته های
نویسندگان و خوانندگان استقبال
کرده ولی در ویرایش ادبی آنها آزاد است

مسئولیت آگهی ها و صحت آنها
بعهده صاحبان آن میباشد
هفته نامه پرشین در قبول یا
رد آگهی ها صاحب اختیار میباشد

Lord Business Centre
2 Floor Unit 20
665 North Circular Road
London NW2 7AX

Tel: 020 8453 7350
Fax: 020 8453 7351

دست اندر کاران هفته نامه پرشین روز پدر را به پدران ایرانی تبریک می گوید.

شنیده های این هفته

با توجه به حوادث طوفانهای اخیر و سیلاب های جاری به شهروندان ایرانی ساکن انگلستان توصیه می شود هشدارهای پلیس را جدی تلقی نموده و از طریق رادیو و تلویزیون به آخرین وضعیت جوی توجه نمایند.

شنیده شده که خواننده خوش صدای ایران سرکار خانم الهه در وضعیت وخیم جسمی به سر برده و امیدواریم که هرچه زودتر به جامعه هنری بازگردند.

تعدادی از هموطنان در طی تماسهای تلفنی مکرر سعی در طرح مشکلات خود، از طریق این هفته نامه به گوش خوانندگان را دارند. لذا این هفته نامه با توجه به قوانین و مقررات از بازگویی نام و افراد و موسسات معذور می باشد.

متاسفانه همکار مطبوعاتی ما سرکار خانم ترانه بدلیل سرما خوردگی شدید مقالات خود را ناتمام گذاشته اند و به خوانندگان قول داده اند که در اسرع وقت بتوانند بعد از بهبودی بتوانند همکاری خود را ادامه دهند.

امیدواریم که خانم ترانه هر چه سریعتر بهبودی خود را حاصل نمایند.

با توجه به استقبال گسترده از هفته نامه تعدادی از سوپرمارکتها تقاضای ازدیاد پخش روزنامه را نموده اند که با توجه با این موارد در شماره های آینده تیراژ روزنامه را بیشتر خواهیم نمود لذا در هر صورتی که شما موفق به تهیه روزنامه نشده اید حتما با دفتر روزنامه تماس گرفته تا سریعا به درخواست شما جواب لازم داده شود.

بدلیل مشکلات فنی در امور چاپ و جابجایی چاپخانه، هفته قبل روزنامه با تاخیر به دست خوانندگان رسید که با توجه به رفع این مشکل از این شماره طبق روال قبل به پخش روزنامه در روز جمعه ادامه خواهیم داد.

گزارشهایی هم از زد و خورد جوانان ایرانیان دریکی از کلوبهای شبانه محله آکسفورد به دفتر روزنامه رسیده که به دلیل عدم حضور به موقع موفق به تهیه گزارش کامل از آن نشدیم.

دادگاه ایرانیانی که بجرم تهیه و توزیع مواد مخدر در جریان است به اتمام نرسیده و بعد از خودکشی یکی از متهمین اوضاع محاکمه پیچیده تر گزارش شده است.

ظاهرا پرسنل زحمت کش بازار هفته با مدیریت آقای رادمان در حال برنامه ریزی برای تهیه یک ماهنامه جدید هستند که موفقیت آنها را پیشاپیش آرزو مندیم.

از این هفته یک صفحه ورزشی برای خوانندگان محترم اختصاص داده شده که با توجه به درخواستهای مکرر امیدوارم که در شماره های آتی به این کار ادامه دهیم.

مقالات ارسالی خوانندگان

به نام او

خدایا، امروز دوست دارم برای تو بنویسم. وجودی لا یتناهی که با نامش بیدار میشوم و روز را با تمام سختیها و دشواریهایش، بدو میسپارم. با نام خداوندی که تنها با نکر او، دل آرام میگردد و قلبها روشن میشود.

خداوندا، لطف را سپاس که همیشه، به هر کجای زندگی نگاه می کنم، آن را دیده و از صمیم قلب احساس میکنم.

خداوندا، لطف و محبتت را از ما انسانها دریغ مدار که براستی مخلصانه، آن را از تو طلب می کنم.

خداوندا، نور وجودت را در زندگی ما بتابان که براستی نیازمند آنیم.

خداوندا، دوستت و صفا و صمیمیتت را در میان ما انسانها سبب شو که همگی محتاج آنیم.

به یاد دارم که از همان اوان کودکی، همیشه مادر بزرگها میگفتند، انشا... تنت سالم باشد. این دعای خیری بود که همیشه از دهان آنان می شنیدیم و انرژی بخش زندگیهایمان بود. به راستی هم تنها در گرو سلامت است که می توان به زندگی رنگ داد و آن را جان بخشید. کم کم که پخته تر شدم و بیشتر به این گفتار توجه کردم، حس کردم که آنان چیزی فراتر از سلامت جسمانی از خدا طلب می کردند.

آنان سلامت را در جای جای زندگیمان آرزو داشتند. سلامت جسم، سلامت فکر و سلامت روح. چنانچه عمقی تر به این مطلب نگاه کنیم، متوجه می شویم که تنها یک روح سالم است که برای ما سلامت را به ارمغان می آورد. روح چنانچه از سلامت برخوردار بود، همه چیز را در زندگی تحت الشعاع قرار می دهد. اگر به زندگی معلولین نگاهی بیندازیم، می بینیم که آنان با وجود اینکه از تواناییهای لازم جسمانی برخوردار نیستند، تنها بواسطه سلامت روحشان، می توانند در کنار دیگران و در مواردی پا به پای دیگران زندگی کنند و حتی در این عرصه شاهد موفقیتهای این گروه در تمامی ابعاد زندگی هستیم.

پس بیایند از این به بعد از خداوند طلب سلامت روح داشته باشیم. بیایید از او بخواهیم تا از روح خود در بدن ما بدمد. هر جا خداوند روح خود را در کالبد بشری به جریان انداخت، برترین ها را شاهد بودیم.

بار الهی، از روح خود در ما جاری کن و زندگی ما را هر روز سرشار از نور وجودت ساز.

خداوندا، به ما کمک کن تا از سلامت فکر بهره مند شویم، تا بتوانیم بدور از کینه و نفرت، هر چه بهتر زندگی کنیم.

خداوندا، در زندگی ما حضوری زنده داشته باش، بگذار تا در همه چیز تو را ببینیم و تو را احساس کنیم.

آمین



reports@persianweekly.co.uk

فال حافظ این هفته



صد لطف چشم داشتیم و یک نظر نکرد
در سنگ فاره قطره باران اثر نکرد

رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد
سیل سرشک ما ز دلش کین بدر نبرد

از روزگار بسیار عصبانی هستی، زیرا هر چه تلاش میکنی به جایی نمی رسی، لذا احساس عجز و ناتوانی به تو دست داده است ولی آخر دنیا که به پایان نرسیده است و خوشبختی انسان مگر در یک چیز خلاصه شده است. دنبال هنر، دانش و دوستان تازه باش تا پیشاپیش خودت را کشف کنی. با خدا باش.

سنگهایی که با سنگ انسان میکشند به فریاد مرگهای خاموش برسید

شاید اگر تاک های انگور و سنگهای پرتاب شده شهادت می دادند آنگاه می توانستیم خبرسنگسار شدن جعفر را باور کنیم اما خبر واقعیت داشت چند روزی بود که شایعه ی این سنگسار در تمام رسانه ها پیچیده بود اما همه امیدوار بودند که خبر فقط یک شایعه باشد اما وقتی خبر از دهان سخنگوی قوه ی قضائیه تایید شد دیگر خبر شایعه نبود بلکه یک واقعیت تلخ بود باور این مرگ و مرگهای بی صدا دیگر در ایران به قدری دردناک است که قلب هر انسانی را به درد می آورد اما دردناکتر از آن این است که هیچ قانونی نتواند سد راه قلبهای خاموش بیگناهان چون جعفر و عباس و... شود چگونه است که مدعیان حقوق بشر و افکار عمومی جهان نمی توانند اقدامی موثر و به موقع انجام دهند. چگونه است که قانون پلید سنگسار با دستهای بیرحمی که نام انسان را با خود یدک می کشند و به نام دین جولان می دهند بر سر انسانهای مظلوم و بی دفاع به راحتی اجرا می شود و هیچ مقام مسئولی پاسخگوی آن نیست قلب سنگدل آنها حاضر است با داعیه ی حکومت الهی بشریت را زیر پایهای خود له کنند تا شاید بتوانند از این طریق قدرت خود را به اثبات برسانند و واهمه در دل مردم ایجاد کنند چه کسی می داند چرا؟ مکرمه (ها) و جعفر(ها) خانواده های خود را ترک می کنند و برای با هم بودن اینگونه در گوشه ی زندانها سالها شکنجه و آزار می بینند چه بسا طبق نسبتهای قدیمی همسرانشان را خود انتخاب نکرده اند و چه بسا از زندگی خود سرخورده اند مگر نه اینکه زن در ایران حق طلاق ندارند اگر زنی که در زندگی زناشویی اش سرخورده شده و به هر دلیلی اذیت می شود و بدون عشق زندگی می کند میدانیم که اگر شوهرش نخواهد او را طلاق دهد او محکوم به زندگی با اوست اما آیا مجازات آنها مرگ است؟ آیا با مرگ جعفرها حکومت اسلامی بر کشور حکمفرما شده و جلوی فساد اخلاقی گرفته میشود؟ این سوال ها سوال افکار عمومی ایران و جهان است. به راستی کدام مسئول باید پاسخگو باشد؟ قوه ی قضائیه ای که در جمع خبرنگاران گفته است: (بر اساس ماده ۸۳ قانون مجازات اسلامی حکم رجم پیش بینی شده که طریق اثبات آن هم ساده نیست حکمی به وسیله ی قاضی شعبه در تاکستان اجرا شد اما در قوه قضائیه بنابر این نبوده که چنین حکمی به این شکل اجرا شود و دستور توقیفی که از سوی رئیس قوه قضائیه صادر می شود برای دقت لازم از سوی قضات در صدور و اجرای چنین احکامی است اما در این مورد چون حکم قطعی شده بود در مورد آقا اجرا شد اما در مورد خانم فعلا متوقف است.) یعنی ممکن است به زودی شاهد مرگ مکرمه نیز باشیم. راه حل چیست؟ چرا آقایان سیاستمدار در جست و جوی حل نا بسامانی های زندگی مردم و تغییر این گونه قوانین دیگری که باعث پدید آمدن چنین ناهنجاری هایی در جامعه ی اسلامی می شود نیستند و فقط با اعدام و سنگسار به خواب آرام و وجدان آسوده می رسند. مگر نه اینکه در یک ماه گذشته این چهارمین مرگ بی صدای زناست. آیا افکار عمومی جهان و فعالان حقوق بشر در انتظار مرگ مکرمه و بقیه ی بیست نفر جوانی که آقای جمشیدی(سخنگوی قوه ی قضائیه) آنها را اراذل و اوباش خوانده وعده ی اعدام آنها را داده است سکوت خواهند کرد؟

نسرین میرزایی

پاسخی به مقاله با ترانه مورخ ۶ جولای ۲۰۰۷، صفحه ۴ هفته نامه پرشین

درد دلی با ایرانیان

بطور اتفاقی این روزنامه بدستم رسید و تیتیر درشت حرفهای دختر خوشگل لندنی توجهم را جلب کرد. ابتدا فکر کردم مطلبی در مورد یک دختر زیبای انگلیسی است. پس مقاله را خواندم.

ترانه جان، طریقه نگارشت را پسندیدم، خیلی بروز نوشته بودی و از کلمات شیرین و جالبی استفاده کرده بودی، اما چرا اینگونه؟ شاید نیت خیر داشتی و می خواستی تنها از هم جنسهای ایرانی خودت دفاع کنی، اما چرا اینگونه؟

نوشته ات مرا به فکر وا داشت. واقعاً عجیب است، چرا دختر جوان ایرانی، ساکن لندن با این نگارش زیبا و سلیس و قوه تخیل عالی، می بایست اینگونه از این استعداد خدادادی خود، جهت تحقیر دیگران استفاده کند. به خیال خود از دخترها تعریف کرده و به حمایت از آنها نوشتی، اما برای من خواننده چیزی بجز تحقیر دیگران که خود تو هم به عنوان جنس مونث، جدای از دیگران نیستی، نبود. برایم جالب بود، درست صفحه بعدی این مقاله، مقاله ای در مورد پرنسس دایانا، قرار داده شده بود. البته با آنچه ما در مورد این زن جوان انگلیسی خوانده ایم و شنیده ایم، این مقاله، مقاله ای بسیار بی بنیه بود. خیلی برایم عجیب بود. یک دختر انگلیسی با تمام وجود به همسرش و مملکتش عشق می ورزد. او پس از بی توجهی همسر، در عنفوان جوانی خود را وقف مردم و بناهای خیریه کشورش کرد. روزی که او را به خاک سپردند، انگلستان و شاید مردم بسیاری از کشورهای جهان یکپارچه عزادار بوده و سوگواری کردند. او نیک بود و نام نیکی از خود بر جای گذاشت. جایی در کتابی خواندم که زمانی که پیکر این زن جوان به خاک سپرده شد، زمین نیز لرزید. شاید برایت عجیب باشد که چرا این دو مقاله را در هم آمیختم. این دو مقاله هر دو در مورد انسانهایی جوان گفته بود، اما فرق تا کجا؟

عزیزم، من تعصبی نسبت به دخترهای جوان ایرانی ندارم، در مواردی نیز با تو هم عقیده ام. شاید نسل امروز در ایران به گونه ای دیگر دیده میشود. اما بهتر نیست به جای تحقیر و بکار بردن واژه هایی که متأسفانه چیزی جز تراوشات ذهنی را در خود ندارد کمی منصفانه تر به دیگران نگاه کنیم. عصری که ما در آن بسر میبریم، عصر پیشرفت است، عصری که در آن یکی از آرزوهای دیرین بشریت که همان سفر به فضاست، تحقق یافته است. عصری است که همه چیز دستخوش تغییر گشته است. دیگران با سرعت بسیار در حرکتند تا روز بروز بر دانش و معرفت خویش بیفزایند. روز بروز شاهد شکوفایی استعدادهای گوناگون هستیم. جوانانی را در سرتاسر دنیا میبینیم که تنها برای اینکه نامی از خود بر جای گذارند، بی وقفه در تلاشند. آن وقت شما دختر خوشگل لندنی هنوز مشغول به مقایسه جنس خودت با دیگران هستی. این دسته ای که تو از آنان سخن میگوئی، شاید در این جهان لا یتناهی، ذره ای هم بشمار نیایند. شاید بهتر بود به جای اینکه به این تفکر سطحی جوانان ما دامن بزنی، از خوبیها، موفقیتها و شادیهایی سخن بگویی. شاید بهتر بود به جای اینکه تنها از زیبایی چهره آقای محمدرضا گلزار سخن به میان آوری، از متانت وی در سخن گفتن، عمق دیرگاهش، دل و دین و ایمانش می گفتی.

براستی که ما ایرانیان، جوانان نیک و پاک نیتی داریم. انسانهایی با استعداد سرشار خدادادی و خرد فراوان. هر یک از آنان چنانچه بخواهند، می توانند برترین باشند. آیا تاکنون به دانشگاههای سرتاسر دنیا نگاهی انداخته ای؟ چنانچه اینگونه بود، نظرت نسبت به جوانان ایرانی عوض میشد. بچه های ما در عصری بسر میبرند که دیگر چنین تفکری برایشان پسندیده نیست. پسندیده نیست که آنان را با جوانان لهستانی و چک مقایسه کنیم. جوانان ما قابل قیاس با این جماعت نیستند.

در آخر از شما دوست عزیز که نوشته ات چنان جذاب بود که خواننده ای را مبهور خود و دیگری را چنین برآشت، تمنا می کنم تا نقاط قوت و تواناییهای هموطنان نیز به به رُخشان بکشی، شاید آرام آرام با این نوشته ها بتوانیم ایرانی دیگر بسازیم.

گیتا شریعتی

اشتراک هفته نامه

علاقتمندان به اشتراک و دریافت هفته نامه پرسشنامه زیر را تکمیل نموده و برای ما ارسال نمایند

نام:

نام خانوادگی:

آدرس:

کدپستی: تلفن:

مدت اشتراک: سه ماه ۲۴£ ششماه ۴۲£ یکسال ۶۰£

Lord Business Centre, 2 Floor Unit 20,
665 North Circular Road, London NW2 7AX

Barclays Bank

A/N: 53058360 S/C: 20-92 60



آخرین وضعیت سیمین دانشور

بانو سیمین دانشور که هفته گذشته بدلیل سکتۀ مغزی در بیمارستان پارس بستری میباشد، هم اکنون در بخش ICU تحت مراقبت پزشکان می باشد.

اخبار منتشر شده مبنی بر فوت این بانوی نویسنده ایرانی قویا تکذیب شد.

پزشک معالج وی اوضاع او را نسبت به قبل بهتر توصیف کرده و از کاهش نگرانی ها درباره وی خبر داده است. با این حال دانشور همچنان در این بخش تحت مراقبت های ویژه قرار دارد.

هفته نامۀ پرشین سلامتی دوباره و روز افزون ایشان را از خداوند متعال خواستار است.



پگاه آهنگرانی دچار حادثه شد

پگاه آهنگرانی در صحنه فیلمبرداری فیلم «آتش سبز» به کارگردانی محمدرضا اصلانی دچار سانحه و به بیمارستان جم منتقل شد.

این بازیگر سینما در حین فیلمبرداری صحنه‌ای از فیلم «آتش سبز» و در شرایطی که باید در یک تور ماهیگیری به ایفای نقش می‌پرداخت، دچار این سانحه شده است.

بنا بر این گزارش، در این سکانس آهنگرانی درون تور ماهیگیری قرار گرفته که با بالا رفتن از سطح زمین، به دلیل پوسیدگی و پاره شدن تور، از ارتفاع سقوط کرده و دچار شکستگی از ناحیه ستون مهره‌ها شده است.

آهنگرانی، پس از حادثه بلافاصله به بیمارستان جم منتقل شده و اکنون در این بیمارستان بستری است.



برق گرفتگی، دست‌وپای یک سینماگر

را قطع کرد

در پشت صحنه یک فیلم ایرانی، حادثه‌ای اتفاق افتاد و باعث شد تا سهیل‌انگاری‌ها سینمای ایران را در مرز یک فاجعه دیگر قرار دهد.

حدود چهارده روز پیش، یک گروه فیلمبرداری مشغول تولید فیلم کوتاهی به تهیه‌کنندگی حوزه هنری استان گرگان بودند و هنگام فیلمبرداری در یکی از لوکیشن‌ها، یکی از عوامل فیلم مذکور دچار برق‌گرفتگی شد در شرایطی که به گروه اطمینان داده شده بود که دکل‌های منطقه بدون برق است و اعضا با همین پشتوانه با فراغ بال در آنجا کار می‌کردند.



بنابراین گزارش، هنگام فیلمبرداری یکی از صحنه‌های این فیلم، ناگهان یک سیم برق از روی دکل به روی «مصطفی کرمی» دستیار فیلمبردار می‌افتد، که بر خلاف پیش‌بینی‌های اداره برق منطقه، در آن برق جریان داشته است.

براین اساس، برق سه فاز به دست‌های مصطفی کرمی منتقل می‌شود. ابتدا وی را به بیمارستان شهید مطهری در تهران انتقال می‌دهند و سپس با انتقال وی به بیمارستان مهر، پس از عمل جراحی، دو دست او را از ساعد به همراه انگشتان پایش قطع می‌کنند.

نکته دیگر اینکه پس از گذشت چهارده روز از این حادثه، هنوز تهیه کننده فیلم مذکور و اداره برق منطقه (که شاید مقصر اصلی این حادثه بوده باشد) تماسی با مصدوم نگرفته‌اند هر چند دست‌اندرکاران حوزه هنری استان تهران دیروز پس از باخبر شدن از این حادثه، در تماسی برای کمک در هزینه جراحی به او قول مساعد داده‌اند.

حادثه‌ای که برای «کرمی» اتفاق افتاده، به همراه حادثه سقوط یکی از مهمانان عوامل سازنده در پشت صحنه سریال «من‌نه‌منم» که متأسفانه به فوت وی انجامید، و حادثه مصدومیت «پگاه آهنگرانی» در پشت صحنه «آتش سبز» در هفته اخیر، لزوم توجه جدی دست‌اندرکاران سینما و تلویزیون به ایجاد امنیت تولید را یادآوری می‌کند.

دام شیطانی برای یک زن

پسر جوانی که با کشتاندن زن ۴۵ ساله‌ای به مخفیگاه شیطانی اش از صحنه آزار و اذیت طعمه خود فیلمبرداری کرده بود، دستگیر شد.

۲۲ تیر امسال زنی با مراجعه به شعبه سوم بازپرسی دادرسی جنایی تهران با طرح شکایتی اعلام کرد: پسر جوانی به نام فرهاد با فیلمبرداری از صحنه آزار و اذیت، از من به بهانه های مختلف اخاذی می‌کند. وی به بازپرس روشن گفت: در یک شرکت خدماتی به عنوان نظافتچی مشغول به کار هستم. حدود یک ماه قبل با پسر جوانی به نام فرهاد در محل کارم آشنا شدم. فرهاد ۲۶ ساله است و من او را مثل پسر دوست داشتم. هر روز برای او غذا می‌آوردم و اگر مشکل مالی داشت کمکش می‌کردم.



او یک روز تلفن همراه مرا برای چند ساعت امانت گرفت اما آن را دیگر برنگرداند. به این کار او مشکوک شدم و در تماس تلفنی خواستم تلفن همراه را پس دهد. اما فرهاد گفت در خانه ای حوالی میدان راه آهن است. بعد هم از من خواست برای گرفتن تلفن به آنجا بروم.

من بدون اطلاع از توطئه ای شوم که در انتظارم بود راهی آنجا شدم. دقیقی بعد از ورودم، فرهاد و پسر جوان دیگری به سویم حمله ور شدند. آنها با کمر بند مرا به شدت کتک زدند. وقتی بی حال روی زمین افتادم همدست فرهاد مرا مورد تعرض قرار داد و خودش نیز با تلفن همراه فیلمبرداری کرد. فرهاد سپس تهدید کرد اگر به او پول ندهم فیلم و عکس هایم را در شهر توزیع می‌کند. با طرح این شکایت بازپرس روشن به مأموران پلیس آگاهی مأموریت داد بلافاصله متهمان را دستگیر کنند. کارآگاهان در ادامه با راهنمایی های شاکی موفق به شناسایی مخفیگاه متهم شده و او را در یک

فرار از اسارتگاه ۱۳ پسر جوان

یک گروه ۱۳ نفره که دختر ۱۸ ساله فراری را در یک باغ متروکه زندانی و او را مورد تعرض قرار داده بودند، دستگیر شدند.

* دستگیری دختر جوان

شامگاه چهارشنبه - ۲۳ خرداد - مأموران پلیس امنیت کرج هنگام گشت در مهرشهر با مشاهده رفتارهای مشکوک یک دختر، او را بازداشت و برای تحقیقات تحویل اداره مبارزه با مفاسد اجتماعی کرج دادند.

در تحقیقات مقدماتی مشخص شد دختر ۱۸ ساله حدود ۲۰ روز قبل از خانه فرار کرده است. این در حالی بود که خانواده او نیز در این مدت هیچ شکایتی



در این رابطه مطرح نکرده بودند. دختر جوان در ادامه اعتراف هایش جزئیات اسارت خود را از سوی ۱۳ پسر جوان فاش کرد. او گفت: حدود یک سال قبل با جوان ۲۴ ساله ای آشنا شدم. قرار بود بعد از این که کاری پیدا کرد با هم ازدواج کنیم. پدرم معتاد است و همیشه به خاطر اعتیاد او و بیکاری برادرم با مشکلات مالی مواجه بودیم. ۲۰ روز قبل پسر مورد علاقه ام با من تماس گرفت و خواست وسایلم را جمع کنم و نزد او بروم. او ادعا کرد، قصد دارد من را به مادرش معرفی کند تا مقدمات ازدواجمان را فراهم کند. من که به خاطر سادگی و فرار از زندگی جهنمی در خانه پدری فریب حرف های او را خورده بودم از خانه فرار کردم و به خانه او رفتم. وقتی به آنجا رسیدم او گفت مادرش بیمار است و اوضاع برای ماندن من در خانه مساعد نیست. بنابراین مرا سه شب در پشت بام خانه شان در اسلام آباد کرج مخفی کرد و بعد هم به باغی در اطراف کرج برد. او مرا در آن باغ در اختیار دوستانش قرار داد و ۱۲ پسر دیگر در مدت اسارت مرا مورد تعرض قرار دادند. تا این که روز چهارشنبه - ۲۳ خرداد - در یک فرصت مناسب از دست آنها فرار کردم.

* دستگیری متهم اصلی

سرهنگ نورایی رئیس پلیس مبارزه با مفاسد اجتماعی پلیس استان تهران در گفت و گو با خبرنگار ما با تأیید این خبر گفت: پس از اعتراف های دختر جوان مأموران تحقیقات ویژه پلیسی برای دستگیری پسر تبهکار و همدستانش را آغاز کردند تا این که او را در خانه اش دستگیر کردند. همچنین در ادامه تحقیقات مشخص شد، پسر جوان در تماس با خواهر ۲۰ ساله دختر فراری او را نیز اغفال و مجبور به فرار از خانه کرده است که از سرنوشت او نیز اطلاعی در دست نیست. وی تأکید کرد: در حال حاضر ۱۲ متهم دیگر این پرونده نیز دستگیر شده و تحقیقات برای شناسایی سرنوشت خواهر ۱۸ ساله ادامه دارد.

با تشکر از تمامی دوستانی که ما را در توزیع این هفته نامه یاری می کنند، بدینوسیله لیست مراکز توزیع هفته نامه پرشین را برای شما خوانندگان عزیز اعلام می کنیم.

- سوپر سهن
- سوپر دنا
- سوپر علوان
- سوپر فردوس
- سوپر فردیس
- فرهنگسرا
- قنادی عسل ۱
- قنادی عسل ۲
- سوپر کسری
- سوپر مازندران
- سوپر منصور
- سوپر مسعود
- سوپر هرمز
- رستوران ایلینگ کباب
- رستوران آریانا
- رستوران بهشت
- رستوران شهرزاد
- Turkish Super Market, Way to say
- [Turkish Super Market, TFC
- Turkish Super Market, CODI
- Turkish Super Market, ELING
- و شهرستانهای:
- Birmingham
- Glasgow
- Leeds
- Liverpool
- Manchester
- New Castle
- Nottingham
- Southampton
- Brighton

- جامعه ایرانیان
- کانون ایرانیان
- سوپر آما
- سوپر آران
- سوپر انزلی
- سوپر بازارچه ایرانی
- سوپر پرشیا
- سوپر بیژن
- سوپر بهار
- سوپر تهران
- سوپر تخت جمشید
- سوپر جردن
- سوپر خزر
- سوپر رضا
- سوپر زمان
- سوپر زمزم
- سوپر ساوالان
- سوپر سارا
- سوپر سپید
- سوپر سیب



ناخونک

من به عنوان ناخنک زن احساس مسؤولیت می کنم. شما هم احساس مسؤولیت می کنید. همه احساس مسؤولیت می کنیم! این جمله بسیار کوتاه و تاثیر گذار را همه بارها دیده شنیده و گفته ایم. اگر کسی جرات داشته باشد و بگوید نگفته ام حسابش اول با کرام الکتبیین است بعد با من!

اصلا احساس مسؤولیت کردن چیز بدی نیست که منکر آن می شوید! شما بارها به این و آن گفته اید که احساس مسؤولیت می کنید. خوب بکنید مگر چیز بدی است؟ اما از نظر من ناخنک زن هم خوب است هم درآمدزا و هم نجات بخش! حتما الان با خود فکر می کنید (البته اگر مغز آن را داشته باشید) باز این صاحب ناخنک یا به هدیای گویی افتاده یا گرما زده شده و یا آفتاب به مخ نیم بندش تابیده که چنین چیزهایی را بلغور می کند. به جان به نفت وابسته تان هیچ کدام از این بندها که ذکر شد شامل حال من نمی شود. بله حق با شماست شما همیشه محتاج توضیح هستید. خوب من هم میدهم... البته توضیح!

حضور مکدرتان عرض کنم شما بارها برای اینکه از کاری شانه خالی کنید و یا خدای نکرده یا کرده چشمتان به دنبال ارزهای رایج ممالک اجنبی باشد (که خدارا شکر در کشور ما فوورنعمت است) به دوستان، فامیل و غربا در مقابل تقاضای مشروع و نام مشروع آنان گفته اید که احساس مسؤولیت می کنم. نگفته اید؟ مثلا وقتی یکی از آشنایان فرزند عزیزتر از جاننش یا دوست دختر یا پسر جگر طلاش را برای کاری به شما معرفی می کند شما فوری احساس مسؤولیت می کنید، چرا؟ برای این که می خواهید این آشنای مزاحم را از سر کچل خود باز کنید! اما اگر خدای کرده یا نکرده چشم به مسایل مادی داشته باشید، احساس مسؤولیتتان سنگین تر می شود! حالا بعد از این توضیح واضح و صحت به اصل مطلب می پردازم.

همان که گفته آمد احساس مسؤولیت چیز بدی نیست، خیلی هم خوب است. اما از آنجا که احساس مسؤولیت در کشور پت و پهن ما مثل باقی مسایل با دیگر ملل زنده و مرده این کره خاک فرق دارد، با ذکر چند مثال و غیر مثال آن را به خورد شما خواهم داد، شک نکنید.

در دیگر ممالک هرکس و در هر مقامی وقتی احساس مسؤولیتی کند، منظور این است که وجدانش رضا نمی دهد کاری بر خلاف قانون و اصول انسانی انجام دهد. در مملکت ما هم احساس مسؤولیت همین معنی را می دهد، اما چون در وجود مسؤولین رده پایین و بالای ما موجود نازنینی به نام وجدان حق حیات ندارد، معنی احساس مسؤولیت در مملکت گل و بلبل و هنر پرپر ما کمی تا قسمتی فرق دارد.

در مملکت ما وقتی کسی احساس مسؤولیت می کند، واقعا احساس مسؤولیت می کند. چرا باور نمی کنید یعنی یک ذره هم حنايشان پیش شما رنگ ندارد؟ جل الخالق عجب اعتمادی! بله او احساس مسؤولیت می کند، خیلی هم سنگین، اما فقط در قبال خودش احساس مسؤولیت می کند و گاهی هم در قبال فک و فامیل. به نظر شما این احساس مسؤولیت در نیست؟ هست... هست... هست. اگر این مسؤل احساس مسؤولیت در قبال خودش نمی کرد، به هیچ وجه حاضر نبود دستش را تا آرنج به مال حرام آلوده کند! به هیچ عنوان مال بیت المال از گوی گل و کشادش پایین نمی رفت. این احساس مسؤولیت است که به او قدرت می دهد این همه فعل حرام را جذب و جزم کند!

این احساس مسؤولیت است که وادار کرده تا هم ولایتی آس و پاسش را از قید دکه رها کرده و صاحب دکل های حفاری کند! این احساس مسؤولیت است که او را مجبور می کند فرزند خود و ایل و تبارش را صاحب انواع و اقسام پست های دولتی و نیمه دولتی و خصوصی می کند! کم کم من دل نازک دارم از این همه احساس مسؤولیت احساس ساساتی می شوم! شما بگویید اگر این همه احساس مسؤولیت نبود این همه کار مفید انجام می شد؟ نه، قسم به هر کسی که می پرستید!

به تازگی رییس جمهور اسبق که در دو دوره گذشته نتوانسته از احساس مسؤولیتش به خوبی استفاده کند، در یکی از گردش های علمی-تفریحاتی خود گفته برای دوره بعدی ریاست جمهوری به شدت احساس مسؤولیت می کند!

ناخنک زن

دیگری می گوید: «همه خانوادهام خارج از کشور هستند. آن ها به من می گفتند به ایران نرو. ولی چون کشورم را دوست داشتم، آمدم. اما با این صحنه هایی که می بینیم، باز خواهم گشت.»

آن سوتر، در ضلع شمال غرب، صدای جیغ و داد دختری می آید که توسط نیروهای زن پلیس به داخل ون هدایت می شود: «من هرگز تعهد نخواهم داد. به چه جرمی مرا گرفته اید؟» صدای انتقاد شماری از مردم به گوش می رسد.

اما صدای پلیس هایی که خود نیز اعتراض می کردند، شنیده می شد. شاید نمی دانستند که خبرنگاران هم به صدایشان گوش می دهند: «این کار فرهنگی است، باید اجرا کنیم. چاره ای نداریم.» اما وقتی دوباره در برابر این پرسش قرار می گیرد که آیا واقعا از اجرای چنین طرح هایی راضی هستند، پاسخ دیگری می دهد: «ما اجازه نداریم حرف بزیم، ما فقط وظیفه خودمان را انجام می دهیم.» دو خودروی ون پلیس، با انتقال بدپوشش ها به منکرات وزرا محل را ترک می کنند و هیچ پسری (دست کم در میدان ونک) دستگیر یا ارشاد نشد.

پیش تر، فرمانده نیروی انتظامی از فاز جدید طرح ارتقای امنیت اجتماعی سخن گفته بود. این در حالی است که طرح مبارزه با بدپوششی غیر از میدان ها در ایستگاه های مترو هم اجرا می شود.

ایمان پاکتکاه

کلاهبرداری ۱۸۰ میلیونی با ایمیل های دروغین

با کلاهبرداری ۱۸۰ میلیون تومانی از دو تاجر ایرانی، عملیات کارآگاهان مبارزه با جرایم رایانه ای برای ردگیری کلاهبرداران اینترنتی ابعاد گسترده تری یافت.

این کلاهبرداران اینترنتی با ارسال ایمیل هایی به بهانه دریافت جایزه ۵ میلیون دلاری، طعمه های خود را فریب می دهند.

سرهنگ عبدالله قاسمی - رئیس اداره اجتماعی پلیس آگاهی نیروی انتظامی - با اعلام این خبر گفت: از مدتی قبل، شکایات مشابهی به اداره کل مبارزه با جرایم رایانه ای آگاهی ناجا ارسال می شد که در آنها شکایان مدعی بودند وقتی برای دریافت یک جایزه ۵ میلیون دلاری، ده ها میلیون تومان به حسابی واریز کرده اند متوجه شده اند که از آنها کلاهبرداری شده است.

در جریان بازجویی از مالباختگان مشخص شد افراد ناشناسی با ارسال ایمیلی به آنها اعلام کرده بودند در یک قرعه کشی اینترنتی بین یک تا ۵ میلیون دلار برنده شده اند، آنها حتی تصویر چک بانکی مربوط به جایزه را که از بانک های سیتی بانک و بانک اسپانیا صادر شده بود را برای آنها ارسال کرده بودند، اما اعلام کرده بودند برای دریافت این جایزه باید شماره حساب و مشخصات خودشان را به همراه چندین میلیون تومان هزینه انتقال جایزه به ایران، به حساب بانکی آنها واریز کنند.

وقتی که با ارسال ایمیل های متعدد، وسوسه رسیدن به جایزه در گیرندگان ایمیل ها برانگیخته شده و آنها مبلغ مورد نظر تماس گیرندگان را به حساب بانکی اعلام شده واریز می کردند به یکباره ارسال ایمیل ها قطع می شد و مدتی بعد مالباختگان متوجه کلاهبرداری می شدند.

رئیس اداره اجتماعی پلیس آگاهی نیروی انتظامی افزود: تاکنون شکایات زیادی در این رابطه در اختیار پلیس قرار گرفته که از جمله می توان به کلاهبرداری ۱۱۰ میلیون تومانی از یک سرمایه دار ایرانی و نیز کلاهبرداری ۷۰ میلیون تومانی از یک تاجر فرش اشاره کرد.

سرهنگ قاسمی همچنین با بیان این که روزانه ۲ تا ۳ مورد شکایت از سطح کشور به اداره کل مبارزه با جرایم رایانه ای گزارش می شود گفت: متأسفانه شکرگرد این کلاهبرداران کاملا حرفه ای و هدایت شده، به طوری که پلیس تاکنون منبع اصلی هدایت این جریان مجرمانه را شناسایی نکرده است.

متهم فراری پس از ۸ سال به دام افتاد

مردی که پس از تعرض به دختری ۴ ساله متواری شده بود پس از ۸ سال به دام افتاد.

ماجرای این حادثه ۶ بهمن سال ۷۸ در یکی از مناطق یزد روی داد. مأموران وقتی از طریق خانواده کودک ۴ ساله از این حادثه مطلع شدند با دستور قاضی پرونده به بررسی موضوع پرداختند. کارآگاهان در تحقیقات خود دریافتند یکی از دوستان پدر دختر بچه هنگامی که به عنوان میهمان به خانه آنان آمده، نقشه شیطانی خود را عملی کرده بود. بدین ترتیب مرد ۲۸ ساله در عملیات پلیسی دستگیر شد. در حالی که وی در بازجویی های به عمل آمده منکر اتهام خود شد، در مواجهه حضوری با کودک که ۱۲ ساله شده است شناسایی شد و نیز به ناچار اعتراف کرد.

از خشونت استفاده نمی کنیم پلیس های زن در حاشیه طرح ارتقای امنیت اجتماعی



«هرگز از خشونت استفاده نمی کنیم اما اگر کسی تمد کند دو دستش را می گیریم و به داخل ون هدایت می کنیم.»

این ها را پلیس زنی می گوید که روز اول مرداد ماه در ادامه طرح ارتقای امنیت اجتماعی با موضوع مبارزه با بدحجابی خود را برای شروع عملیات آماده می کرد.

ساعت شش عصر روز دوشنبه اول مردادماه «الگانس» ها و «ون» های پلیس دور تا دور محوطه باز ستاد فرماندهی نیروی انتظامی تهران پارک کرده اند. دو پلیس زن و چند پلیس مرد جلوی هر الگانس آماده باش ایستاده اند تا فرمانده، فرمان شروع عملیات را صادر کند.

الگانس های پلیس با نظم خاصی از محوطه خارج می شوند تا در میدان های اصلی شهر تهران با بدپوشش ها مبارزه کنند. دو پلیس زن برای پاسخ به پرسش های خبرنگاران ایستاده اند یکی از آن دو از نحوه برخورد می گوید: «برخورد فیزیکی نمی کنیم فقط آن ها را تحویل خانواده شان می دهیم.» دیگری در مورد استفاده از تجهیزات توضیح می دهد: «وسایله ای در اختیار ما قرار ندارد فقط سر اکیپ مان تجهیزات دارد و فقط در صورت لزوم از آن ها استفاده می کنیم.»

* «در کدام صورت؟»

- «اگر وضعیت خیلی حادی پیش بیاید.»

* «وضعیت حاد یعنی چه؟»

- «این را سر اکیپ تشخیص می دهد.»

این دو پلیس زن مایل نیستند تا خود را معرفی کنند: «لباس ما طبق آیین نامه تعریف شده است داخل دانشکده برچسب مشخصات نصب می شود ولی خارج از آن نه.» آن ها البته موضع شخصی خودشان را هم می گویند: «وضعیت ما با آقایان فرق می کند به هر حال در کنار شغل مان زن خانه هم هستیم. وظایف همسری هم داریم، دوست نداریم اسم مان همه جا پخش شود.»

«زنان دیگری در شغل های مختلف هستند که اسم شان هم پخش می شود و هیچ مشکلی برایشان ایجاد نمی شود برای شما چرا مشکل ایجاد می شود.» مهدی احمدی، رییس اطلاع رسانی نیروی انتظامی گفت و گو را قطع و در این باره اظهار نظر می کند: «از زمانی که پلیس زن راه افتاده هیچ اسمی از پلیس زن برده نشده است، ضمن آن که ضرورتی هم ندارد.» آن ها درجه نظامی خود را ستوان دوم عنوان می کنند و این که بالاترین درجه پلیس های زن در نیروی انتظامی چهارده (معادل با سرگرد) است که البته در قسمت اداری فعالیت می کنند. وقتی در مورد درجه نظامی پلیس های زن سوال های بیش تری پرسیده می شود، احمدی مانع می شود: «قرار نیست که همه چیز را بدانید.»

خبرنگاران و عکاسان همراه با نیروهای پلیس به میدانی می روند. ضلع جنوب غربی و شمال غربی میدان ونک جایی است که بر پوشش های این منطقه به تشخیص دو پلیس زنی که آنجا مستقر هستند ارشاد و در صورت لزوم به داخل ون هدایت می شوند.

دختری حدودا ۲۰ ساله مقنعه به سر دارد و مانند تویی تا سر زانو به تن کرده است.

از جلوی مامورهای پلیس زن رد می شود. پلیس ها با هم مشورتی کرده و تصمیم می گیرند تا به او تذکر بدهند: «لطفا تشریف ببرید داخل ون.»

صورت دختر را بهت گرفته است بی هیچ مقاومتی به داخل ون می رود اما اجازه گفت و گو با او داده نمی شود.

مردم زیادی دور خودروهای پلیس جمع شده اند تا شاهد ماجرا باشند یکی از آن ها می گوید: «به هیچ کس ربطی ندارد که من با چه پوششی به خیابان می آیم.»



reports@persianweekly.co.uk

ادبیات

اشعار رسیده از خوانندگان

در آن دور دستها زنی حامله را می بینم
که با عشق را با خود حمل می کند.
با چشمانی سیاه
و از سنگینی بارش
رنگش سفید
به موهایشوزنه هایی آویزان
و به دور دستانش طنابهایی بافیده
در زیر چتری که او را از نگاه مرثم خشک می گرداند.
با چشمانی که همیشه دور دستها را می نگرد
و در زیر تازیکها سیر می کند
تا شاید جای خالی زندگیش را در بین کتابها پیدا کند.
او شبها را در بین ستاره ها بسر میبرد
و روزها دستگیره در را می نگرد که مبادا در قفل شود و دیگر باز نشود.
او قلب خود را بر ته ماهیتابه می اندازد
و آنرا خوب سرخ می کند
اما فقط یک طرف آنرا
و طرفی دیگر را برای من به کنار می گذارد
تا من هیچوقت گرسنه نمانم.
او همیشه تنگ ماهی را از آب پر نگو می دارد تا من روزی ببایم
و ماهی زندگی ام را در تنگ او بپرورانم.
او از همه چیز دو تا دارد
دو تا لیوان دو تا قاشق دو تا اتاق دو تا صندلی
ولی فقط یک قلب دارد
قلب او فقط یک در دارد.
او ریاضی را نمی شناسد
ضرب و تقسیم را هم نمی شناسد
او فلسفه را غیر ممکن می داند
و ضرب و تقسیم را در من می بیند
و فلسفه را در حرفها و نوشته های من
من هم زندگی خود را در او می بینم
در زیر یک سقف با او بودن
یا با یک لیوان آب خوردن
در امتداد یکدیگر نشستن
از یک در وارد اطاق شدن
و دیگر از اطلاق بیرون نرفتن
به دنبال روزی هستم که دیگر پایانی در آن نباشد.
یا شبی که دیگر در آن عقربه روی عقربه نایستد.

امین منافی

طراحی حرفه ای وب سایت
خدمات نشر لیفلت و چاپ
دیزاین طراحی لوگو
07733113137

چهار پایه

با چشم های نگرانش انگار منو داره می پاد، کمی ترس رو توی وجودش
احساس می کنم، بیچاره! اون هم مثل من گرفتاره؟ نه نه نه، اصلا نمی
دونم کیه و چیه، فقط احساس می کنم یکی دیگه هم اینجا توی این اتاق
تاریک پیش منه.

خیلی آروم توی تمام اتاق که نه دری داره و نه پنجره ای قدم می زوم
با پهلوی کف پاهام طوری روی زمین رو لمس می کنم که حتی اگه یه
سوسک هم اینجا باشه می فهمم، نه نه نه، نباید چیزی اینجا باشه.

نکنه قدم به قدم و درست پشت سرم در حال حرکت!!! بدون مقدمه شروع
می کنم عقبی راه رفتن، نه نه نه کسی نیست...

دوباره روی چهارپایه آهنی وسط اتاق می شینم، سرم رو توی دستهام
می گیرم، کم کم از این نگاه مسخره خسته می شم. من که نمی ترسم
ولی دلم براش می سوزه حتما اون خیلی ترسیده. ناگهان سرم رو به
سمت چپ می چرخونم انگار دیدمش! وگرنه چرا به اون سمت نگاه
کردم. ولی توی این تاریکی و تنهایی مطلق چیو همیشه دیدم. دلم هری
ریخت نکنه منم دارم می ترسم؟

بدم میاد از نگاه های سنگینش، خیلی به صورتم نزدیک شده گرمایی که
بهم می تابه مال وجودشه یا نفسش نمی دونم. فکر می کنم امن ترین
جای اتاق همین جا روی چهار پایه خودمه، راستش احساس می کنم
نمی تونم از سنگینی حضورش و فشار نگاه هاش تکون بخورم. طوری
نگام می کنه که انگار داره روح رو می بینم، فکر می کنم رو می خونه و از
ترسم لذت می بره.

چه قدیه؟ چه شکلیه؟ خطرناکه و یا فقط کنجکاوه؟ شاید روحه که نه
میشه دیدش و لمسش کرد ولی در عین حال همه جا هم هست. با این
حضور سنگین و رعب آورش شاید روح یه جور اهریمنه؟ پس این لعنتی
چی؟ نیاید فریاد بزنم تا ترسم رو ببینه...

انگار چیزی روی موهای شانه هام داره حرکت میکنه، نه نه نه فقط خود
موهای تنمه که کنار هم جابجا می شن. انگشت هام نمی تونم تکون
بدم...

هی داره دور و برم خیلی نزدیک می چرخه، از بالا، چپ، راست و پایین
منو زیر و رو می کنه. چرا منو نمی خوره و کار رو تموم نمی کنه؟ یا از
ترس خیس عرق شدم یا آب دهنشه که از خوشحالی این لقمه گوشتالو
راه افتاده و تنم رو خیس کرده. صدای نفس زدنم و کوبش مداوم قلبم که
انگار منو از جا تکون می ده نمی زاره صدای خس خس و جابجا شدن
سنگین این موجود رو بشنوم...

سمت راست بدنم به کلی فلج شده، حتی نمی تونم سرم رو
بچرخونم. انگار اون همه جا هست. انگار توی این
اتاق شوم فقط یک جای خالی کوچیک هست که به
اندازه تن آدمیه که روی یک چهار پایه آهنی
نشسته و تنها جای خالی اتاق رو پر کرده
باشه. پس باقی فضای اتاق چی...؟! آهی از
سر ترس منو به به این نتیجه می رسونه
که باقی اتاق اونه، یک حجم سیاه سیال
بیرحم، سنگین و متحرک همه جا رو اشغال
کرده و کوچکترین حرکتی رو هم از من سلب
کرده.

من کجای این موجودم؟ این همه فشار رو آیا
با دستهایم به تنم وارد می کنه که همه استخوان
هام دارن خورد میشن؟ پس حتما صورتمش
بالای سرمه...

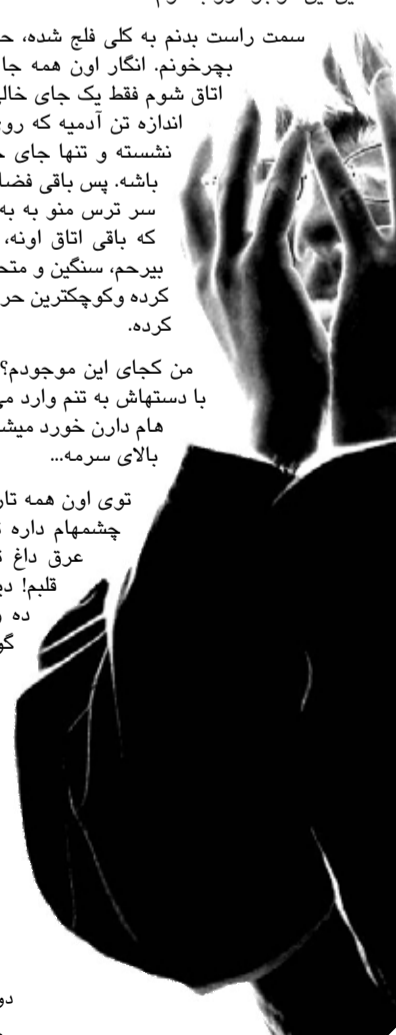
توی اون همه تاریکی اتاق می فهمم که
چشمهام داره تار و تار تر می بینم.
عرق داغ تنم خنک خنکتر شده،
قلبم! دیگه تنم رو تکون نمی
ده و صداش هم دیگه به
گوشم نمی رسه...

ضامن بادبادک را می کشی
نخ در گیس خورشید گره می خورد
سکوت طولانی
خنده هایم از دوشیار چهره ام
پایین خزیده اند
سری که روی شانه ات خم شده
چشمانت به اعماق آبی بذر شنا رفته
سایه خانه ای در گذر تقاطع
قلبم در سینه دلشوره می زند
دختر بچه یاغی با گذرنامه قلبی
آسمان کیود را می پروازد
نخ بادبادک در دستهایش تار می تند
ابایی ندارم
مردم روی گندمزاری طلایی
سیب را گاز می زند
نان در ذرات گندم کپک خورده
می میرم
صورتکهای قاضی
سنگ در دست
سنگبارانم می کنند
بدنیا که می آیم
آینه باورم خالیست
بدنبال من در تو می گردم
به انتظار معجزه
مدام نخها را تا می تنم و می تنم
تمام خالی هایم را پُر از پُر بزرگم می کنم
دختر بچه یاغی مهربانانه می بخشد
می بخشد از خالیهایش
خنده هایم را می بینم
بسان پسرکی بازیگوش
نخ بادبادک در دست
قلبم در سینه پای می کوبد
پُر هایم را دانه دانه
بر سرت برآستانت می ریزم
چه حکایتی است
در شیار رنگین کمان خاکستری
دستپندم میزنی
بجانب خالی
برای معجزه ای

با روزنامه های خبر رهسپار می شوی
آیا من افسانه دروغین خبرهای روزنامه توانم؟
نفسم تهی از اسرار
اما سخت خودم را آبستم

افسانه جنگجو

دوشنبه، ۲۵ تیر، ۱۳۸۶
نویسنده: علی باروئی





reports@persianweekly.co.uk

لطفا مطالب و ترجمه‌های خود را بصورت تایپ شده برای دفتر
روزنامه ارسال کنید

لئون تولستوی

گندمی به بزرگی تخم مرغ

روزی چند کودک در یافتند مانند دانه گندم که میانش شیباری داشت. اما به بزرگی تخم مرغ بود. سیاهی از آنجا می گذشت آن را دید پیشیزی به کودک داد و آن را خرید. برد شهر و به عنوان تحفه به پادشاه فروخت.

پادشاه دانشمندان و خردمندان دیار رابه حضور خواند تا معلوم بدارند این تحفه‌نایاب چیست. دانشمندان و خردمندان مدتها چراغ ذهن سوزاندند و دود چراغ خوردند اما سر درنیاورند تا زمانی که چیز را در پنجره نهاده بودند مرغ تخم گذاری پرید لب پنجره و به چیز نوک زد تا سوراخ شد آن وقت همه دیدند آن چیز دانه گندمی بود.

خردمندان و دانشمندان همه شرفیاب شدند و گزارش کردند:

-دانه گندم است.

پادشاه شگفت زده شد دانشمندان و خردمندان را امر کرد معلوم بدارند این گونه گندم کی و کجا کشت می شده است آنه نیز باز چراغ ذهن سوختند و لای اوراق کتابها دوباره و چند باره جستجو کردند اما مطلب دندانگیری پیدا نکردند و دوباره شرفیاب شدند و عرض کردند:

در پیدا کردن پاسخ این پرسش ناتوانیم. در کتابهای ما مطلبی در این مورد پیدا نشد. شاید صلاح باشد از روستاییان پرس و جو شود. امکان دارد یکی از آنها از پدران و اجداد خود شنیده باشد این گونه گندم با این قد و اندازه کی و کجا کشت می شده است.

پادشاه امر به احضار سالخورده ترین روستاییان کرد ملازمان چنین کسی را یافتند و حضور پادشاه آوردند پیرمرد قد خمیده رنگ پریده و بی دندان با هر زحمتی بود با کمک دو چوب زیر بغل لنگ لنگان شرفیاب شد.

پادشاه گندم را نشان وی داد چشم های پیرمرد آن را نمی دید و تشخیص نمی داد. اما آن را گرفت و با دستهایش لمس کرد. پادشاه او را مخاطب قرار داد و پرسید:

پیرمرد میتوانی بگویی این گونه گندم کجا می روییده؟ آیا هیچگاه از اینگونه گندم خریدهای؟ به عنوان بذر چطور؟

گوش پیر مرد سنگین بود و پرسش های پادشاه را نمی توانست بشنود و مطالب را دشوار درک میکرد. دست آخر گفت: چنین بذر گندمی نکاشته ام و برداشت هم نکرده ام این نمونه گندم هم هرگز نخریده ام. از وقتی به یاد دارم گندم ها به همین قد و اندازه امروزی بوده اند. اما از پدرم بپرسید شاید او شنیده باشد کجا گندم به این اندازه می روییده است

پادشاه پیرمرد را احضار کرد او را پیدا کردند و شرفیاب شد این پیرمرد یک چوب زیر بغل داشت. پادشاه دانه گندم را نشان داد روستایی پیر که هنوز چشمانش می دید گندم را گرفت و خوب نگاه کرد

-پیر مرد میتوانی به ما بگویی گندم به این اندازه کجا می روییده است آیا هیچ وقت این گونه گندم خریده ای و یا از این نمونه گندم بذر کاشته ای؟

پیرمرد که او نیز سنگین گوش بود اما بهتر از پسرش می شنید پاسخ داد:

نه هیچ گاه گندمی به این اندازه در مزرعه من کاشت و برداشت نشده. اما در خصوص خریدن آن وقت ها هنوز مصرف پول معمول نبود. هر کس گندم خودش را می کاشت چون نیازمند گندم می شدند گندم ها را تقسیم می کردند.

نمی دانم گندم این اندازه کجا می روییده است. گندم های ما البته بزرگتر از گندم های امروزی بوده. و نان آن هم برکت بیشتری داشت. اما این اندازه گندم به عمرم ندیده ام از پدرم هم شنیده ام که در روزگار آنان دانه های گندم بزرگتر بوده و خمیر آردش بیشتر ری می کرده است. بهتر است از او سوال بفرمایید.

پادشاه پدر پیر مرد دومی را احضار کرد و او را یافتند و شرفیاب شد. با قدم های ثابت و کشیده بدون چوب زیر بغل وارد شد چشمانش می درخشید و گوشش تیز بود. گفته هایش روان و جذاب. پادشاه دانه گندم را نشان داد پیرمرد آن را در دست گرفت. همه جایش را لمس کرد. آن را گاز زد تا مزه اش را بچشد و گفت: (سالهاست که گندم به این مرغوبی ندیده بودم.) (افزود:) (بله خودش است خود خودش.) پادشاه گفت:

-پدر بزرگ کی و کجا گندم به این اندازه می روییده است؟ آیا هرگز این گونه گندم خریده ای؟ یا از این نمونه گندم کاشته و برداشت کرده ای؟

پیرمرد در پاسخ عرض کرد: بلی!

- پیرمرد این گونه گندم را از جایی می خریدی یا خودت می کاشتی؟

پیرمرد تبسم کرد و پاسخ داد:

-در روزگار من کسی به ذهنش هم نمی گذشت که دست به گناه خرید و فروش گندم و نان بزند. نمی دانستیم پول چیست و هر کس به اندازه نیازش گندم داشت.

پادشاه پرسید:

پیر مرد بگو مزرعه ات کجا بود؟ این گونه گندم را کجا می کاشتی؟

پدر بزرگ پاسخ داد:

-زمین خدا مزرعه من بود. هر جا شخم می زدم مزرعه من می شد. زمین رایگان بود. چیزی بود که کسی ادعا نمی کرد صاحب یا مالک آن است. تنها چیزی که مردم متعلق به خود میدانستند نان بازشان بود.

پادشاه گفت:

-دو سوال را باید جواب بدهی. نخست اینکه چرا آن روزگار گندم این اندازه بود و در روزگار ما چنین کوچک شده است؟

دوم اینکه چرا نوه ات با دو چوب زیر بغل راه می رود. پسر ت با یک چوب زیر بغل و خودت بدون چوب؟

چرا چشمهایت می درخشد؟ دندانهایت سالم است؟ حرف زدن شیوا و لحن صدایت گوش نواز؟ چرا چنین شده است؟

پیرمرد پاسخ داد:

-نابسامانی زندگی مردم بدان علت است که دیگر مردم با کار خود زندگی نمی کنند. تکیه کرده اند به کار دیگران. در روزگار قدیم مردم بر طبق شریعت خدا می زیسته اند. به آنچه داشتند راضی بودند. چشم طمع به دسترنج دیگری نداشتند. گردآوری: س-قارون

براحتی می توانید لیفلت ها و آگهی های خود را به همراه هفته نامه پرشین پخش نمایید.
برای اطلاعات بیشتر با دفتر هفته نامه تماس حاصل فرمایید.
020 8453 7350

سرعت انتقال پول با قیمت مناسب را با ما تجربه کنید



صرافی بین المللی برادران سروری

SARWARY BROTHERS
INTERNATIONAL
TRAVEL & MONEY EXCHANGE

انتقال پول

به اکثر نقاط جهان در مدت ۱۵ دقیقه
و بلعکس بدون شارژ. ظرف کمتر از ۱ ساعت

امان - امریکا - ایران - اسراییل - ترکیه
امریکای شمالی - افغانستان - مسکو - بومی
امریکای جنوبی - یونان - پاکستان و سراسر اروپا...

Head Office: 122 Plashot Road, Plaistow,
London, E13 0QS
Tel: 020 8257 3547 . Mobile: 07978 333 812
020 8257 5040 . Fax: 020 8552 8481
Branch One: 10a The Broadway Southall,
Middlesex, UB1 1PS
Tel: 020 8571 0166, Fax: 020 8893 5876
Email: mohsin@sarwary.e7even.com

آگهی های شما به کیفیت و استمرار این هفته نامه یاری می رساند



reports@persianweekly.co.uk

لطفاً ما را از خبرهای اطراف خود مطلع نمائید
برای مشاهده هفته نامه بصورت رنگی به وب سایت مراجعه نمائید

داستانی از هزار و یکشب

(گردآوری و تخلص: بهزاد - ر / از کتاب قصه های هزار و یک شب)



حکایت پیر و غزال

پیر گفت: ای امیر عفريتان، اين غزال مرا دختر عم و سي سال با من هم دم بود فرزندى نياورد. كنيزكى گرفتم. آن كنيز پسرى بزاز. چون پسر پانزده ساله شد، مرا سفرى پيش آمد از بهر تجارت به شهر ديگر سفر كردم و دختر عم من كه همين غزال است، در خرد سالى ساحرى آموخته بود. پس كنيز و پسر مرا با جادو گاو و گوساله كرده به شبان سپرده بود.

پس از چندی كه من از سفر آمدم، از كنيز و پسر جويان شدم. گفت: كنيز بمرد و پسر بگريخت. من از اين سخن گريان شدم و سالى اندوهگين بنشستم تا عيد قربان در رسيد. به پيش شبان فرستادم و گاوى فربه خواستم كه قربانى كنم. شبان گاوى فربه بياورد كه كنيز من بود. من آستين بر زده دامن به ميان محكم كردم و كاردى گرفتم كه آن را قربان كنم. گاو بناليد و بگريست. برو رحمت آوردم و خود نكشتم. شبان را گفتم او را بگشت و پوست او بر گرفت. استخوانى ديدم بى گوست. از كشتن او پشيمان شدم ولى پشيمانى من سود نداشت. پس آن را به شبان داده گفتم: گوساله اى فربه از براى من بياور. شبان گوساله آورد كه آن پسر من بود. چون گوساله مرا ديد، رسن پاره كرده پيش من آمد. بر خاك غلطيده خروش كنان همى گريست. من بدو رحمت آوردم و به شبان گفتم: اين را رها كن و گاو ديگر بياور.

چون قصه بدبينا رسيد، بامداد شد و شهرزاد لب از داستان فرو بست. دنيازاد گفت: اي خواهر، چه خوش حديث گفتى. شهرزاد گفت: اگر امروز ملك مرا نكشد شب اينده خوشتر از اين حديث گويم. ملك با خود گفت: اين را نمى كشم تا باقى داستان بشنوم.

چون روز شد ملك به ديوان بر نشست آن روز تا پسين به كار مملكت مشغول بود. وزير همه روز منتظر كشته شدن دختر ايستاده هيچ خبر نشنود. در عجب شد. پس ملك از ديوان برخاسته به حرم سراى شد و با دختر وزير حديث گفتن بنشست.

چون شب دويم برآمد

در خوابگاه شدند و شهرزاد از دختر وزير تمتع برداشت. پس از آن دختر وزير از تخت به زير آمده در پاى تخت بنشست. دنيازاد گفت: اي خواهر، حديث بازركان و عفريت را تمام كن. شهرزاد گفت: اگر ملك اجازت دهد باز گويم. ملك جواز داد. شهرزاد گفت: اي ملك جوانبخت، خداوند غزال به عفريت گفت: اي امير عفريتان، چون گوساله بگريست و روى به خاك ماليد مرا بر وى رحمت آمد. با شبان گفتم كه: اين گوساله رها كن.

همين غزال كه دختر عم من است، به پيش من ايستاده نظر مى كرد و در كشتن گوساله همى كوشيد و مى گفت: همين گوساله را بگش كه گوساله اى است فربه. ولى من كشتن گوساله را به خود هموار نكردم، به شبانش دادم. شبان گوساله گرفته برفت.

روز ديگر شبان پيش من آمد و بشارت داده گفت: مرا دختری است كه در خرد سالى از پير زالى ساحرى آموخته بود. چون من گوساله به خانه بردم آن دختر روى خود پوشيده بگريست. پس از آن بخنديد و گفت: اي پدر، چو نست كه مرد بيگانه به خانه همى آوردى؟ گفتم: مرد كدام است و گريه و خنده تو از بهر چه بود؟ گفت:

«فرزند صبح» پس از ۳ سال فیلمبرداری به پایان می رسد



با گرفتن صحنه های مربوط به آخرین روزهای حیات آیت ... خمینی در بیمارستان، فیلمبرداری «فرزند صبح» بعد از سه سال به پایان می رسد.

عوامل این فیلم هم اکنون آخرین صحنه های مربوط به کودکی آیت ... خمینی را در لوکیشن شهریار فیلمبرداری می کنند و با ساخته شدن لوکیشن بیمارستان آخرین تصاویر این فیلم فیلمبرداری خواهد شد. بنا بر این گزارش، فیلمبرداری «فرزند صبح» به کارگردانی بهروز افخمی که از مهرماه سال ۸۳ آغاز شده است تا اواخر تیر ماه به پایان خواهد رسید.

محمدرضا شرف الدین تهیه کننده این فیلم نزدیک شدن به چهره آیت ... خمینی در کاری سینمایی، گرفتن چند صحنه استثنایی، طراحی هایی برای دوربین که برای اولین بار در دنیا تجربه می شود و انتظاری ۲ ساله برای بزرگ تر شدن بازیگر خردسال فیلم را از ویژگی های فرزند صبح می داند و معتقد است: علی رغم خستگی که از تولید این کار برایم مانده اما وقتی به فیلم و راش های موجود فکر می کنم می بینم که به طولانی شدن فیلمبرداری می ارزید.

۲۵ تیر ماه ۸۴ بود که بهروز افخمی از متوقف شدن فیلمبرداری این فیلم برای یک یا دو سال خبر داد. وی اعلام کرد: پروژه «فرزند صبح» البته مشکلات مالی داشت، اما این مشکلات قابل حل بود و طی صحبت هایی که با تهیه کننده و سرمایه گذار داشتیم، حل شد. دلیل اصلی توقف فیلمبرداری در حال حاضر توانایی و درخشش بازیگر خردسالی است که نقش آیت ... خمینی را در سه، چهار سالگی بازی می کند. با توجه به اینکه فیلمنامه «فرزند صبح» دو بخش مجزا دارد و بخش دوم آن در دوران هفت، هشت سالگی آیت ... خمینی یعنی سه، چهار سال بعد از بخش اول می گذرد، بنا بود که بازیگر دیگری دوران هفت، هشت سالگی آیت ... خمینی را بازی کند، اما بازیگر بخش اول آنقدر خوب از آب درآمد که تصمیم گرفتیم یکی دو سال صبر کنیم و بخش دوم را با خودش بگیریم. درواقع این بازیگر - آرمان ایرانیپور - آنقدر تاثیرگذار و به یادماندنی است که فکر می کنم جابه جایی او با یک بازیگر دیگر باعث ضایع شدن نیمه دوم فیلم خواهد شد و با توجه به اینکه در حال حاضر به پنج سالگی نزدیک می شود، می ارزد که منتظر بمانیم و بخش دوم را با خودش فیلمبرداری کنیم.

وی همان زمان نسبت به اعتراضاتی که درباره حضور برخی بازیگران شده بود، گفته بود: من هیچ اهمیتی به آن حرفها و اعتراضات ندارم، زیرا برای من روشن بود که یا فیلم را همانطور که خودم تشخیص می دهم می سازم یا اصلاً نمی سازم. فکر می کنم کسانی که می خواستند از راه دور فیلم «فرزند صبح» را ببینانند و مال خود کنند، آموخته باشند که کار فیلمسازی واقعی، تحت تاثیر سیاست بازی ها قرار نمی گیرد.

این کارگردان ادامه داده بود: حالا هم همین تصمیم جدید شاید درسی برای آنان باشد و یاد بگیرند که وقتی یک کودک چهار، پنج ساله هنرمندی و استعداد نشان بدهد، می تواند فیلمبرداری تیم را عقب بیندازد، که همه کوشش های سیاست بازان برای متوقف کردنش به نتیجه نرسید. گروه سازنده «فرزند صبح» در تلاش هستند فیلم را به جشنواره فیلم فجر سال ۸۶ برسانند.

این گوساله بازركان زاده است كه زن پدرش او را با مادر او به جادو گاو و گوساله كرده است و سبب خنده همين بود. اما گريستم از براى اين بود كه مادر او را پدرش سر بريده.

اي امير عفريتان، چون اين را از شبان بشنيدم از خانه به در آمدم و از نشاط پاى از سرنمی دانستم و همی رفتم تا به خانه شبان رسيدم. دختر شبان بر من سلام داد و دست من را ببوسيد و به كنارى ايستاد. پس از آن همان گوساله پيش آمد و روى بر زمين ماليد و خاك غلطيده. من با دختر شبان گفتم: آنچه از اين گوساله گفته اى راست است؟ گفت: آرى، اين فرزند تو است. گفتم: اگر او را از اين رنج خلاص كنى چندان مال بر تو بذل كنم كه بى نياز شوى. دختر تيسمى كرد گفت: مرا به مال حاجتى نيست. اما با من عهد كن كه اگر من از اين گوساله سحر بردارم مرا بدو كابين كنى و اجازت دهى كه به جادو كننده او جادو كنم و گرنه از بد او ايمن نخواهم بود. گفتم: خون دختر عم خود را بر تو حلال كردم، آنچه داني بكن. پس طاسى پر از آب كرده و افسونى بر آن خوانده بر گوساله پاشيد. فى الحال گوساله بصورت انسان برآمد. من او را در آغوش كشيده به چشمش بوسه دادم و دختر شبان را به زنى او در آوردم. او نيز دختر عم مرا به جادو غزالى كرد. او همين غزال است. به هر سو كه مى روم آن را با خود مى برم.

چون به اينجا رسيدم بازركان را در همين مكان ديده حكايات او را شنيدم؛ بايستادم تا از انجام كار او آگهى يابم. اي امير عفريتان، اين است حكايات من و اين غزال. عفريت گفت: طرفه حديثى است، از سه يك خون او درگذشتم.

حکایت پیر دوم و دو سنگش

در آن دم پير دوم خداوند سگان شكارى پيش آمد و گفت: اي امير عفريتان، اين دو سگ برادران من بودند. چون پدر من سپرى شد، سه هزار دينار زر به ميراث گذاشت. من در دكاني به بيع و شرى نشستم و برادر ديگرم به سفر رفت. پس از سالى تهى دست باز آمدم. من او را به دكان برده، هزار دينار سرمايه بدو دادم. چند روزى با هم بوديم. پس از آن هر دو برادر عزم سفر كردند و از من مهرمى خواستند. من به سفر مایل نبودم عازم سفر نشدم، رنج و زيان سفر را به ايشان بنمودم ايشان نيز ترك سفر كردند.

شش سال بدان منوال، هر يك جداگانه، در دكاني بنشستم. پس از آن من نيز با ايشان موافقت كرده مايه بر شمرديم شش هزار دينار بود. من گفتم: نيمه اى از اين به زير خاك اندر پنهان داريم كه اگر به بضاعت ما آسبى روى دهد آن را سرمايه كنيم و نيمه ديگر را از بهر تجارت برداريم. تدبير من ايشان را پسند افتاد بدانسان كردند كه من بگفتم. آنگاه سفر كرده، به كشتى برنشستيم.

يك ماه كشتى همى رانديم، تا به شهري برسيديم. متاع خود را به بهاي گران فروختيم يك بر ده سود كرديم. پس از آن به قصد سفر به كنار دريا شديم. دختری در آنجا ديديم كه جامه اى كه در برداشت و با من گفت: توانى با من نيكوئى كنى و پاداش نيكو يابى؟ گفتم: آرى، با تو نيكوئى كنم. گفت: مرا كابين كن و به شهر خود ببر. مرا بر او رحمت آمد.

او را برگرفته به كشتى آوردم. جامه های گرانبها بر وى پوشانده در محل نيكو جايش دادم و دل به مهرش بنهادم و از برادران بر كنار شده، شب و روز با او بسر مى بردم. برادران بر من رشك بردند و در مالم طمع كردند و بگشتم پيمان بستند.

هنگامى كه من با دختر خفته بودم، مرا با او به دريا انداختند. آن دختر در حال عفريتى شد و مرا برداشته به جزيره اى برد و ساعتى از من پنهان گشته، پس از آن پيش من آمد و گفت: من از پريانم كه ايمان به رسول خدا آورده ام. چون مهر تو اندر دلم جاي گرفته بود به صورت آدميان پيش تو آمدم. اکنون بدان كه برادرانت را به مكافات بدكردارى بخوام كشتن. مرا حديث او عجب آمد. او را از كشتن برادران منع كرده سوگندش دادم و گفتم: ايشان در هر حال برادر منند.

پس آن پرى مرا در ربوده و در هوا شد و به يك چشم بر هم نهادن مرا به فراز خانه خود گذاشت. من در بگشودم و آن سه هزار دينار را كه در زير خاك پنهان بود برگرفته به دكان بنشستم. هنگام شام كه از دكان به خانه آمدم، اين دو سگ را به زنجير ديدم. چون اينها را چشم به من افتاد بر دامنم بياويختند و اشك از چشم فرو ريختند و من از حقيقت حال آگاه نبودم. ناگاه آن دختر پيش آمده گفت: اينان برادران تو اند و تا ده سال بر اين صورت خواهند بود.

پس من اين دو سگ را برداشته همى گردانيدم كه ده سال به انجام برسد و ايشان خلاص شوند. چون بدین مقام رسيدم، ماجرای این جوان را شنيدم، از اينجا در نگذشتم تا ببينم انجام كار او به كجا خواهد رسيد.

چون پير سخن را بدبينا رسانيد، عفريت گفت: خوش حديثى گفتى، از سه يك خون او در گذشتم.

ادامه دارد ...

طراحی حرفه ای وب سایت، خدمات نشر لیفلت و چاپ، دیزاین لوگو

077 3311 3137-020 8453 7350



reports@persianweekly.co.uk

زورخانه لندن



خبرنگار هفته نامه پرشین از زورخانه ای در لندن! بله در لندن! فرسنگها دور از زادگاه زورخانه یعنی ایران زمین، گزارشی تصویری از باستانی کارهای ایرانی مقیم لندن تهیه کرده است که تقدیم حضورتان میگردد.

ورزش در ایران باستان

ورزش وانجام حرکات پهلوانی جز فعالیتهای اصلی روزمره ایرانیان در دوران باستان بوده است. جامعه آن زمان ارزش خاصی برای ورزشکارانی قائل می شد که برای قدرت بدنی و شجاعت روحی که در اختیار داشتند، شکرگزار بوده اند. پهلوانان در صورت نیاز از خانواده و سرزمین خود در برابر دشمنان دفاع می کردند. این پهلوانان با تشویق زائدالوصف همگان برای ورزش، قهرمانی و قدرت خودروبرو می شدند.

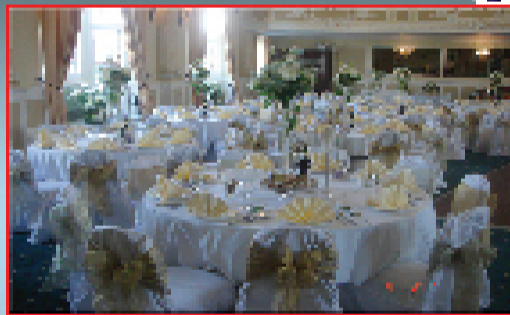
طبق آموزش مذهبی آنها، مردان زورخانه در نیایش خود ابتدا زیبایی بهشت را می ستودند و سپس قدرت بدنی و فکری خود را از خداوند خواستار می شدند.

آنها اعتقاد راسخ به بدن سالم و نیرومند داشتند. ایرانیان باستان به فعالیتهای ورزشی خود، که بر الگوی سلاحهای جنگی شان تاثیر گذار بوده است، روح معنوی می دادند.

حتی در حین مجیزخوانی (استعاره های مذهبی) در زمان نیایش در معابد خود گریزی درستان خود نگه می داشتند همانند اسقف بریتانیایی، که روی کمر بند خودشمشیر می آویختند. "اوستا" کتاب مقدس مذهبی قدیم ایران مشوق قهرمانان ورزشکاران بوده است و از آنان تجلیل و ستایش بعمل می آورد، درست همانند آنکه مردان بزرگ در مقابل خدایان خود عبادت می نمودند. نسل قدیمی تر می بایست هماهنگی هایی در زمینه حکایات باستانی و یا اشعار حماسی ای بوجود آورد که مقرر است برای جوانان از روی کتابهای برجامانده و یا آنهایی که از نسلهای پیشین خود آموخته بودند، خوانده شود. این سنت تا امروز باقی مانده و قرون زیادی را تجربه نموده است. امروزه حتی مشهوداست که بین قبایل و در قهوه خانه هاداستان گویی با همان شور و ذوق مشابه قرنها پیش، اجرا می شود.

با توجه به این حقیقت که در زبان فارسی ایران باستان بیش از ۳۰ لغت در ارتباط با مفاهیم قهرمان و پهلوان وجود دارد، میزان علاقه وافر ایرانیان به قهرمانان و پهلوانان مسلم و آشکارا می گردد. جوانان زیر ۲۴ سال آموزش تکمیلی مرتبط با ورزش را در زمان خود فرا می گرفتند. این ورزشها عبارتند از: دو، سوارکاری، چوگان، پرتاب دارت، کشتی، بوکس، تیروکمان، شمشیربازی و... این فنون تحت شرایط بسیار سخت آموزش داده می شد تا بتوانند در زمان نیاز شرایط سخت، ناسازگاری ها و مشکلات ناشی از جنگ از قبیل گرسنگی، تشنگی، کوفتگی، گرما، سرما و ... را تحمل نمایند.

موسسه پذیرائی گلچین



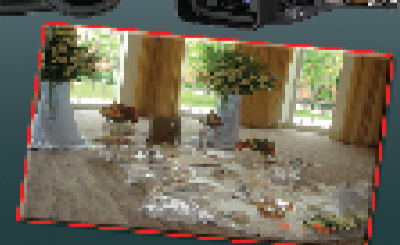
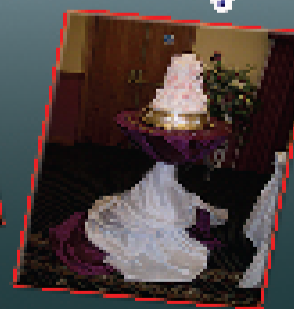
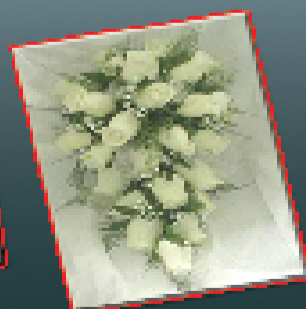
مشاور، طرّام و برگزار کننده جشنهای شما
(عروسی - نامزدی - تولد - مهمانیها و خصوصاً مراسم عزاء)
تهیه بهترین و مجلل ترین سالن و
هتل با سرویس پذیرائی کامل



با انواع غذاهای ایرانی فونگی و دریایی به همراه

(کیک - گل آرائی - ماشین عروس - سفره عقد - فیلمبرداری - عکاسی - موزیک زنده - میز - صندلی - سرویس رومیز)

گلچینی از بهترین تزئینات غذایی با مدرن ترین سرویس



T-Mob: 07904 515 081 / 07723 093 078

Tel / Fax: 020 3084 4620

38 Glebe Road Stanmore HA7 4EL

E mail: golchin_institution@yahoo.co.uk



reports@persianweekly.co.uk

چارلی چاپلین و نامه تکان دهنده او به دخترش

چاپلین، با همین نام چهل سال بیشتر مردم روی زمین را خنداندم و بیشتر از آنچه آنان خندیدند، خود گریستم.

بسیاری چارلی چاپلین را تنها یک کمدین موفق می دانند، حال آنکه او در طول زندگی خود در زمینه موسیقی نیز استعداد فراوانی از خود نشان داد. ساخت موسیقی فیلم کار عادی وی بود و توانست در مجموع موسیقی ۲۳ فیلم را به پایان برساند. در توانایی ساخت موسیقی چاپلین همین بس که موسیقی فیلم لایم لایت ساخته چاپلین در سال ۱۹۷۲ برنده جایزه اسکار شد.

چارلی اسپنسر چاپلین مهمترین و تاثیرگذارترین شاگرد مک سنت و فرزند یک نمایشگر تالارهای محلی موسیقی انگلیسی به نام جرالالدین چاپلین (بازیگر)، کودکی خود را در صحنه های سرگرم کننده تفریحی گذرانده بود. تصویر او از جهان، همچون چارلز دیکنز و دو، گرگرفیت، که شباهت زیادی به هر دو داشت، با هر فقیر و تنگدستی دوران خردسالی و جوانی رنگ آمیزی شده بود و در طول عمر همدردی عمیق خود را نسبت به تنگدستان حفظ کرد.

۱۹۱۳، هنگامی که با دستمزد صد و پنجاه دلار در هفته در کمپانی کی استون استخدام شد، یک بازیگر سیار نمایشهای وودویل آمریکایی بود. در نخستین فیلمی که به نام در تلاش معاش (۱۹۱۴) برای مک سنت بازی کرد، نقش یک شیک پوش تیبیک انگلیسی به نام او محول شد، اما با فیلم دومش، مخمضه ی غریب (۱۹۱۴) میل کارکتر و هیات ظاهری یک ولگرد کوچولو را معرفی کرد؛ کارکتری که بعدها او را شهره آفاق ساخت و به یک نماد جهانی سینمایی از یک فرد عامی در دوران ما بدل کرد.

از فیلم دیکتاتور بزرگ چاپلین در کمپانی کی استون در سی و چهار فیلم کوتاه و شش حلقه ای داستانی با عنوان رمانس ناکام تیلی (۱۹۱۴) به کارگردانی مک سنت بازی کرد و کاراکتر این دلقک ریز نقش محزون را به تدریج پرورش داد؛ شخصی با کفشهایی که برایش بزرگ بودند، شلوارهای گشاد و کتی تنگ که کلاه لبه دار دربی بر سر می گذاشت. اما قریحه ی چاپلین برای سبک ظریفتری ساخته شده بود و نه کمدی هایی با ضرباهنگ دیوانه وار کی استون، بنابراین در ۱۹۱۵ قراردادی برای ساختن چهارده فیلم کوتاه دو حلقه ای با کمپانی اسانی، با دستمزد هفته ای ۱۲۰۰ دلار، که در آن زمان دستمزد کلانی بود، بست او این فیلمها و فیلمهای بعدی خود را، جلای بیشتری داد.

شخصیت پردازی درخشان او، همراه با حرکات پانتومیم که چارلی تبحر بی ماندنی در آن داشت، از ولگرد کوچولو انسانی ساخت که با جهان پیرامون خود بکلی بیگانه است بهترین فیلمهایی که چاپلین در کمپانی اسانی ساخت؛ ولگرد، شغل، بانک، شبی در نمایش. این فیلمها در سال ۱۹۱۵ ساخت. این فیلمها چندان مورد استقبال قرار گرفتند که سال بعد در خواست هفته ای ده هزار دلار به اضافه پیش پرداختی معادل ۱۵۰۰۰۰ دلار پس از امضای قرارداد برای ساختن ۱۲ فیلم برای کمپانی میوچوال را کرد. بهترین فیلمهای او در کمپانی میوچوال عبارتند از: بازرس فرودگاه ۱۹۱۶، مامور آتش نشانی ۱۹۱۶، ساعت یک صبح ۱۹۱۶، سر سره بازی ۱۹۱۶، سمساری ۱۹۱۶، خیابان اوباش ۱۹۱۷، مهاجر ۱۹۱۷، ماجراجو ۱۹۱۷، چارلی از این فیلمها آثاری به یاد ماندنی به وجود آورد. همچنین او را به شهرت جهانی رساند و برای اولین بار استعداد درخشان او آشکار کردند.

با سو فیلا لورن در سال ۱۹۲۵ در کنفرانس مطبوعاتی هجویه یی از مردم بسیار فقیر در مقابل مردم بسیار غنی؛ ضعف در مقابل قوی، که چاپلین رانزد مردم نزد مردم فقیر عزیز کرد و بلعکس. به طور مثال در فیلم مهاجر؛ دورویی آمریکاییها نسبت به مهاجران او بر روی مسولان ادارهای مهاجرت رانشان را دهنده محض رسیدن کشتی (چارلی چاپلین) به ایلند او با غرور و امید به مجسمه ی آزادی نگاه میکند و نوشته ای ظاهر می شود: سرزمین آزادی، مرزی نیویورک را می بینیم که

بالافاصله نمایی از پلیسهای عده زیادی از مهاجران را همچون گله گوسفند به پیش می رانند. در نمای بعدی چارلی



نیم نگاه دیگری به مجسمه آزادی می افکند، اما این بار مشکوک و حتی تحقیر آمیز.....

چارلی چاپلین یکی از نوابع مسلم سینماست. او در زمانی که در اوج موفقیت بود با اوتانویل ازدواج کرد و از او صاحب ۷ یا ۸ بچه شد ولی فقط یکی از این بچه ها که جرالالدین نام دارد استعدادبازیگری را از پدرش به ارث برده و چند سالی است که در دنیای سینما مشغول فعالیت است و اتفاقا او هم مثل پدرش به شهرت و افتخار زیادی رسیده و در محافل هنری روی او حساب می کنند.

چند سال پیش وقتی جرالالدین تازه می خواست وارد عالم هنر شود، چارلی برای او نامه ای نوشت که در شمار زیبا ترین و شور انگیزترین نامه های دنیا قرار دارد و بدون شک هر خواننده یا شنونده ای را به تفکر وادار می کند.

ژرالالدین دخترم:

اینجا شب است، یک شب نول. در قلعه کوچک من همه سپاهیان بی سلاح خفته اند.

نه برادر و نه خواهر تو و حتی مادرت، بزمحت توانستم بی اینکه این پرندگان خفته را بیدار کنم، خودم را به این اتاق کوچک نیمه روشن، به این اتاق انتظار پیش از مرگ برسانم. من از تویس دورم، خیلی دور..... اما چشمانم کور باد، اگر یک لحظه تصویر تو را از چشمان من دور کنند.

تصویر تو آنجا روی میز هست. تصویر تو اینجا روی قلب من نیز هست. اما تو کجایی؟ آنجا در پاریس افسونگر بر روی آن صحنه پر شکوه "شانزلیزه" میرقصی. این را میدانم و چنانست که گویی در این سکوت شبانگه ای، آهنگ قدمهایت را می شنوم و در این ظلمات زمستانی، برق ستارگان چشمانت را می بینم.

شنیده ام نقش تو در نمایش پر نور و پر شکوه نقش آن شاهدخت ایرانی است که اسیر خان تاتار شده است. شاهزاده خانم باش و برقص. ستاره باش و بدرخش. اما اگر قهقهه تحسین آمیز تماشاگران و عطر مستی گلهایی که برایت فرستاده اند تو را فرصت هشجاری داد، در گوشه ای بنشین، نامه ام را بخوان و به صدای پدرت گوش فرا دار. من پدر تو هستم، ژرالالدین من چارلی چاپلین هستم. وقتی بچه بودی، شبهای دراز به بالینت نشستم و برایت قصه ها گفتم. قصه زیبای خفته در جنگل، قصه اژدهای بیدار در صحرا، خواب که به چشمانم پیرم می آمد، طعنه اش می زدم و می گفتمش برو.

من در رویای دختر خفته ام. رویا می دیدم ژرالالدین، رویا.....

رویای فردای تو، رویای امروز تو، دختری می دیدم به روی صحنه، فرشته ای می دیدم به روی آسمان، که می رقصید و می شنیدم تماشاگران را که می گفتند: "دختره را می بینی؟ این دختر همان دلقک پیره. اسمش یادته؟ چارلی". آره من چارلی هستم. من دلقک پیری بیش نیستم. امروز نوبت تو است. برقص من با آن شلوار گشاد پاره پاره رقصیدم، و تو در جامه حریر شاهزادگان می رقصی. این رقص ها، و بیشتر از آن، صدای کف زندهای تماشاگران، گاه تو را به آسمان ها خواهد برد. برو. آنجا برو اما گاهی نیز بروی زمین بیا، و زندگی مردمان را تماشا کن. زندگی آن رقاصگان دوره گرد کوچه های تاریک را، که با شکم گرسنه میرقصند و با پایهایی که از بینوایی می لرزد. من یکی از اینان بودم ژرالالدین، و در آن شبها، در آن شبهای افسانه ای کودکی های تو، که تو با لالایی قصه های من، به خواب میرفتی، و من باز بیدار می ماندم در چهره تو می نگریستم، ضربان قلبت را می شمردم، و از خود می پرسیدم: چارلی آیا این بچه گربه، هرگز تو را خواهد شناخت؟ تو مرا نمی شناسی ژرالالدین. در آن شبهای دور، بس قصه ها با تو گفتم، اما قصه خود را هرگز نگفتم. این داستانی شنیدنی است:

داستان آن دلقک گرسنه ای که در پست ترین محلات لندن آواز می خواند و می رقصید و صدقه جمع می کرد. این داستان من است. من طعم گرسنگی را چشیده ام. من درد بی خانمانی را چشیده ام. و از اینها بیشتر، من رنج آن دلقک دوره گرد را که اقیانوسی از غرور در دلش موج می زند، اما سکه صدقه رهگذر خودخواهی آن را می خشکاند، احساس کرده ام.

با اینهمه من زنده ام و از زندگان پیش از آنکه بمیرند نباید حرفی زد. داستان من به کار تو نمی آید، از تو حرف بزنیم. به دنبال تو نام من است: چاپلین. با

همین نام چهل سال بیشتر مردم روی زمین را خنداندم و بیشتر از آنچه آنان خندیدند، خود گریستم.

ژرالالدین در دنیایی که تو زندگی می کنی، تنها رقص و موسیقی نیست. نیمه شب هنگامی که از سالن پر شکوه تأثیر بیرون میایی، آن تحسین کنندگان ثروتمند را یکسره فراموش کن، اما حال آن راننده تاکسی را که ترا به منزل می رساند، پیرس، حال زنش را هم پیرس.... و اگر آبستن بود و پولی برای خریدن لباس بچه اش نداشت، چک بکش و پنهانی توی جیب شوهرش بگذار. به نمایندگی خودم در بانک پاریس دستور داده ام، فقط این نوع خرجهای تو را، بی چون و چرا قبول کند. اما برای خرجهای دیگری باید صورتحساب بفرستی.

گاه به گاه، با اتوبوس، با مترو شهر را بگرد. مردم را نگاه کن، و دست کم روزی یکبار با خود بگو: "من هم یکی از آنان هستم". تو یکی از آنها هستی - دخترم، نه بیشتر، هنر پیش از آنکه دو بال دور پرواز به آدم بدهد، اغلب دو پای او را نیز می شکند.

و وقتی به آنجا رسیدی که یک لحظه، خود را بر تر از تماشاگران رقص خویش بدانی، همان لحظه صحنه را ترک کن، و با اولین تاکسی خود را به حومه پاریس برسان. من آنجا را خوب می شناسم از قرنهای پیش آنجا، گهواره بهاری کولیان بوده است. در آنجا رقاصه هایی مثل خودت را خواهی دید. زیبا تر از تو، چالاک تر از تو و مغرور تر از تو. آنجا از نور کور کننده نورافکن های تأثیر "شانزلیزه" خبری نیست.

نور افکن رقاصگان کولی، تنها نور ماه است نگاه کن، خوب نگاه کن. آیا بهتر از تو نمی رقصند؟

اعتراف کن دخترم. همیشه کسی هست که بهتر از تو می رقصد. همیشه کسی هست که بهتر از تو می زند. و این را بدان که در خانواده چارلی، هرگز کسی آنقدر گستاخ نبوده است که به یک کالسکه ران یا یک گدای کنار رود سن، ناسزایی بدهد.

من خواهم مرد و تو خواهی زیست. امید من آن است که هرگز در فقر زندگی نکنی، همراه این نامه یک چک سفید برایت می فرستم. هر مبلغی که می خواهی بنویس و بگیر. اما همیشه وقتی دو فرانک خرج می کنی، با خود بگو: "دومین سکه مال من نیست. این مال یک فرد گمنام باشد که امشب یک فرانک نیاز دارد."

جستجوی لازم نیست. این نیازمندان گمنام را، اگر بخواهی، همه جا خواهی یافت.

اگر از پول و سکه با تو حرف می زنم، برای آن است که از نیروی فریب و افسون این بچه های شیطان خوب آگاهم، من زمانی دراز در سیرک زیسته ام، و همیشه و هر لحظه، بخاطر بند بازاری که

از روی ریسمانی بس نازک راه روند، نگران بوده ام، اما این حقیقت با تو می گویم دخترم: مردمان بر زمین استوار، بیشتر از بند بازان بر ریسمان نا استوار، سقوط می کنند که شبی درخشش گرانبهارترین این جهان تو را فریب دهد.

آن شب، این الماس، ریسمان نا خواهد بود، و سقوط تو حتمی شاید روزی، چهره زیبای شاهزاده زند، آن روز تو بند بازی ناشی خواهی ناشی، همیشه سقوط می کنند.

دل به زر و زیور نبند، زیرا بزرگترین آفتاب است و خوشبختانه، این الماس درخشند.....

.....اما اگر روزی دل به آفتاب چهره او یکل باش، به مادرت گفته ام در نامه ای بنویسد. او عشق را بهتر از او برای تعریف یکدلی، شایسته تر از بس دشوار است، این را می دانم.

به روی صحنه، جز تکه ای حریر بدن ترا نمی پوشاند. به خاطر هنر و عریان به روی صحنه رفت و باکره تر بازگشت. اما هیچ چیز و در این جهان نیست که شایسته آن ناخن پایش را به خاطر او عریان برهنگی، بیماری عصر ماست، و شاید که حرفهای خنده دار می اما به گمان من، تن عریان تو باید روح عریان را دوست می داری.

بد نیست اگر اندیشه تو در این باره. مال دوران پوشیدگی. تنرتس نخواهد کرد.....

مال ده سال پیش باشد، این ده سال ترا پیر تر



reports@persianweekly.co.uk

خبرنامه توانا موسسه حمایت از معلولین

ما ایرانی ها همیشه پیام آور دوستی و عشق بوده ایم. ما نیاز به دوستی شما داریم. انجمن حمایت از معلولین ایرانی و فارسی زبانان طی مدت حیات خود با کمترین امکانات نالی سعی نموده است بیشترین مکم را به هموطنان معلول یا بیمار ایرانی برساند. این انجمن که هدفش دفاع از حقوق شهروندی و یاری رساندن به این عزیزان جهت زندگی بهتر و پر امیدتر میباشد، وابسته به هیچ گروهی نیست. تنها و تنها متعلق به کلیه ایرانیان و فارسی زبانانی است که همچون خود موسسان آن یا معلول می باشند یا فرزند معلول یا بیمار دارند، و یا اینکه از فزاد معلول یا بیماری سرپرستی میکنند. همانطوریکه در اهدافمان ذکر شده است این انجمن علاوه بر حمایت از معلولین و بیماران بدون در نظر گرفتن سن، جنس، دین و دیگر وابستگیهای مختلف، از والدین و سرپرستان معلولین نیز حمایت می کند.

روشن است که فعالیت ما سودآور و اقتصادی نیست و فقط اقدامی بشر دوستانه و خیر خواهانه می باشد.

برای اجرای اهدافمان در این راه، به کمک های مادی و معنوی شما انسانهای خیرخواه نیازمندیم. حتی اگر ناچیز باشد. عشق شما به همونوع مشوق ما در کارمان میباشد.

اگر از نظر شما کمکتان ناچیز میباشد، مطمئن باشید برای ما بسیار باارزش است.

با عشق و اراده خود، میتوانیم سرنوشت خود و بسیاری دیگر را دگرگون کنیم.

با سپاس از شما بزرگواران
انجمن حمایت از معلولین ایرانی

قوانین انسان بودن

شری کارتر - اسکات ترجمه: لادن خضری



شما در یک دوره تمام وقت غیررسمی به نام زندگی ثبت نام کرده اید. در این مدرسه، هرروز فرصت دارید درس هایی را بیاموزید. ممکن است این درس ها را دوست داشته باشید یا تصور کنید که بی ربط و احمقانه است. (۳) شکست وجود ندارد، هرچه هست درس گرفتن و تجربه اندوختن است رشد روندی است پس از آزمایش و خطا و به عبارت دیگر پر از تجربه اندوختن. تجارب حاصل از شکست، بخش مهم این روند هستند و نهایتاً همان ها هم «به کار» می آیند. (۴) یک درس آنقدر تکرار می شود تا زمانی که آن را یاد بگیرند یک درس به شکل های مختلف به شما عرضه می شود تا وقتی که آن را یاد بگیرید و وقتی یاد گرفتید به سراغ درس بعدی بروید. (۵) یادگیری هرگز پایانی ندارد در زندگی بخشی نیست که دروس خودش را نداشته باشد. اگر زنده هستید باید بدانید دروسی هست که باید یاد بگیرید. (۶) «آنجا» ابداً بهتر از «اینجا» نیست وقتی که «آنجا» برایتان «اینجا» می شود، یعنی که بار دیگر «آنجایی» به دست آورده اید که بازهم بهتر از «اینجا» به نظر می رسد. (۷) دیگران فقط آئینه خود شما هستند شما نمی توانید خصلتی را در دیگری دوست داشته باشید، از آن متنفر باشید مگر آن که آن خصلت، شما را به یاد خصلتی در خودتان بیندازد که آن را دوست دارید یا از آن متنفر هستید. (۸) زندگی تان همان چیزی است که شما از زندگی ساخته اید همه ابزار و منابع لازم در اختیار شماست، این که شما با آنها چه می کنید، دقیقاً به خودتان بستگی دارد. انتخاب با شماست. (۹) پاسخ شما در درون خود شما نهفته است پاسخ هایی که به سوالات زندگیتان می دهید در درون شما نهفته است. تنها چیزی که به آن نیاز دارید آن است که ببینید، گوش بدهید و اعتماد کنید. (۱۰) شما همه اینها را فراموش خواهید کرد!

(۱) شما یک جسم دریافت کرده اید ممکن است در تمامی طول زندگی، این جسم را دوست بدارید یا از آن متنفر باشید، ولی این بدن برای همه عمر متعلق به شماست. (۲) درس هایی را خواهید آموخت

azizi@signatureclaims.co.uk



تصادف کرده اید و فکر میکنید مقصر نیستید؟
در موقع تصادف سرنشین بوده اید؟
جهت دریافت خسارت از بیمه دچار مشکل شده اید؟
آیا دچار حادثه در محل کار یا خیابان شده اید؟
آیا رانندگانه هستید و ماشین PCO لازم دارید؟
با یک تلفن به کمپانی Signature Claim می توانید به همه خواسته های خود دست یابید.

با سپردن کلیه مشکلات خود در امور تصادفات به
گادرب مجرب Signature Claim آسودگی خاطر خود را تضمین نمایید.

Signature
ACCIDENT CLAIM HELPLINE LTD

تعویض انوموبیل نصادفی
رفع مشکلات دریافت خسارت
جلوگیری از افزایش قیمت بیمه
قرار ملاقات در محل مورد نظر شما

برای اطلاعات بیشتر با آقای محمد عزیزی
تماس حاصل فرمایید

5Park Road, West Hendon, London, NW4 3QB

Tel: 020 8202 2822 08000 470 940

07958 192 192



reports@persianweekly.co.uk

با توجه به شرایط جوی نامساعد وسیل های اخیر در انگلستان توصیه های ایمنی دولت بریتانیا در مواقع اضطراری بسی مفید به نظر می آید.

HM Government



اگر در محل کار شما هشدار در خصوص سبب داده شده از توصیه های افراد مسئول پیروی کنید.

اگر یک سبب در ساختمان شما منجر شده، به دنبال این راه خروج باشید.

اگر در آوار گیر کرده اید:

- به یک دیوار نزدیک شده و روی لوله ها خیره بزنید تا نجات دهندگان بتوانند صدای شما را بشنوند
- در صورت نشی گاز از کمربت بافتند استفاده نکنید

اگر یک سبب در بیرون از ساختمان شما منجر شده، داخل ساختمان بمانید (دور از پنجره ها، آسمانپرها و درهای بیرونی) چون ممکن است سبب دومی هم در آن منطقه باشد.

اگر کنترل را از دست بدهد، در نقطه ای امن از آن منطقه بپسباید و مشاهدات خود را به پلیس بگوییید.

سبب ها

از منبع اصلی خطر دور شوید

- ولی صبر کنید تا سرویس های امدادرسانی اضطراری به محل رسیده و شما را معاینه کنند، و در صورت لزوم، از شارژ آتوگویی کنند
- اگر بدون این رسیدگی به خانه بروید ممکن است دیگران را آلوده کرده و امداد واقعه گسترده تر شود

واقع رخدادهای شیمیایی، بیولوژیکی یا پررتونی (CBR)

[Redacted text block]

[Redacted text block]

توافق با شرکت های رادیویی و تلویزیونی وجود دارد که اگر شرایط اضطراری صدها ای روی داد آنها برنامه های عادی خود را قطع کرده و توصیه های ایمنی عمومی و اطلاعاتی در خصوص واقعه ارائه می کنند، پس هنگامی که زادیو یا تلویزیون را بگیریید در سطح سطحی با کثرتی در هر کجای بریتانیا که باشید می توانید توصیه های لازم را دریافت کنید.

رادیو یا تلویزیون را بگیریید

توصیه به داخل رفته، آنجا بمانید، رادیو یا تلویزیون را بگیریید توصیه ای شناخته شده و مورد استفاده در سطح جهان است. این توصیه توسط کمیته مستقل هدایت ملی در خصوص هشداردهی و اطلاع رسانی به مردم بعنوان بهترین توصیه کلی ارائه به مردم درگیر در اکثر شرایط اضطراری تائید شده است.

به داخل رفته، آنجا بمانید، رادیو یا تلویزیون را بگیریید

[Redacted text block]

خطرات آتش سوزی را در خانه خود کاهش دهید

- آرام های دود نصب و نگهداری کنید - حداقل یکی برای هر طبقه
- بیشتر موارد فوت و جراحت ناشی از آتش سوزی هنگامی روی می دهند که مردم در حال خواب باشند. یک مسیر فرار پیش بینی کنید تا اگر آتش سوزی در شب اتفاق افتاد بتوانید از آن استفاده کنید
- اگر حریق و آتش سوزی رخ داده، بیرون رفته، بیرون بپسباید و به شش 999 رنگ بزنید هرگز از آسانسور استفاده نکنید
- اگر در دود گیر کرده یا در آن حرکت می کنید خود را به کف نزدیک سازید که هوای تمیزی دارد
- اگر احساس می کنید در دود است، آتزا باز نکنید، چون به احتمال زیر در سنت دیگر آن آتش وجود دارد
- به پله داشته باشید - هرگز دوباره وارد حله نشوید تا اینکه سرویس های امداد آتش نشانی آتزا پس نکرده اند

ایمنی و جلوگیری از آتش سوزی



reports@persianweekly.co.uk

ورزشی ایران و جهان

به درخواست شما خوانندگان عزیز، از این شماره صفحه ورزشی را به هفته نامه اضافه کرده ایم.



هموطنانمان بازیکنان مورد علاقه خود را تشویق کردند.

شعار شش تایی ها

حضور تماشاگران کره ای با پیراهن های قرمز روی سکو ها دیروز جلوه خاصی به ورزشگاه بوکیت جلیل شهر کوالالامپور بخشیده بود. در کنار چشم بادامی ها سفید پوشان ایرانی جدال روی سکوها را افزایش داده بودند. ایرانی ها با شعار شش تایی ها بارها دوستان کره ای را شرمند خود کردند و نوید دادند که در این بازی هم از خجالتشان حساسی در خواهند آمد.

عکاس ها کم نیاروند

بالاخره وقتی کری خوانی باشد بین عکاس ها هم این داستان به حد باور نکردنی اوج می گیرد. دیروز عکاسان ایرانی برای اینکه به کره ای ها ثابت کنند ایران در این بازی صاحب موقعیت بیشتر است به شکل دسته جمعی پشت دروازه لی وون جائه قرار گرفتند تا از شکار سوژه ای محروم نمانند. در جبهه حریف هم کره ای ها پشت دروازه رودباریان رفتند تا از آنجا این بازی را نظاره گر باشند.

پشتکار نصرتی

محمد نصرتی دیروز خیلی انگیزه داشت اما بنده خدا به جای اینکه این پشتکار را در جهت مثبت به کار گیرد هول شد و اولین خطا را در این بازی پشت محوطه هجده قدم روی مهاجم کره انجام داد که با خوش شانسی ایران اولین سوتی نصرتی به خیر گذشت!

شایعه در هتل پرنس (به نقل از ایران ورزشی)

قلعه نوعی استعفا داد!

سکوت همه جا را فرا گرفته، همه بهت زده روی صندلی خشکشان زده، کره ای ها بالا و پایین می پرند. افشین قطبی آنچنان فریاد می زند که گویی جام جهانی را فتح کرده. پزشک تیم ملی با چهره ای پراسترس مربی ایرانی کره را به کنار می برد و می گوید: تو ایرانی هستی، خجالت بکش چرا در برابر هموطنان اینگونه جنب و جوش داری؟ همه به تو نگاه می کنند و!..

آرام آرام سرو صدا کم می شود اما غم روی سکوها بوکیت جلیل خانه کرده، پسرکی صورت رنگ کرده آنقدر اشک ریخته که دیگر مشخص نمی شود پرچم ایران بر صورتش نقش بسته بود. مردی میانسال با فریاد گریه می کند و می گوید: آقای خطیبی تو فوتبال نیستی، برای همیشه برو!

خبرنگار کره ای به هموطنش می گوید: باید از آنها سپاسگزار باشیم که علی دابی را خط زدند!

جواد کاظمیان روی زمین ولو شده و زار می زند، آندو که تمام امیدش این بود که پنالتی بزند حسرت صعود را می خورد. جناب سرهنگ مناجاتی به این فکر می کند که تا چند ساعت دیگر چگونه با ایرانی ها در فرودگاه مهرآباد روبرو شود. او خوب می داند که سرنوشتی مشابه همایون خان شاهرخی در انتظارش است.

ایمان مبعلی یواشکی اشک می ریزد. چند قدم آن طرف تر وحید طالب لو که تا پیش از بازی خیال نمی کرد جانشین حسن شود به این موضوع فکر می کرد که چگونه چهار توپ کره ای ها به تور دروازه اش چسبید.

هوا بس ناجوانمردانه سرد است. امیر قلعه نوعی به تعداد صفحات برنامه اش فکر می کند. راستی سرنوشت تیم با برنامه ما چه شد؟ آن ۱۲۰ صفحه معروف که در دکان هیچ بقال و عطاری پیدا نمی شود. همان دستاوردی که امیر قلعه نوعی از آن به عنوان افتخاراتش یاد می کرد: من بهترین تیم آسیا را ساختم، شما غریبه پرست هستید، شما نمی توانید موفقیت یک مربی لایق ایرانی را ببینید! شما، شما و باز هم شما. حرف های امیر قلعه نوعی تمامی ندارد. دوستان گرمابه و گلستانش که هنوز هیچکس نمی داند آنها برای چه در مالزی هستند سراغش می آیند. آقای «ک» و «ق» زیر بغل هایش را می گیرند تا ثابت کنند فداییان خبره ای هستند. بنده خدا نمی توان بلند شدن از روی صندلی مخمل VIP را ندارد. او روی این قهرمانی خیلی حساب کرده بود اما انتخاب های امیر قلعه نوعی تمام نقشه های او را نقش بر آب کرد.

بازیکنان مجبورند جمع و جور کنند تا به هتل برگردند، شام بخورند و به خانه برگردند. بازگشتی که برای هیچ فردی هیجان ندارد. همه داخل اتوبوس منتظر امیر خان هستند، ناصر ابراهیمی بنده خدا از فرط ناراحتی پیشانی اش را گرفته، افشین باورش نمی شود کار تیم تمام شده. امیر از لا به لای نرده ها عبور می کند تا به اتوبوس برسد آقای بادیگارد قدم به قدم سرمربی گام بر می دارد. جلوی در اتوبوس می ایستد با شاهین رحمانی خداحافظی می کند.

روی صندلی اول می نشیند. عقب را نگاه می کند و می گوید برو آقا!

هیچ کس جرأت نمی کند با او حرف بزند، همه به هم نگاه می کنند. زیر لبی می گوید: لعنت بر این شانس!

حرف نمی زند تا دیگران هم نزنند. بازیکنان با قیافه های مغموم روی صندلی ولو شده اند. مثل بازیهای قبل دیگر کسی با تلفن حرف نمی زند. مسیر ورزشگاه تا هتل در سکوتی محض و دیوانه کننده سپری می شود.

خبرنگاران کره ای در لابی هتل پرنس منتظر ورود تیم ملی هستند. نور فلاش دوربین ها بیداد می کند. امیر قلعه نوعی که حسابی کلافه است دستش را مقابل صورتش می گیرد تا نور او را اذیت نکند. یگراست به سمت آسانسور می رود. موبایل ها روشن می شود اما بدون سر و صدا. زنگ ها پشت یکدیگر. جرأت نمی کنند حرف بزنند. دوستان آقای مربی کشیک می کشند که کدام بازیکن در حال حرف زدن است. علی کریمی و مهرزاد شانه به شانه هم از جلوی همه عبور می کنند. دیگر کسی دوست ندارد امضا بگیرد. یکی از مسافران هتل می گوید: بی غیرتند، نگاهشان کن یواشکی می خندند، نه مربی داریم نه بازیکن. مربی تیم ملی باید با شخصیت باشد. دوستان امیر که نمی خواهند کسی جو را به هم بزنند منتقدان می گویند: «بس کنید دیگر، چرا چرت و پرت می گویید؟» کار به جای باریک نزدیک می شود اما وساطت چند فرد ناشناس جلوی درگیری را می گیرد.

کره ای ها بیرون هتل در خیابان های اطراف جشن گرفتند. تراژدی قهرمانی ادامه دارد. سه سال پیش با برانکو و این بار با امیر قلعه نوعی، البته با یک تفاوت بزرگ این بار جام از دست ما پرید. سه سال قبل در پکن ناداوری اجازه نداد ما به قهرمانی برسیم و این بار اشتباهات کادر فنی و در رأس آن امیر قلعه نوعی. مردی کت و شلوار پوشیده و شیک از کنارمان عبور می کند و می گوید: فوتبال ایران به این باخت ها عادت دارد. حذف در جام جهانی، ناکامی در دوحه و حالا حذف از جام ملت ها!

در لابی هتل شایعه ای مثل بمب می پیچد که همه از آن حرف می زنند. امیر قلعه نوعی گفته فردا از سمت خود استعفا می دهد! خبر کوتاه بود اما می تواند بازتاب های فراوانی داشته باشد که روزهای آینده آنها را خواهیم شنید. دیشب بعد از پایان بازی قبل آنکه تیم ملی به فرودگاه برود تا به تهران برگردد برخی می گفتند امیر تصمیم گرفته برای احترام به مردم از سمت خود استعفا دهد تا رییس جدید فدراسیون در تصمیم گیری های خود راحت باشد و مشکلی برای برکناری او نداشته باشد. این در حالی بود که عده ای دیگر معتقد بودند این حرکت قلعه نوعی یک سناریوی از پیش تعیین شده است. او می خواهد با این حرکت خود را مظلوم و بی گناه جلوه دهد و شرایط ادامه کار را برای خود فراهم کند.



حاشیه ها

کره ای های سحر خیز!

هجوم خبرنگاران کره ای به بوکیت جلیل باعث شد یک ساعت قبل از بازی کارت های حضور در کنفرانس خبری بعد از بازی به سه سوت تمام شود. کره ای ها که حسابی سحر خیز بودند از ساعت ۴ بعد از ظهر به وقت کوالالامپور در ورزشگاه محل مسابقه حاضر شدند و تمام سهمیه های خبری را به خود اختصاص دادند. خبرنگاران ایرانی که یک ساعت قبل از مسابقه به بوکیت جلیل آمدند در حسرت حضور در کنفرانس مطبوعاتی بعد از بازی سوختند.

یک بازی رؤیایی

بازی سنتی دو تیم ایران و کره جنوبی برای مالزیایی ها یک دیدار رؤیایی بود به شکلی که دست اندرکاران برگزاری این مسابقه با اظهار شگفتی از جمعیت استقبال کننده از این بازی تعداد مستقبلمان از این دیدار را بالاترین رقم اعلام کردند. به احتمال فراوان تعداد تماشاگران این دیدار در مرحله حذفی شکسته خواهد شد.

VIP پرچهره

حساسیت این بازی باعث شد تا سران دو کشور هم پایشان به ورزشگاه باز شود و این بازی را از نزدیک تماشا کنند. سفیر ایران و کره جنوبی به اتفاق رؤسای فدراسیون فوتبال این کشور ها دیروز در VIP حضور داشتند و هم پای



ورزشی ایران و جهان

کاظم فریدیان قله K2 را فتح کرد

قله K2 برای اولین بار در تاریخ پانزدهم از پای یک ایرانی قرار گرفت؛ کاظم فریدیان این قله را فتح کرد.

کوهنورد عضو باشگاه کوهنوردی و اسکی دماوند تهران ساعت ۱۶ و ۴۳ دقیقه بعد از ظهر روز جمعه ۳۱ تیر بر بلندای قله ۸۶۱۱ متری K2 ایستاد. وی پس از تقریباً دو ماه تلاش در قالب یک تیم بین‌المللی، این قله را صعود کرد. روز جمعه همزمان یک کوهنورد زن از کره، ۴ کوهنورد روس، ۳ پرتغالی، ۲ آمریکایی یک کوهنورد اهل چک و یک ایتالیایی از همان مسیر این قله را صعود کردند. پیش از فریدیان، داوود خادم اصل در سال ۸۳ در قالب یک تیم بین‌المللی در جهت صعود به این قله راهی پاکستان شد؛ اما پس از دو ماه تلاش در ارتفاع ۷۶۰۰ متری این کوه سرسخت دچار طوفان شده و برای همیشه در این کوه ناپدید شد.

K2 دومین قله بلند جهان است اما بسیاری عقیده دارند از آنجا که هیچ مسیر خاصی برای صعود به این قله وجود ندارد، سخت‌ترین قله جهان برای صعود است. این قله در مرز مشترک پاکستان و چین قرار دارد.

جنجال تازه در تور دور فرانسه

سایه دوپینگ همچنان بر سر مسابقات تور دو فرانس سنگینی می‌کند.

روز جمعه (۲۰ ژوئیه) و در مرحله دوازدهم رقابت‌های دوچرخه‌سواری تور دو فرانس، بونن از بلژیک با زمان چهار ساعت و بیست و پنج دقیقه و سی و دو ثانیه به مقام نخست دست یافت.

اریک زابل از آلمان در رتبه دوم جای گرفت و پس از او هانتر از آفریقای جنوبی بر سکوی سوم ایستاد. جالب اینکه این سه نفر به لحاظ امتیاز کسب شده در مجموع سرعتگیری ۱۲ مرحله نیز به همین ترتیب اول تا سوم هستند. اما راسموسن دانمارکی از تیم رابو بانک هلند در مجموع با زمان ۵۷ ساعت و ۳۷ دقیقه و ۱۰ ثانیه مقام نخست را در اختیار دارد و همچنان صاحب پیراهن زرد است. پس از او والورده و مایو که هر دو از اسپانیا هستند به ترتیب در رده های دوم و سوم جای دارند. به گزارش دویچه وله آلمان، پس از این که

آزمایش نخست دوپینگ پاتریک زینکه ویتز مثبت از کار درآمد و در عکس‌العمل نسبت به آن شبکه‌های اول و دوم تلویزیون آلمان پخش مستقیم تور دور فرانسه را قطع کردند، حال روز جمعه (۲۰ ژوئیه) جنجال دیگری به پا شد. راسموسن دانمارکی در این روز قبل از شروع مرحله دوازدهم با دوچرخه‌اش بطرف کریستیان پرودوم، رئیس تور رفت و دستی بر شانه‌اش به نشانه تشکر زد. پیش از آن پرودوم در مصاحبه‌ای مطبوعاتی اعلام کرده بود که راسموسن در تور باقی خواهد ماند.

اما ماجرا چه بود؟

تری به آمریکا نمی رود

جان تری، کاپیتان چلسی اعتراف کرد، محال است که مانند دیوید بکام به لیگ فوتبال آمریکا ملحق شود.

مدافع ملی پوش استمفوردبریج در مصاحبه ای با خبرنگاران در مورد دنباله روی از بکام گفت: هرگز مثل بکام به لیگ آمریکا نخواهم رفت، حتی اگر زندگی در این کشور فوق العاده و بی نظیر باشد. برای من سفر دو هفته ای به آمریکا ایده آل است، اما مطمئن نیستم که بتوانم برای مدت‌های طولانی این کشور را تحمل کنم. زیرا فاصله ام با خانواده و دوستان زیاد خواهد شد و نمی توانم با این شرایط کنار بیایم. به ویژه پس از چند سال دوری از آنها. مطمئناً زندگی در آمریکا با آن همه سواحل زیبا و وجود آب و هوای دل انگیز در این کشور جالب است و احتمالاً با حضور بکام در آمریکا فوتبال آن نیز بهتر خواهد شد اما دوست ندارم خود را درگیر دنیای تبلیغات این قاره کنم.

نخستین بازی بکام برای گلکسی

دیوید بکام کاپیتان سابق تیم ملی انگلیس بالاخره نخستین بازی خود را برای تیم جدیدش یعنی لس آنجلس گلکسی انجام داد و برابر چلسی به میدان رفت ولی باشگاه آمریکایی با تک گل کاپیتان جان تری، برتری حریف مقتدر خودی را قبول کرد. این دیدار دوستانه در ورزشگاه شهر کارسون کالیفرنیا و در حضور بیش از ۲۷ هزار تماشاگر برگزار شد و هر بار که توپ زیر پای بکام می رسید هواداران گلکسی با فریادهایشان بهترین هافبک راست جهان را مورد تشویق قرار می دادند.

کلینیک زیبایی

لیزر IPL برای از بین بردن موی صورت ۵۵ پوند، زیر بغل ۴۰ پوند، چینه ۳۰ پوند بالایی لب، ۲۰ پوند، بی کی تی ۴۵ پوند، یا ۱۴۰ پوند، با سبک آفتابان ۹۵ پوند و خالچه ۸۰ پوند

تژیون پاشی برای از بین بردن چروک، از ۱۷۰ پوند و جوانی کردن پوست از ۳۵ پوند

Facial و تمیز کردن صورت از ۱۴ پوند تا ۵۰ پوند، کلمه در سینه‌های زیبایی، الکترولیس ۵ پوند Waxing

از بین بردن مویرگ های قرمز ۳۵ پوند، لایه برداری پوست صورت و از بین بردن تک های صورت ۳۵ پوند Macroderm

Contact Lens رنگی ۱۰ پوند برای ایرانیان

جدیدترین مد جای آرایش و رنگ مو، انواع کوتاه کردن مو و آرایش عروس، بوت آپ مو

دکتر عباس شیر افکن دکتر ویلیامز

LEMOGE CLINIC 191 Kilburn High Road, NW6 7HY (near Bings) Open Mon-Fri: 9.30-19 Sat & Sun: 9-18, Tel: 020 7372 0044 020 7372 4433

QUEENS PARK CLINIC, 47 Salisbury Road, NW6 6NJ (opposite Queens park Station) Open Mon-Fri: 9.30-19, Sat & Sun: 10-17.30, Tel: 020 7912 0920 020 7604 3124

دکتر عباس شیر افکن همه روزه در LEMOGE بعد از ظهر هر ۷ شنباره ایشان

ضمناً ما به کار تخصصی نیاز مندیم

نامی مطمئن و پیشرو

ساتلایت 5 ستاره

کنترل کلیه کانالها از هر جای منزل بدون نیاز به سیم کشی

نصب آنتن تلویزیون و نصب تلویزیون پلاسما

نصب و راه اندازی کانالهای ماهواره ای در تمام نقاط انگلستان

5 STAR SAT

نصب و تبدیل سیستم ثابت و موتورایزر جهت دریافت هزاران کانال افغانی، فارسی کردی، عربی، ترکی و اروپایی



Tel: 020 8395 3114
Help Line: 07817 690 167

Technomate

Your Digital Partner For Life

آریانا TV از کابل
آریانا افغانستان از آمریکا



reports@persianweekly.co.uk

هری پاتر و محفل ققنوس Harry Potter and the Order of the Phoenix

فیلم محفل ققنوس اکران شد



پلاخره انتظاریها به پایان رسید، پنجمین فیلم از سری فیلمهای هری پاتر با نام هری پاتر و محفل ققنوس که بر اساس قلم زیبای خالق آن، جی کی رولینگ میباشد در بیش از ۵ هزار پرده سینما در ایالات متحده آمریکا و بیش از صدها هزار پرده سینما در سرتاسر دنیا اکران شد

این فیلم بر اساس نوشته جی کی رولینگ و فیلمنامه نویسی میثائیل گلدنبرگ توسط دیوید یاتس کارگردانی و ساخته شده است

فیلم هری پاتر و محفل ققنوس در ژانر ماجراجویی و حادثه ای، درام، فامیلی، تخیلی و مهیج قرار گرفته است

فیلم محفل ققنوس ۱۲۸ دقیقه زمان دارد و توسط انجمن رتبه بنده فیلم و هنر ایالات متحده آمریکا به خاطر دارا بودن صحنه های خشونت و حادثه های احساسی و تخیلی رتبه PG-۱۳ را دریافت کرده است

همچنین این فیلم توسط انجمن رتبه بندی بریتانیایی فیلم رتبه ۱۲A را دریافت کرده است

PG-۱۳ بدین معناست که افراد زیر ۱۳ سال باید به همراه والدین و بزرگترها به تماشای فیلم بنشینند -- ممکن است برخی از صحنه های فیلم برای افراد زیر ۱۳ سال مناسب نباشد

۱۲A نیز بدین معنی است که هیچ نوجوان زیر ۱۲ سالی نمیتواند بدون همراه بزرگسال خود فیلم را ببیند -- ممکن است برخی از صحنه های فیلم برای افراد زیر ۱۲ سال مناسب نباشد

همچنین رتبه این فیلم در کشورهای مختلف به شرح زیر میباشد:

آلمان=۱۲؛ نروژ=۱۱؛ هلند=۱۲؛ ایرلند=۱۲A؛ پرتغال=M/۱۲؛ سنگاپور=PG؛ کانادا=A=۱۴؛ فنلاند=K-۱۱؛ هنگ کنگ=IIA؛ مکزیک=PG؛ استرالیا و نیوزلند=M

این فیلم محصول کمپانی بزرگ برادران وارنر با کمک هیدی فیلم و کول موزیک میباشد

بازیگرانی معروف هالیوود همچون رالف فینانس، گری اولدمن، آلن ریکن، ایملدا استاتون و هلنا بونهم کارتر در این فیلم حضور دارند

بازیگران این فیلم به شرح زیر است:

دنیل رادکلیف در نقش هری پاتر، روبرت گرینت در نقش رونالد ویزلی، اما واتسون در نقش هرماینی گرانجر، هری میلینگ در نقش دادلی دورسلی، جیسون بوید در نقش پیرس، ریچارد مکین در نقش مالکوم، کاترین هانتز در نقش اربلا فیک، فیونا شاو در نقش پتونیا دورسلی، ریچارد گریفیث در نقش ورنون دورسلی، ادريان راولینز در نقش جیمز پاتر، گرالینه سومرویل در نقش لیلی پاتر، روبرت پاتینسون در نقش سدردیک دیگوری، رالف فینانس در نقش لرد ولده مورت، ناتالیا نتا در نقش نیمفادورا تانکس، برندان گلسون در نقش الستور مد آی مودی، جرج هریس در نقش کینگزلی شکلبولت، گری اولدمن در نقش سیریوس بلک، مارک ویلیامز در نقش آرتور ویزلی، دیوید

تولیس در نقش رمئوس لوپین، مگی اسمیت در نقش مینروا مک گونگال، جولی والترز در نقش خانم ویزلی، جیمز فیلیپس در نقش فرد ویزلی، الیور فیلیپس در نقش جرج ویزلی، بونی رایت در نقش جینی ویزلی، روبرت هاردی در نقش وزیر کورنلیوس فوج، جیسون ایساکس در نقش لوسیوس مالفوی، کریس رنکین در نقش پرسی ویزلی، مایکل کامبون در نقش آلبوس دامبلدور، ایملدا استاتون در نقش دورلوس امبریج، تام فلتون در نقش دراگو مالفوی، کتی لیونگ در نقش چو چانگ، متیو لویس در نقش نوئل لانگ باتم، ایوانا لینچ در نقش لونا لاوگود، دیوید برادلی در نقش آرگوس فیلیچ، دون ماری در نقش سیموس فینیگان، آلن ریکن در نقش سروس اسنیپ، اما تامپسون در نقش سیبیل ترلانونی، الفی انوچ در نقش دین توماس، افشان آزاد در نقش پادما پاتیل، شفیل چادهوری در نقش پرواتی پاتیل، هلنا بونهم کارتر در نقش بلاتریکس لسترنج، روبی کلترانس در نقش روبیوس هاگرید، ریچارد لیف در نقش داویش و چند بازیگر جزئی دیگر

همچنین عوامل فیلم که به شرح زیر است:

کارگردان: دیوید یاتس

فیلمنامه نویس: میثائل گلدنبرگ، جی کی رولینگ

تهیه کننده: دیوی همین، دیوید بارون

دستیار تهیه: تیم لویس

تهیه کننده ایمکس: لورون اورلینز

مدیر تهیه: لیوانل ویگام

موزیک: نیکلاس هوپر

این فیلم در بریتانیا فیلمبرداری شده است.

خبرهای جالب از این فیلم:

ایوانا لینچ از میان ۱۵ هزار دختر مشتاق به بازیگری برای نقش لونا لاوگود در این نقش انتخاب شد

فرشی که در دفتر پرفسور امبریج در فیلم مشاهده خواهید کرد با ارزش ترین کالای مورد استفاده در فیلم است، برای ساخت این فرش ۵۰ هزار یورو هزینه شده است

در ابتدا هلن مک کوری برای نقش بلاتریکس انتخاب شده بود ولی بعد خود او گفت که به جایش هلنا بونهم کارتر بازی خواهد کرد

به خاطر فیلمبرداری از ایستگاه راه آهن نصف روز مترو زیر زمینی لندن تعطیل شد

گوشواره بسیار زیبایی که در فیلم در گوش بازیگر نقش لونا لاوگود مشاهده خواهید کرد تنها وسیله ای است که از اموال کمپانی برادران وارنر نیست، این گوشواره ساخته خود ایوانا لینچ بازیگر نقش لونا لاوگود است

و بارها تاریخ اکران در کشورهای مختلف در ماه گذشته توسط کمپانی برادران وارنر جا به جا شد، به نظر میرسید جدول را هر روز یکی با سلیقه خود می چید!!!

شعار این فیلم بر سر در تمام سینماها اینست: شورش آغاز میشود!

این فیلم درحالی که هنوز اکران نشده بود چند هفته پیش جایزه برد!

ام تی وی جایزه بهترین فیلمی که هنوز ندیده ایم را به محفل ققنوس اهدا کرد

"این فیلم در ۴۲۸۵ مکان و بر روی ۹۰۰۰ صفحه نمایش، جزو عظیم ترین پروژه های اکران فیلم در تاریخ این کمپانی محسوب می گردد. و در مجموع بر روی ۵۷۹ صفحه نمایش دیجیتال در ۳۲۵ مکان، اولین فیلمی است که این تعداد صفحه دیجیتالی را نصیب خود کرده است. در ضمن در اکثر نقاط دنیا همزمان در نیمه شب این فیلم به نمایش در آمده که به روزترین و در دسترس ترین فیلم جهانی شده است. در ۴۴ گیشه جهانی این فیلم در ۱۱ جولای روی پرده ها رفت. قبلا این رکورد متعلق به زندانی آزکابان با ۲۴ گیشه بود. باز هم این فیلم بیشترین برگه های تبلیغاتی جهانی را با ۲۲۰۰۰ تبلیغ به خود تعلق داده است. و همچنین نمایش بصورت IMAX در ۷۵۰ صفحه نمایش هم اولین رکوردی است که باز متعلق به این فیلم شد."

خبرگزاری Coming Soon گزارش داد این فیلم در اولین شب نمایش خود، ۱۲ میلیون دلار فروش کرده است.

سایت معتبر IMDb نقد و بررسی این فیلم را از نگاه کاربران حرفه ای خود منتشر کرده است که در زیر آن را می خوانیم:

"برای کسانی که محفل ققنوس، کتاب مورد علاقه شان است، این فیلم تا حدی نا امید کننده درست شده. بسیاری از بخش های کتاب حذف شده اند و صحنه های جدید زیادی وجود دارند که ممکن است کسانی که کتاب را خوانده اند، بسیار شگفت زده کند. با این حال، بسیاری از مردم، مثل خودم، به این باور رسیده اند که محفل ققنوس از جهت دنبال کردن کتاب، ضعیف ترین فیلم این مجموعه خواهد شد، و از جهت سینمایی و هیجان فیلم، یک روش جالب در روایت داستان بصورت کاملاً هیجانی بود که به هیچ وجه ضعیف نبود.



reports@persianweekly.co.uk

لطفا ما را از خبرهای اطراف خود مطلع نمائید
برای مشاهده هفته نامه بصورت رنگی به وب سایت مراجعه نمائید

Professional Deep Tissue Massage Therapy

- ماساژور با تجربه و دارای مدرک تخصصی از امریکا
این ماساژ مسدودیتی سفتی ندارد
- محدودیت مکانی وجود ندارد. منزل شما. محل کار شما یا کلبه‌یک ما
- ساکشن (بادکش ستون فقرات) به شیوه علمی انجام پذیر می باشد
- درمان سردرد های گاد و بیگانه، گرفتگی عضلات، گرفتگی مویزگها
- بر ستون فقرات و مویزگها
- با انجام این ماساژ، سببتم بدن شما کنترل خواهد شد

59 Golders Green Road,
London
NW11 8EL

Tel: 020 8455 8260
Private Line: 078 8610 9865 (Mories)

عکس ارسالی این هفته



نیم ساعت بعد از پارتی ایرانی
برو بچه های لندن (برنتوک)



Heavy Duty, 6 Burners/
Gas Range £975



Manual Mincer, Vol. 12
£325

Low Price Catering Equipment
www.EASY EQUIP.co.uk

DIRECT FROM FACTORY



Gas Conveyor 20 inch
Belt Pizza Oven £4250



Heavy Duty Meat Mincer
Mod 22 £595



Cold room 1.5x1.5x2m
£1959



Lincoln Conveyor Belt
Pizza Oven £5250



Commercial Butcher Block
1200x600mm £495



Dairy Cabinet 1.8m
£1995



Imperial Gas Fryer,
fully s/Steel £595



Commercial Band Saw
183/2 £795



Servis-Oven +2/+4 C.2m
£1395



Heavy Duty Spiral Dough
Mixer 32 litre £795

London Showroom:
Unit 2B, 9-15 Elthorne Road,
London,
N19 4AJ

Tel: 020 7272 9300
www.easyequip.co.uk
E-mail: sales@easyequip.co.uk

All prices exclude V.A.T



خواندنی و کوتاه از دنیای موسیقی

لطفا مقالات آموزشی خود را برای ما ارسال نمائید info@persianweekly.co.uk

تسلیم بخش است و من خدا را سپاس می گویم که این خوشبختی را به من بخشیده ... هیچ گاه نشده که به بستر بروم و نیندیشم که فردا ممکن است دیگر زنده نباشم و با این وصف هیچ یک از کسانی که مرا می شناسند نمی تواند بگوید که من در زندگی خود دلتنگ یا اندوهگین هستم . به پاس این سعادت خالق خود را شکر می گزارم و از صمیم دل آن را برای همه آیندگان آرزومندم (۴ آوریل ۱۷۸۷)

اینها گفته های هنرمند جوانی است که نبوغ و بخشش الهی در عین جوانی از او عارفی سالک و پخته ساخته است و این نه تنها در گفته های او بلکه در آثار وی نیز مشهود است .



بارکارول

بارکارول که در زبان ایتالیایی به آن Barcarola یا Barcarole هم گفته می شود نوعی از موسیقی - معمولاً با کلام - است که توسط ملوانان و قایقرانان زمزمه یا خوانده می شود. این نوع موسیقی معمولاً کوتاه است و علاوه بر مردم عادی آهنگسازان دوره های مختلف - باروک تا رمانتیک و مدرن - از این فرم برای ساخت موسیقی استفاده کرده اند.

بسیاری معتقد هستند که ریشه این فرم موسیقی به ایتالیا و شهر ونیز بازمی گردد. قایقرانان هنگامی که مردم را برای بردن از جایی به جایی دیگر سوار قایق خود می کردند اینگونه ترانه ها را زمزمه می کردند.

ویژگی اصلی یک بارکارول ریتم آن است که از بالا و پایین آمدن یک قایق روی امواج ملایم رودخانه یا دریا الهام گرفته شده است. تمپوی متوسط با ضرب میزان - معمولاً ۸/۶ - از خصوصیات است که دقیقاً چنین فضایی را شبیه سازی می کند.

باوجود آنکه مشهورترین بارکارولها به زمان رمانتیک بازمی گردند؛ بارکارول از اواسط قرن هجدهم بعنوان یکی از انواع فرم هایی که در اپرا استفاده میشود، کارآورد مورد نظر آهنگسازان بوده است.

وجود احساس زیاد و نیز تمپوی آرام و متوسط امکان قرار دادن کلام روی این فرم از موسیقی را بیشتر فراهم می کند. وبر (Weber)، روسینی (Rosini) و وردی (Verdi) از جمله آهنگسازانی هستند که آریاهایی با استفاده از این فرم تهیه کرده اند.

شوبرت نیز در کارهای خود از این فرم بسیار استفاده کرده اما بطور مشخص نام بارکارول را برای آنها بکار نبرده است. مندلسون (Mendelson)، چایکوفسکی (Tchaikovsky)، روبینشتین (Rubenstein) و ... بسیاری دیگر از آهنگسازان رمانتیک به بعد نیز بارکارولهای زیبایی را به رشته تحریر درآورده اند.

* بارکارول از آفن باخ یکی از زیبا ترین و مشهورترین بارکارولها، توسط آفن باخ (Jacques O - fenbach) آهنگساز و نوازنده ویلن سل آلمانی در قرن نوزدهم نوشته شده است. وی را یکی از بنیان گزاران اپراهای کوچک (Operetta) در تاریخ موسیقی می دانند.

این بارکارول مربوط به قسمتی از یک اپرا بنام "داستانهای هوفمن" (Les contes d'Hoffmann) است که برای اولین بار در سال ۱۸۸۱ در پاریس اجرا شد.

E.T.A. Hoffmann نویسنده رمانتیک آلمانی در قرن هجدهم است که آفن باخ از سه داستان کوتاه او، برای ساخت اپرای خود در سه پرده استفاده کرده است. متأسفانه مرگ به آفن باخ اجازه نداد که حتی اولین اجرای این اپرا را شاهد باشد، او در ۵ اکتبر سال ۱۸۸۰ از دنیا رفت. آفن باخ قبل از مرگ نسخه پیانو و ارکسترال پرده اول این اپرا را بطور کامل تهیه کرد و مابقی نسخه ها بصورت پیش نویس در مدارک او پیدا شدند، به همین دلیل در حال حاضر گونه های متفاوتی از این اپرا موجود است.



ورنون ۲ معتقد بود که از موسیقی واگنر ۳ رنگهای زرد و سبز و از موسیقی شوپن ۴ رنگ سفید را احساس می کند. از این جالب تر آنکه بسیاری از شنوندگان سی - ماژور را سفید و دی - ماژور را زرد رنگ می دانند.

در اواخر قرن نوزدهم، کاستله یهودی، ارگی را بازسازی کرد و روی هر کلید آن، کارتی رنگی را قرارداد و کلیدها را به صورت شفاف درآورد. او نام این ساز را «ارگ رنگی» گذاشت. در سال ۱۹۲۲، یک خواننده آلمانی الاصل، نوعی ارگ رنگی را در نیویورک درست کرد و نام آن را کلایو لوکس گذاشت.

در سال ۱۹۲۶، از این ساز در ارکستر فیلادلفیا برای نواختن قطعه شهرزاد ریمسکی کرساکف ۷ استفاده شد. این ساز، اکنون در موزه هنرهای معاصر نیویورک قرار دارد. همچنین آهنگسازی انگلیسی به نام ورازیر ۸ اثری به نام سمفونی رنگ را ساخت که در آن رنگهای مختلف در هر موومان سمفونی به عنوان تمهای فرعی به کار رفته اند.

موسیقی در عین حال که مثل نقاشی است، این تفاوت اساسی را با آن دارد که اگر در نقاشی مثلاً رنگ آبی و زرد را با هم مخلوط کنیم، رنگ جدیدی به دست می آید و رنگهای قبلی، هویت فردی خود را از دست می دهند، در حالی که در موسیقی، تنها هنگامی که در کنار هم قرار می گیرند، باز هم دارای هویت فردی هستند و صدای مشخص خودشان را دارند.

ویکتور زوکرکاندل ۹ استاد فلسفه موسیقی می گوید: «رنگها برای اینکه استقلال خود را حفظ کنند باید از نزدیک شدن به یکدیگر اجتناب کنند و فاصله مطمئنی را بین خود رعایت نمایند. آنها نمی توانند در یک فضای بسیار محدود در کنار هم قرار بگیرند و در هم نیامیزند، ولی تنها می توانند، یکجا باشند و جدا بمانند!»

ابرنابغه جهان موسیقی

ولفگانگ آمادئوس موتزارت (۱۷۵۶-۱۷۹۱) ... این ها { تاریخ } تنها اعدادی است که در کتب تاریخ موسیقی به کار می آید ؛ موتزارت در ۲۷ ژانویه ۱۷۵۶ در سالزبورگ اتریش به دنیا آمد؛ شاید غیبت فیزیکی او در ۱۷۹۱ رخ داده باشد اما حضور پاک و استوارش جاودانه است .



رومن رولان در مورد موتزارت می گوید : شاد بود و با این وصف روزگار هیچ کس سخت تر از زندگی او نبود. این زندگی پیکار بی وقفه ای برضد تنگدستی و بیماری بود . تنها مرگ در ۳۵ سالگی به این پیکار بی پایان بود .

* پس شادی او از کجا برمیخواست ؟

پیش از همه از ایمان بیدار و عاری از خرافات اما نیرومند و استوار او که شک نه تنها هیچ گزندی به آن نرساند بلکه حتی در آن راه نیز نیافت این ایمان آرام بی پیرایه و از شهوت و خیالپردازی پیراسته بود. ایمان می آورم زیرا حقیقت است credo quia verum به پدر محتضرش می نویسد :

من به خبرهای خوب امید می بندم هرچند همیشه عادت داشته ام که بدترین هر چیز را در نظر مجسم کنم چون مرگ هدف حقیقی و نهایی زندگی ماست از چند سال پیش چنان به این بهترین دوست حقیقی بشر خو گرفته ام که صورتش دیگر نه تنها برایم هیچ ترسناک نیست بلکه بسیار آرامش دهنده و

کف زدن



کف زدن به عنوان تشویق شنونده اجراکننده موسیقی ، رسمی قدیمی است . کف زدن در اصل باید ریشه روانی داشته باشد یعنی شادی و هیجان حاصل از شنیدن چنان شدید است که شنونده احساسات خود را به این وسیله ابراز می کند اما این واکنش ناخودآگاه در طول زمان جای خود را به نوعی نزاکت و تکلیف اجباری داده است . جالب است که بدانیم کف زدن در قدیم با آنچه امروز معمول است فرق داشته است .

به طور کلی بعضی از فرمهای موسیقی مانند سونات ، سمفونی ، کنسرتو و ... از چند قسمت تشکیل شده اند . امروز کف زدن بین موومانهای یک سونات یا سمفونی منسوخ شده است اما در قرن ۱۸ نه تنها بین موومانها بلکه هنگام اجرای قطعات نیز گاهی کف می زدند .

کف زدن برای کدانس در کنسرتها نیز یک رسم قدیمی است البته در زمان ما کف زدن بین موومانهای یک قطعه ممنوع است و فقط در پایان کامل کنسرت کف زده می شود هنوز هم در ایتالیا برای آواز بخصوص شانسون کف زدن ضمن اجرا معمول است در اسپانیا نیز هنگام اجرای یک قطعه اغلب صدای فریاد اوله (Ole) از جمعیت برمی خیزد .

در اپراهای ایتالیایی همیشه بعد از هر اریا جمعیت کف می زنند آهنگسازان کلاسیک بخصوص موسیقی را طوری می نوشتند که اریا با اکورد کامل به پایان برسد و شنوندگان مجال دست زدن داشته باشند ریچارد واگنر رسم کف زدن را در اپراهای خود ممنوع کرد و جمعیت فقط در پایان هر پرده حق کف زدن و ابراز احساسات را داشتند در اپراهای مدرن نیز موضوع کف زدن منسوخ شده است .

در اجرای موسیقی کف زدن معمول نیست حتی پس از پایان موسیقی هم حضار حق کف زدن ندارند در کلیسا کف زدن برای موسیقی ممنوع است ولی چند مورد استثنایی وجود دارد که مردم چنان از موسیقی به هیجان آمدند که در کلیسا هم کف زدن از جمله در سال ۱۹۲۰ در یکی از کلیساهای ایتالیا هنگامی که ارگانست معروف بوسی Bossi ارگ می نواخت مردم چنان به هیجان آمدند که بی اختیار برای او دست زدند .

بسیار جالب است که بدانیم در بسیاری از کشورها بعضی از تالارها و اپراها افرادی را برای کف زدن استخدام و بودجه ای نیز برای کف زدن پیش بینی می کنند .

ارتباط بین رنگ و موسیقی

هنگامی که هنوز فرهنگ بشری مکتوب نبود و در دورانی که هیچ یک از آثار موسیقی، ثبت نمی شدند، مؤثرترین راه برای دستیابی به فرهنگ موسیقایی، مراجعه به تصاویری است که از سازها و نوازندگان در نقاشیهای دیواره های غارها بر جا مانده اند.

این گونه بررسیها، در رشته ای به نام «ای کونوگرافی» انجام می شوند. با بررسی تصویر موسیقی دان یونانی روی یک کوزه، فرشتگان آوازه خوان در نقاشی دیواری یک کلیسا و بسیاری از آثار هنری دیگر، می توان به موسیقی دورانهای مختلف پی برد. مخصوصاً برای کسانی که درباره موسیقی باستانی تحقیق می کنند، تصاویر و مجسمه ها، مدارک با ارزشی هستند.

برای دوام و استمرار هر چه بیشتر هفته نامه پرشین ما را به صاحبان مشاغل معرفی نمایید. آگهی های شما موجب ارتقاء کیفیت این هفته نامه می باشد.



reports@persianweekly.co.uk

لطفاً ما را از خبرهای اطراف خود مطلع نمائید
برای مشاهده هفته نامه بصورت رنگی به وب سایت مراجعه نمائید

دوربین جیبی کاسیو

با دوربین جیبی جدید کاسیو می‌توانید در هر ثانیه هفت فریم با فوکوس خودکار عکس بگیرید. Exilim Zoom EX-Z1050 محصول کاسیو دوربین فشرده دیجیتال ۱/۱۰ مگاپیکسلی است که ضخامت کمی دارد.



CASIO EX-Z ۱۰۵۰

با دوربین جیبی جدید کاسیو می‌توانید در هر ثانیه هفت فریم با فوکوس خودکار عکس بگیرید.

Exilim Zoom EX-Z1050 محصول کاسیو دوربین فشرده دیجیتال ۱/۱۰ مگاپیکسلی است که ضخامت کمی دارد. این مدل بعد از مدل EX-Z1000 وارد بازار شد و در مقایسه با آن طراحی فشرده‌تری دارد. کاسیو صفحه گسترده ال‌سی‌دی خود را از ۲/۸ اینچ به ۶/۲ اینچ کاهش داده و سیستم حساس خود را احتمالاً برای کاهش اغتشاشات از ایزوی ۲۲۰۰ به ۱۶۰۰ رسانده که با این کار به پنجاه دلار کاهش قیمت دست یافته است.

این کمپانی همچنین ۲۰۰ Exilim Engine خود را EX-Z1050 به کار گرفته و مدعی است که این روش نه تنها به کیفیت تصاویر می‌افزاید، بلکه به دلیل استفاده از فناوری‌های تحلیل - حرکت جدید، از اجرای بهتری برخوردار است.

EX-Z1050 شامل لنزی با بزرگنمایی سه برابر ۱۱۴ - ۲۸ میلی‌متری (۰.۱-۲.۸ برابر) (با ۳۵ میلی‌متری) است، ال‌سی‌دی آن ۱۱۴۹۶۰ پیکسلی است و نسبت ۱۴:۹ دارد که امکان پیش‌نمایش تصویر را روی صفحه‌نمایش دوربین و تنظیمات پهلو به پهلو در حالت عکس‌برداری ممکن می‌سازد. هدف از طراحی این رابط، ساخت تنظیمات کافی، هم در سیستم Easy و هم در سیستم خودکار برنامه‌سازی پیشرفته است.

علاوه بر تعبیه تنظیمات بسیار و سیستم‌های عکس‌برداری خودکار، EX-Z1050 گلچینی از ابزارهای تصویری با بهترین تنظیمات ممکن از جمله (Pan)، ایست AF، تراکنگ، سیستم‌های فوکوس دستی، فاصله‌یاب نقطه‌ای و متمرکز را روی مرکز هم دارد. این دوربین سیستم‌های عکس‌برداری پی‌درپی گوناگونی، از جمله گزینه سه فریم در ثانیه با فلاش و همچنین سیستمی را که می‌تواند با نصب کارت SDHC، عکس‌های دو مگاپیکسلی بگیرد، عرضه کرده است. این دوربین می‌تواند ۲۲ فریم در ثانیه با تصویری با رزولوشن VGA به همراه صدا بگیرد که عملکرد فیلم‌برداریش به عکاس این امکان را می‌دهد که فایل‌های صوتی جداگانه‌ای ساخته یا اشیا ثابت را تفسیر کند.

EX-Z1050 در مارس ۲۰۰۷ با قیمتی حدود ۹۹/۲۹۹ دلار و در رنگ‌های صورتی، آبی، سیاه و نقره‌ای عرضه شده است کابو دومین مدل دوربین‌های دیجیتالی ۱/۱۰ مگاپیکسلی مدرن خود را که در کلاس هفت، جزو بهترین‌ها هستند، معرفی کرد. این دوربین‌ها می‌توانند ابهامات سوژه را کم کنند و سرعت دیافراگم را به‌صورت پی‌درپی در حالت شات ثانیه‌ای کنترل کنند. همچنین AF که به‌صورت خودکار به تراکنگ می‌پردازد از تکنولوژی تحلیلی خاصی برخوردار است. کمپانی کاسیو اعلام کرده که EXILIM ZOOM EX-Z1050، تازه‌ترین بخش افزوده شده به مجموعه‌های مدرن دوربین‌های دیجیتالی EXILIM را نیز عرضه نیز خواهد کرد.

با توضیحاتی که درباره توسعه بخش‌های جدید، اجرای بالا و مدل پردازش تصویر این دوربین ارائه شد، متوجه شدیم که می‌توان از تصویرهای ۱/۱۰ مگاپیکسلی با رزولوشن‌هایی بالا لذت برد.

سال گذشته هم کاسیو محصولی با نام EX-Z1000 عرضه کرد که در حقیقت نخستین دوربین دیجیتالی بود که با ۱/۱۰ مگاپیکسل رزولوشن به‌راحتی در کف دست جای می‌گرفت.

اما از آنجا که کاربران، از EX-Z1000 خواستند حد ممکن روش‌های عکس‌برداری با رزولوشن بالا را ساده‌تر کرده و بدین ترتیب قسمت وسیعی از بازار را به دست آورد، کمپانی این محصول مکمل را روانه بازار کرد.

بیل هیور، نایب رییس بخش جلوه‌های تصویری دیجیتالی کاسیو می‌گوید: "EX-

Z1000 در همان ضخامت و سبک سایر دوربین‌های جیبی باریک طراحی شده است تا افراد بیشتری بتوانند از عکاسی با آن با رزولوشن بالایی در حدود ۱/۱۰ مگاپیکسل لذت ببرند، اندازه کوچک دوربین صفحه نمایش ال‌سی‌دی روشن ۶/۲ اینچی و ساختار آلومینیومی سبک وزن آن را به یک دوربین منحصر به فرد تبدیل کرده است.

قسمت‌های اصلی

مدل مدرن، باریک و فشرده که ۱/۱۰ میلیون پیکسل موثر و بزرگنمایی دیداری تا سه برابر دارد.

توان عکس‌برداری پی‌درپی با بیشترین سرعت در حدود هفت شات در ثانیه (محدود به دو مگاپیکسل و کیفیت تصویری معمولی. در این حالت باید از کارت حافظه SD پرسرعت استفاده کنید).

در مازول پردازش‌های تصویری EXILIM Engine ۲۰۰، بخش جدیدی با فناوری تحلیل حرکت موجود است.

فناوری‌های مرتبط با کاشه تیرگی و کدری

به‌صورت خودکار میزان نیروی جاذبه و شتاب سوژه متحرک را ارزیابی کرده و نسبت به آن بهترین سرعت دیافراگم و مناسب‌ترین حس‌گر ایزو را انتخاب می‌کند.

Anti Shake DSP می‌تواند تیرگی‌هایی را که در اثر حرکت دست یا حرکت سوژه ایجاد می‌شود، با سرعت‌های بالای دیافراگم و تنظیمات بالای حس‌گر تعدیل کند.

سیستم Movie با لرزش‌های الکترونیکی دوربین، عملکردی جبران کننده است.

عملکرد "Auto Tracking AF" سوژه متحرک را دنبال کرده و آن‌ها را در فوکوس خود نگه می‌دارد تا عکس گرفته شود.

صفحه نمایش نورانی و گسترده ال‌دی آن با گستره ۶/۲ اینچ (بیشینه روشنایی ۱۰۰۰cd/m² در مرکز صفحه نمایش)

پانل کنترلی اطلاعات مربوط به عکس را در سمت راست نمایشگر نشان داده و امکان کنترل مستقیم دوربین را میسر می‌سازد.

باتری‌های Super Life که می‌توان با آن‌ها ۳۷۰ شات گرفت، البته اگر به‌طور کامل شارژ باشند!

با توجه به کارت حافظه SD امکان گرفتن شات‌ها متفاوت است.

EXILIM علامت تجاری کمپانی کامپیوتری کاسیو است و سایر کمپانی‌ها و محصولات عرضه شده عنوان دیگری دارند.

سرویس تعمیر و تنظیم موتور
گیربکس برق اگزوز کلاچ باطری
نقاشی صافکاری
و کارهای خدمات بیمه

دیگران اتومبیل خود نباشید
ما کلیه مشکلات
اتومبیل شما را در اسرع وقت
با کیفیت عالی حل خواهیم کرد



تعویض خرید و فروش انواع اتومبیل
قیمت مناسب و گارانتی پس از فروش
از نمایندگی و تعمیرگاه
اتو آریا دیدن فرمائید

شرکت اتو آریا آماده مشاوره رایگان برای حل مشکلات شما
در ارتباط با اتومبیل و بیمه شما در هر زمان می باشد

AUTO ARYA

در خدمت تمامی هموطنان، خصوصاً شمال تا غرب لندن



Tel: 020 8452 9100

74 Hassop Road, Cricklewood, London, NW2 6RX

Help Line: 079 8082 3895- 087 0890 7579



reports@persianweekly.co.uk

لطفا ما را از خبرهای اطراف خود مطلع نمائید
برای مشاهده هفته نامه بصورت رنگی به وب سایت مراجعه نمائید

(گردآوری: بهزاد - ر / behzad@persianweekly.co.uk)

در آمدی بر عرفان مدرن

(قسمت چهارم)

از کتاب کلید جهان های اسرار، اثر هارولد کلمپ



ابدیت در اینجا و اکنون

سالها گذشت. دبرا پسر دوش را به دنیا آورد که ما او را جیم می نامیم. او همینطور که بزرگ می شد، به موضوعات معنوی بیشتر علاقمند می شد. دبرا هم همینطور. اگرچه آزمون های زندگی زخم های عمیقی به جا گذاشته بود که برای بهبودی و التیام به زمان بیشتری نیاز داشت. او هنوز در مورد مذهب احتیاط می کرد. اما نظرش در مورد قدم بعدی معنوی بسیار ساده و کودکانه بود. درک مستقیم یا اشراق اینطور زمزمه می کرد که وقتی شاگرد آماده باشد،

استاد ظاهر می شود و نتیجه ای که در بر داشت، طبیعی ترین شکل آن بود. در نهایت آیا دبرا پس از آنکه مدت ها قبل در کلیسا دست نوازشگری را روی شانه ی خود احساس کرد، حالا منتظر نبود که قدم بعدی به سوی کشف حقیقت را بردارد؟ ماه و یا سال بعد چه چیزی در انتظارش بود؟ اما جیم با تمام هیجان و ناشکیبایی دوران جوانی، مسیر مستقیم تری را انتخاب کرد. او معتقد بود: «ابدیت در زمان حال» جیم یک روز یک کتاب عرفانی را می خواند که پشت جلد آن یک شماره تلفن نوشته شده بود. دبرا پرسید: «چه می خوانی؟» جیم گفت: «در این کتاب مطالبی در مورد ابدیت در اینجا و اکنون وجود دارد. می خواهم با این شمار تلفن تماس بگیرم و ببینم چه چیزی دستگیرم می شود.» صدایی شاد و خوشایند روی خط آمد. از پشت خط اکیستی در مورد جلسه ای در آینده ی نزدیک خبر داد که در آن فردی آموزش های اک را بیشتر توضیح می دهد. جیم به مادرش گفت که می خواهد در این جلسه شرکت کند. دبرا با اینکه در مورد آموزش های مذهبی دیگر جز کاتولیک محتاط بود، تصمیم گرفت او را همراهی کند تا مطمئن شود که کسی نمی خواهد از پسرش سوء استفاده کند. جیم می توانست مادرش را تجسم کند که با خشم، اتهاماتی را به این گروه نسبت می دهد. برای همین پیشنهادی را مطرح کرد: «اگر قول بدهی که باعث تشویش من نشوی، می توانی بیایی.» سپس آنها عازم شدند. نزدیک به پایان جلسه معارفه ی اک، سخنگویی گروه را مخاطب قرار داده و گفت: «برای اینکه دید بهتری نسبت به موضوعی که می خواهیم صحبت کنیم داشته باشید، از همه ی شما دعوت می کنم «هیو» را با من زمزمه کنید.» سپس او و دیگران آهسته شروع به زمزمه کردند.

هیو، نامی مقدس و کهن برای خداست. شما می توانید آن را در خانه بخوانید. خیلی ساده در مکان آرامی بنشینید و یا دراز بکشید و هیو را زمزمه کنید. (این طور تلفظ کنید: هی یو) این آواز قدیمی به صدای خدای فرصتی می دهد تا به صورت عشق، نور و یا صوت به شما وارد شود. نور و صوت خدا، اجزا اصلی عشق الهی هستند که به ندرت شناخته شده اند. این دو رکن عشق خدا، بنیادی ترین مفاهیم آموزش های اک هستند. در واقع مسافران معنوی اک خارج از بدن و در دریا های گیتی، از طریق سفر روح برا آنها سوار می شوند. این روش راهی مستقیم برای یافتن عشق، خرد و آزادی معنوی می باشد.

ذهن دبرا به سه سال قبل در یک نمایشگاه دوران رنسانس کشیده شد. طالع بینی و بسیاری شیوه های دیگر در آنجا به نمایش گذاشته شده بودند. در اتاق کوچکی که مردم در آنجا مراقبه می کردند، کاسه ی کریستالی وجود داشت. میزبان، چوبی را که سر آن پلاستیکی بود به کاسه کشید و به این ترتیب صدایی آرامش بخش و باشکوه بوجود آمد. این صدا بسیار زیبا و شفافیتش بود.

در این جلسه ی اک، دبرا به آواز هیوی دیگران گوش می داد. آن صدا را قبلا کجا شنیده بود؟ ناگهان موضوع برایش روشن شد. این صدا درست شبیه همان صدایی بود که در آن نمایشگاه دوره ی رنسانس شنیده بود. دبرا متوجه شد که نوار آواز هیو در جلسه ی اک موجود است. دبرا سرشار از هیجان، یک نوار خرید که این کار وی باعث تعجب جیم شد. دبرا درباره ی همان صدا در نمایشگاه رنسانس به جیم توضیح داد و گفت که می خواهد دوباره آن صدا را بشنود.

سفری به معبد اک

مادر و پسر هر دو عضو اکتکار شدند. بعد از آن به فاصله ی کوتاهی یک معبد در مینه سوتا و در حوالی مینیاپولیس باز شد. جیم از مادرش خواست تا به آنجا بروند و آن معبد را از نزدیک ببینند. دبرا هم که فکر می کرد تجربه ی خوبی در آنجا خواهد داشت قبول کرد. دبرا قلبا احساس می کرد که شاهد تجربه ی با ارزشی در آن معبد خواهد بود. این خاطره ی مبهمی از کودکی را به یاد آورد. زمانی که روی تختش دراز کشیده بود و با گریه فریاد می زد:

«می خواهم به خانه برگردم!» دبرا آن موقع نمی دانست که منظورش چیست و حالا هم فقط کمی می دانست. بنابراین آنها از ساحل شرقی به کمک یک نقشه ی قدیمی از مینیاپولیس حرکت کردند. تغییرات زیاد پس از چاپ نقشه، عملا آن را غیر قابل استفاده کرده بود. هنگامی که به حوالی چن اسن رسیدند از یک پمپ بنزین آدرس معبد اک را سوال کردند. کارگر جوان پمپ بنزین گفت که هرگز چنین چیزی نشنیده است. به جاده برگشتند و مسیر نامعلومی را به طرف مرکز شهر در پیش گرفتند. غروب آفتاب هم به هر چه بیشتر پیچیده کردن مسیر را افزوده شد تا اینکه در حالی که غروب خیابان اصلی را کاملا در بر گرفته بود، صحنه ای از دژاوی بر دبرا غلبه کرد و او ناگهان وسط خیابان ترمز کرد. وقتی جیم علت این کار را پرسید، دبرا با چهره ای بهت زده گفت: «من قبلا اینجا بوده ام!» سال ها پیش رویایی تکراری داشت که این دیدار را از شهری کوچک پیش بینی کرده بود که نامش چیزی به معنای یک سال کاملا زمستانی بود. این توصیف با استثنای تلفظ مختصر بومیان که به معنای تابستان است، بسیا با مینه سوتا مطابقت داشت.

در رویاهایش از یک مغازه ی آهن فروشی می گذشت و سپس می تانست ساعت شهر را ببیند. صحنه همیشه همین طور بود. هر شب با احساسی که این رویاها را واقعی تر از زندگی در بیداری می دانست بیدار می شد. اما دبرا همی این رویاها را تا شب قبل فراموش کرده بود. ترافیکی که پشت سر او ایجاد شده بود، دبرا را وادار به حرکت کرد. چند دقیقه بعد، آنها معبد اک را در نزدیکی حنشیه ی شهر یافتند.

این معبد اک مکانی بسیار استثنایی ست این مکان سمبلی بیرونی برای برای معبد مقدس خداوند در قلب مردم است. دیدار کنندگان این معبد اغلب حضوری معنوی با عشق، و الهی را ابراز می کنند. نور و صوت خدا در معبد منعکس می شود و طنین می اندازد و بسیاری از افراد این حس بودن در مکانی منحصر بفر در اظهار می کنند.

**لیفلت ها و آگهی های خود را به همراه
هفته نامه پرشین
پخش نمائید.**

**برای اطلاعات بیشتر با دفتر هفته نامه
تماس حاصل فرمائید.**

020 8453 7350

عشق انسان را کور می کند

همه ما از روی تجربه به این باور رسیده ایم که عشق انسان را کور می کند، اما نکته بسیار جالب اینست که این مطلب حقیقت داشته و تحقیقات دانشمندان، دلایل آنرا اثبات کرده است.

دانشمندان دریافته اند که احساسات عاشقانه باعث توقف فعالیت ناحیه ای از مغز که افکار انتقاد آمیز انسان را کنترل می کند، می شود.

به نظر می رسد این احساسات نیاز مغز به شناسایی شخصیت و خصوصیات طرف مقابل را کاهش می دهند. محققین بر این باورند که عشق مرد و زن و یا عشق مادرانه تاثیر یکسانی بر مغز دارند. یک تیم تحقیقاتی مغز ۲۰ مادر را به هنگام مشاهده عکس فرزندانشان اسکن کردند و به این نتیجه رسیدند که فعالیت مغزی این مادران بسیار شبیه به افرادی بود که درگیر احساسات عاشقانه بودند.

مطالعات نشان می دهد که فعالیت بخشی از مغز این افراد که سیستم ارزش گذاری و پاداش (reward system) نام دارد افزایش یافته است.

هنگامیکه اینگونه از قسمت های مغز به علت ایجاد احساسات عاشقانه تحریک می شوند - مثلا مانند زمان غذا خوردن، نوشیدن و یا بدست آوردن پول - احساس نشاط و رضایمندی در انسان افزایش یافته و فعالیت سیستم قضاوت های منطقی و منفی در مغز کاهش می یابد.

براساس این تحقیقات تنها تفاوت عشق زن و مرد و عشق مادرانه اینست که در عشق بین زن و مرد فعالیت هیپاتالاموس مغز به شدت افزایش یافته و چندین برابر بیشتر از دیگران می شود.



info@persianweekly.co.uk

تاریخ قهوه خانه های لندن (خواندنی!)

نقل قولها از منبع Bryant Lillywhite London coffee house گرفته شده.

ستاره‌های برای جذب مشتریان به خدمت گرفته می‌شد. تابلوهای خارج قهوه خانه و همراه آنها نمادهای قهوه که برای خرید مورد استفاده قرار می‌گرفتند، تصویر افراد عمامه دار [پوشش سر مسلمانان آن دوره] را داشتند. قهوه خانه بزرگ ترک (این قهوه خانه به نام مرات بزرگ هم مشهور است) مربوط به سال ۱۶۶۲ در کوچ "اکسچنج" مثالی از این قهوه خانه‌ها است. ظاهراً در داخل این قهوه خانه میشد تندیس از خود سلطان المرات ششم ظالمترین حاکمی که بر امپراتوری عثمانی حکومت کرد را پیدا کرد. مشتری در این قهوه خانه‌ها نه فقط با قهوه، چایی و تنباکو پذیرائی میشد بلکه شکلات و ردیفی از شربت‌ها نیز عرضه می‌شدند. چنانکه در تبلیغ "مرکوریوس پابلیکوس" (۱۲ تا ۱۹ مارس ۱۶۶۲) آمده بود: "ساخته شده در ترکیه؛ ساخته شده از لیموها، گل‌های سرخ و بنفشه های خوشبو." وقایع نویس دیگر آن دوره حدس زده بود که "مرات" در واقع اسم خود مالک قهوه خانه است. "لندن گارت" (دو تا هشت سپتامبر ۱۶۵۸) آگهی ای برای یک قهوه خانه چاپ کرد که در آن ادعا میشد این قهوه خانه اولین مکان برای فروش چای است: "عالی و تأیید شده توسط هم پزشکان، نوشیدنی چینی که به وسیله خود چینیها "چا" (Tcha) و توسط دیگر ملت‌ها "تای" و بالاخره "تی" نامیده شده و با اسم مستعار "تی" در کله سلطان، قهوه خانه ای در سوئیٹینگز رنتز (Sweetening Rents) توسط رویال اکسچنج، لندن، فروخته می‌شود." نماد قهوه خانه، حامل سرپوشیده و نقابدار یک زن سلطان بود. صرفنظر از اینکه ریشه های این قهوه خانه ناشناخته است، ممکن است بعد از ویرانی ناشی از آتشسوزی بزرگ لندن به محل مرات بزرگ منتقل شده باشد. چارلز دیکنز در شماری از آثار خود و به طور مشخص لیتل دریت (Little Dorrit) به قهوه خان سلطانی اشاره کرده و این موضوع بر ادام حیات این قهوه خانه ویژه در طول حدود ۲۰۰ سال دلالت دارد.

"هندوستان ۱۸۱۰" اولین خان خوراک کاربرد لندن به وسیله "سکدینمحمد" که از راه بنگال به اینجا سفر کرده بود، راهاندازی شد. او ابتدا در ایرلند ساکن بود و در آنجا پس از ازدواج با همسر ایرلندی خود به لندن سفر کرد و قهوه خانهای با دکوربندی پیچیده را در ۳۴ جرج استریت، خارج از میدان "پرتمن" شهر لندن ایجاد کرد. (حالا این مکان غذای ژاپنی سوشی عرضه میکند.) بهترین میرسد دوران مالکیت و مدت زیادی ادامه داشته چون به شکل کاملاً موفقیت آمیزی مؤسس هندی حمامهای بخار و شامپوژنی را در برینگتون پاولیون به راه انداخت. بعد از آن به زودی مأمور شامپوژنی شاه جرج ششم شد. رستوران "هندوستانی" هم آنطور که در گزارشات به آن اشاره شده تا ۱۸۳۳ پابرجا بود. این قهوه خانه‌ها مدت چهارصد سال توفانی در لندن به راه انداختند. آنها نه فقط به عنوان امکان اجتماعی کاربرد داشتند بلکه به محلی برای تجمع هنرمندان و نویسندگان و برپائی جلسات آنها تبدیل شدند. فراماسونها هم جلسات مخفی خود را در این مکان برگزار می‌کردند. حتی خیلی از قهوه خانه‌ها به موازات ارتباط دریائی خود یک سیستم پستی برای جمع آوری و حمل نامه‌ها به خارج ایجاد کردند که با هجوم سرویس پستی هم نقش آنها پایان نیافت. اغلب آنها دست در دست حمامهای ترکی لندن داشتند که آنها هم به تصویر عمومی شهر لندن تبدیل شدند. ویژگیهای محلی مناطق هرچه که بود مهارت‌های ادیبانه داشت یا بیماری شهرت، قهوه خانه به نقطه نقل هم این فعالیتها تبدیل شد. این قهوه خانه‌ها حتی به عنوان محلهای گردهمایی در موقع رخداد حوادث سیاسی یا مذهبی شهرتی به هم زدند و بعداً در مقاطعی در میانه تا اواخر قرن ۱۷ به عنوان مراکز گفتگوهای خائنه و توطئه چینی مظلون بودند. به هر صورت این نکته روشن است که روشنفکران و دانشمندان هم قهوه خانه‌ها را به منظور راه اندازی تازه ترین پروژه‌های آنها و ارتباط با مطبوعات مورد استفاده قرار میدادند و شرکتهای بازرگانی دریابرد مثل کمپانی هند شرقی، آفریقای کمپانی و لوانت کمپانی اغلب برای انبار کردن اسناد خود از قهوه خانه‌ها استفاده می‌کردند. در قهوه خانه‌ها روزنامه، مجله و مقالات نیز پخش می‌شدند. بسیاری متون ادبی دربار قهوه خانه‌ها و مسلمانان به ویژه اعراب شمال آفریقا را به نگارش درآوردند. اگرچه مطلبی به کاملی "عرب خرافاتی" شکسپیر - اگرچه اغلب اعراب چنین نبودند - را نمی بینیم. با این وجود هنوز میتوان گفت مسلمانان به انداز کافی زندگی تنودورها، استوارتها و وارثان آنها را تحت تأثیر قرار دادند و به بازیها، داستانشا، مجلات و اشعار زمانه راه پیدا کردند. در حالی که ادبیات یک اجتماع یکی از بهترین نمادهای وضعیت فرهنگی آن است.

قهوه خانه‌ها چنانکه "ایسلا روزراون" روزنامه نگار و نویسنده لندن در این مقاله به آن اشاره میکند به محل تجمع هنرمندان و نویسندگان، تشکیل جلسات فراماسونها، گردهماییهای سیاسی، معاملات بازرگانی و بانکداری، سیستم پستی و مکان به امانت گذاشتن اسناد کپانها تبدیل شدند و تأثیر آنها بر فرهنگ و حتی پوشش این جوامع آنقدر گسترده بود که از ناحی عوام و مسیحیان متعصب خطر تلقی شد. به عنوان نمونه هائی که صحت نظر نویسنده را اثبات میکند میتوان به شکل گیری بیمه معروف "لویز" لندن در قهوه خانه های در کنار دریا اشاره کرد و جالب اینکه قدیمیترین شواهد نیز حاکی از این است که پایه های اولیه بورس نیز در سال ۱۶۹۸ در دفتر قهوه خانه جاتان گذاشته شده است. اون در این مقاله اثبات میکند ملل دیگر ناگزیر الگوهای تمدن برتر را میپذیرند. چنانکه این شرایط در دوران اقتدار مسلمانان رخ داده بود. هیچکس نمیتواند کاملاً با اطمینان بگوید چه موقع اولین قهوه خانه در لندن ظاهر شد. خیلی از قهوه خانه های قدیمی موجود هستند. اما بسیاری هم بر اثر آتشسوزی بزرگ لندن در سال ۱۶۶۶ ویران شدند. اسناد احتمالی و دستنوشته‌ها هم با این سرنوشت سهمیم شدند. بنابراین تمام آن چیزی که ما اکنون در دست داریم مجموع رنگارنگی از نامه‌ها، خاطرات روزانه مثل خاطرات مشهور "ساموئل پیپز"، اسناد کلیسا، بایگانی مؤسسات مجاور قهوه خانه‌ها، مثل "رویال اکسچنج" و بعضی اشارات مختصر به قهوه خانه‌ها در ادبیات معاصر آنها است. اولین مدرک مبنی بر وجود یک قهوه خانه در پایتخت در سال ۱۶۵۲ پیدا شد. بنای این قهوه خانه به مرد مستخدمی به نام "پاسکوارسی" از اهالی سواحل دریای آدریاتیک منسوب است. رسی به اتفاق کارفرمای سابق خود دانیال ادواردز - تاجری که با کشتی که با کشتی با ترکیه تجارت میکرد - از مسیر عثمانی به انگلیس آمد. (ادواردز قهوه و کالاهای لوکسی مانند آن را معامله میکرد.) بعد از به هم خوردن رابطه صاحب کار و مستخدم، پاسکوارسی تیمی تشکیل داد و به اتفاق کارمند دیگر ادواردز و در واقع درشکه چی قدیمی خود را به بازرگانی روی آورد. این دو شریک باور نکردنی تجاری تصمیم گرفتند قهوه خانهای در کرنهیل (Cornhill) برپا کنند که در بعضی اسناد به نام "کله ترک" (s head "Turk") شناخته میشود. ادعا میشود این نحو ورود اولین قهوه خانه به مجمع الجزایر انگلیس حدود صد سال بعد از گشایش نخستین قهوه خانه در ترکیه بوده است. به هر حال مقاله نویس دور الیزابت فرانسیسیکن در هیستوریا ویتات مویز (Historia Vitae Morit) که در سال ۱۶۰۵ منتشر شد به عموم دربار محتویات خطرناک قهوه هشدار داد. بنابراین بنظر میرسد که بعضی مخالفتها دست کم قبل از گشایش اولین قهوه خانه واقعی به وجود آمده باشد.

آنچه مشخص است این است که ریش خود قهوه ممکن است به منطق مکا (Mocha) در یمن برگردد و این قهوه هم تنها میتوانسته از مسیر جهان اسلام و مسیرهای بازرگانی مدیترانه‌ای به بریتانیا راه پیدا کرده باشد. ملکه الیزابت اول در تمایلات پدر خود به جاذبه های اسلامی شریک بود. او نه فقط موفق شد همسایگان اروپائی خود را که گاهی ناراضی نشان میدادند و ادار کند ارتباطات دیپلماتیک محکمی با دوستان تازه پیدا کرد خود، عثمانی و مراکش برقرار کنند، بلکه روابط خوب بازرگانی و موافقتنام دریائی با آنها را هم پایه گذاری کرد. احتمال دارد که این روابط خوب زمین جریان یافتن ناگهانی قهوه و دیگر کالاهای لوکس آن زمان از مبداء جهان اسلام و عمدتاً از راه لندن به سراسر انگلیس را فراهم کرده باشد. بخش عمد آگهی هائی که در روزنامه‌ها و مقالات آن زمان پیدا شده به قهوه به عنوان "دانه قهوه" ترکی حقیقی" اشاره میکند که دلالت دارد بر اینکه سرآغاز ورود قهوه به بریتانیا نه فقط جهان اسلام بوده، بلکه به خصوص یا به وسیله عثمانیها و یا از راههای بازرگانی مدیترانه‌ای صورت گرفته. دور پیدایش قهوه یا به قبل از تاریخی که ما باور داریم پاسکوارسی زندگی میکرد بر میگردد و یا شاید هم به خاطر صدفا قهوه خانه‌هایی که در طول دهه های بعد در سراسر لندن جریان پیدا کردند ذائقه انگلیسیها به قهوه متمایل شده باشند. نامهایی آمدند و رفتند و مالکانی تغییر کردند و کهنه جای خود را به نو داد. با این حال قهوه خانه‌ها مستقیماً از دور بعد از الیزابت تا ابتدای قرن بیستم و بعد به شکل مدرن خود، جزو مکانهای بسیار دوستی داشتند باقی ماندند. تعداد کمی از این قهوه خانه‌ها را هنوز میتوان پیدا کرد. اما شاید هیچکدام مثل پیشینیان خود نباشند. جنگ جهانی دوم و "بورش بزرگ" (Blitz) بیشتر این بخش از تاریخ لندن را برود است. اینکه بعضی از این قهوه خانه‌ها زمانی واقعا به وسیله مالکان مسلمان راه اندازی شده باشند جای تحقیق دارد. به هر صورت آنچه در اسناد میتوان پیدا کرد شماری از نامهای بسیار جالب برای قهوه خانه‌ها است. بیش از ۵۷ قهوه خانه با نام "ترکس هدیاکله ترک" (s Head "Turk") در مدارک ثبت شده. همچنین در اسناد به نام قهوه خانه بیتالمقدس برمیخوریم. اشکال مختلف "بلک مور" یا "یه بلکمورزهد" (s head "Ye black mor")، "کاتاپه سیگار شرقی"، "کله عرب یا مسلمان" (s head "The saracen") - براساس شهرتی که دیکنز ایجاد کرد، "قهوه خانه آفریقا و سنغال"، "سلطان زن"، "کله سلطان"، "قهوه خانه سلیمان"، "مرات بزرگ" (Morat Ye great) و خیلی، خیلی مثالهای دیگر را نیز میتوان در اسناد پیدا کرد که در میان آنها اولین رستوران هندی لندن "هندوستانی" مربوط به سال ۱۸۱۰ نیز به چشم می‌خورد. هر قهوه خانه تاریخ جالب خود را دارد. همه آنها مشخصاً از مدل قهوه خانه های عثمانی تأثیر گرفته اند. همین موضوع سوالاتی را دربار منشاء دست کم چند مالک اول قهوه خانه به وجود آورده. قهوه خانه‌ها نه فقط قهوه عرضه می‌کردند بلکه بعضی از آنها تنباکو و لوله های قلیان هم به مشتریان تعارف می‌کردند. چائی هم که از دریاهای چین و همچنین در ابتدا از طریق جهان اسلام راه آن را پیدا کرده بود، عرضه میشد. گروه خدمه که به نظر میرسد تنها قسمتی از بدن خود را میپوشاندند و بعضی اوقات پسر سیاهی که از هند غربی به قصد پنهانگی آمده بود، به عنوان



ثرت او تا مدت زیادی ادامه داشته چون به شکل کاملاً موفقیت آمیزی مؤسس هندی حمامهای بخار و شامپوژنی را در برینگتون پاولیون به راه انداخت. بعد از آن به زودی مأمور شامپوژنی شاه جرج ششم شد. رستوران "هندوستانی" هم آنطور که در گزارشات به آن اشاره شده تا ۱۸۳۳ پابرجا بود. این قهوه خانه‌ها مدت چهارصد سال توفانی در لندن به راه انداختند. آنها نه فقط به عنوان امکان اجتماعی کاربرد داشتند بلکه به محلی برای تجمع هنرمندان و نویسندگان و برپائی جلسات آنها تبدیل شدند. فراماسونها هم جلسات مخفی خود را در این مکان برگزار می‌کردند. حتی خیلی از قهوه خانه‌ها به موازات ارتباط دریائی خود یک سیستم پستی برای جمع آوری و حمل نامه‌ها به خارج ایجاد کردند که با هجوم سرویس پستی هم نقش آنها پایان نیافت. اغلب آنها دست در دست حمامهای ترکی لندن داشتند که آنها هم به تصویر عمومی شهر لندن تبدیل شدند. ویژگیهای محلی مناطق هرچه که بود مهارت‌های ادیبانه داشت یا بیماری شهرت، قهوه خانه به نقطه نقل هم این فعالیتها تبدیل شد. این قهوه خانه‌ها حتی به عنوان محلهای گردهمایی در موقع رخداد حوادث سیاسی یا مذهبی شهرتی به هم زدند و بعداً در مقاطعی در میانه تا اواخر قرن ۱۷ به عنوان مراکز گفتگوهای خائنه و توطئه چینی مظلون بودند. به هر صورت این نکته روشن است که روشنفکران و دانشمندان هم قهوه خانه‌ها را به منظور راه اندازی تازه ترین پروژه‌های آنها و ارتباط با مطبوعات مورد استفاده قرار میدادند و شرکتهای بازرگانی دریابرد مثل کمپانی هند شرقی، آفریقای کمپانی و لوانت کمپانی اغلب برای انبار کردن اسناد خود از قهوه خانه‌ها استفاده می‌کردند. در قهوه خانه‌ها روزنامه، مجله و مقالات نیز پخش می‌شدند. بسیاری متون ادبی دربار قهوه خانه‌ها و مسلمانان به ویژه اعراب شمال آفریقا را به نگارش درآوردند. اگرچه مطلبی به کاملی "عرب خرافاتی" شکسپیر - اگرچه اغلب اعراب چنین نبودند - را نمی بینیم. با این وجود هنوز میتوان گفت مسلمانان به انداز کافی زندگی تنودورها، استوارتها و وارثان آنها را تحت تأثیر قرار دادند و به بازیها، داستانشا، مجلات و اشعار زمانه راه پیدا کردند. در حالی که ادبیات یک اجتماع یکی از بهترین نمادهای وضعیت فرهنگی آن است.



Technomate
Your Digital Partner For Life

بهترین سرویس قبل و بعد از فروش
کیفیت برتر ، قیمت مناسبتر
کلیه شبکه های افغانی، فارسی، عربی، ترکی
کردن و کانالهای اروپایی
نصب سیستم ثابت و موتورایزر

MAHTAB SAT

مهتاب ست

نصب آنتن تلویزیون
و
نصب تلویزیون پلاسما




Tel: 020 8640 9605
Help Line: 07967 724 435



لطفا ما را از خبرهای اطراف خود مطلع نمائید
برای مشاهده هفته نامه بصورت رنگی به وب سایت مراجعه نمائید

۵ توصیه برای محکم شدن عضلات شکم



* کشیده نگه داشتن بدن

هنگام راه رفتن بدن خود را صاف و کشیده-شکم تو، عضلات باسن سفت و سر بالا-نگه دارید و تصور کنید که یک شغل مانند شغل سوپرمن از شانته هایتان آویخته است، پس یادتان باشد که بدن خود را در بهترین موقعیت و شکل قرار دهید. هرچه کشیده تر بایستید، متناسبتی به نظر میرسید و در ضمن عضلات شکم شما هم در این حالت به فعالیت مشغولند و محکم و

کشیده قرار گرفته اند. یک راه دیگر این است که تصور کنید پشتتان دیوار و شکمتان یک تکه از میلمان است که باید محکم به دیوار بچسبید تا از جای خود حرکت نکنند.

* پشت خود را تقویت کنید

بر خلاف تصور عموم، عضلات شکم تنها در اطراف ناف قرار ندارند، این عضلات بخشی از شبکه پیچیده عضلانی هستند که به قفسه سینه، کفها و حتی ستون فقرات متصلند. برای داشتن عضلات قوی شکم، شما نه تنها باید به ورزشهای شکم بپردازید، بلکه باید قدرت قسمت پایینی پشت خود را افزایش داده و تمریناتی هم برای عضلات مورب شکمی -که تا بخش تحتانی سینه کشیده شده اند- انجام دهید.

* از رژیم بپرهیزید

هنگامی که با رژیم از وزن خود میکاهید، قبل از هر چیز ماهیچه ها تحلیل میروند. بدن برای حفظ عضلات باید انرژی بیشتری مصرف کند و زمانی که کالری و متعاقب آن انرژی کمتری داشته باشد، آنرا برای نگهداشتن عضلات صرف نکرده و در نتیجه این بافتهای پرانرژی نیز صرف سوخت و ساز بدن میشوند. هنگامی که رژیم غذایی به پایان برسد، وزن شما مجددا اضافه خواهد شد، اما از آنجایی که عضلات-که سوزاننده کالری هستند- کم شده اند، وزنی که اضافه میکنید همه چربی است. به این ترتیب با رژیم گرفتن، عضلات را به چربی تبدیل خواهید کرد.

* ماهیچه ها را تربیت کنید

آیا درباره "حافظه عضلات" چیزی شنیده اید؟ حافظه عضلات به این معناست که وقتی بدن شما انجام دادن یک حرکت فیزیکی-مانند دوچرخه سواری- را یاد میگیرد، هرگز روش انجام دادن آن را فراموش نمیکند. عضلات شکم هم دارای حافظه هستند. اگر در طول روز آگاهانه عضلات شکم را منقبض کرده و به داخل بکشید، این عضلات حتی هنگامی که بدن شل باشد، همچنان سفت و محکم باقی خواهند ماند.

* ورزش در اولویت اول

تحقیق نشان میدهد که بهترین راه برای کم غذا خوردن در یک وعده این است که درست قبل از صرف غذا ورزش کنید. این کار دلایل متعددی دارد:

- شما در زمانی که سوخت و ساز بدنتان در بالاترین حد خود باشد، مثلا بلافاصله پس از ورزش، کمتر احساس گرسنگی میکنید.

- شما تشنه تر هستید و آب بیشتری مینوشید. این آب فضای معده شما را اشغال کرده و از گرسنگی میکاهد.

- با توجه به اینکه موتور سوخت و ساز بدنتان در حالت فعالیت است، هرچه میخورید بلافاصله به انرژی تبدیل شده و به صورت چربی، برای بعد ذخیره نمیشود.

کننده، با بوسه زدن به یک اثر گرانبهای نقاشی، به آن آسیب رسانده است. پلیس بلافاصله سام ریندی را که در حال خروج از موزه بود، بازداشت کرد.

خانم ریندی به خبرنگار روزنامه لا پراوینس گفته است که رنگ سرخ لبان او بر بوم نقاشی، نمایانگر قدرت آن اثر هنری و تأثیری است که آن اثر، بر او گذاشته بود.

سام ریندی، به خبرگزاری فرانسه نیز گفت که گمان می کند آفریننده آن اثر هنری، سفیدی آن بخش از تابلو را، برای بوسه او در نظر گرفته است.

موزه لمبرت شهر آوینیون، این روزها میزبان نمایشگاهی از آثار سای تومبلی نقاش معاصر آمریکایی است.

این نقاش، زاده سال ۱۹۲۸ میلادی در ایالت ویرجینیای آمریکا است، اما نزدیک به نیم قرن، در ایتالیا زندگی کرده است.

بزرگترین ماهی دنیا



ماهیگیران تایلندی بزرگترین ماهی کپور دنیا را صید کردند.

دو ماهیگیر جوان تایلندی که قصد امتحان کردن قلاب ماهیگیری جدیدشان را داشتند در رودخانه "سام لان" بزرگترین ماهی کپور دنیا را صید کردند.

این ماهی که ۱۱۷ کیلوگرم وزن دارد بزرگترین ماهی کپور در دنیاست که تا به حال صید شده است.

رکورد ماهی کپور قبلی بسیار کمتر از این ماهی و نزدیک ۴۰ کیلوگرم بوده است.

کودک هشتساله به جرم تروریسم اجازه پرواز نیافت

یک کودک هشت ساله آمریکایی به این دلیل که نامش در لیست تروریستهای فرودگاه یکی از ایالتهای آمریکا بود، قادر به پرواز با هواپیما نشد.

آشنایی با ویتامین ها و نقش آنها در بدن :

ویتامین آ:

نقش در بدن : در رشد ونمو سلولهای اپی تلیال بویژه سلولهای اپی تلیال چشم .

منابع غذایی : روغن کتجد ماهی جگر کره شیر تخم مرغ روغن کبد حیوانات دریایی سبزی ها میوه ها مخصوصا " هویج کاهو اسفناج کلم بروکلی زرد آلو گرمک فلفل زرد وقرمز .

اثرات کمبود :خشکی قرنیه شب کوری خشکی و زبری پوست و توقف رشد و نمو . رژیم های غذایی برای کاهش وزن اگر با حذف کامل مواد چربی برنامه ریزی شود سبب می شود ویتامین آ جذب نگردد و سبب مشکلات فراوانی را برای سلامتی بدن می شود.

ویتامین د :

نقش در بدن : تنظیم متابولیسم کلسیم و فسفر بدن تامین مواد لازم برای رشد و نمو استخوانی .

منابع غذایی: روغن کتجد ماهی شیر تخم مرغ کره ساردین ودر کل جانوران دریایی ویتامین د پوست در اثر جذب اشعه آفتاب ایجاد می شود و هضم کامل چربیها در جذب این ویتامین بسیار حائز اهمیت است.

اثرات کمبود : ضعف در رشد استخوانی (راشیتیزم در کودکان) پوکی و شکنندگی استخوانها در بالغین .

ویتامین ای:

نقش در بدن : فعالیت دستگاه تناسلی رشد ماهیچه ها عامل تولید مثل نگهدارنده پوست عامل زیبایی پوست رشد ونمو بدن .

منابع غذایی: ماهی جگر روغن سویا روغن آفتابگردان زیتون جوانه گندم تخم پرندگان ماهیچه ذرت و بادام زمینی.

اثرات کمبود : احتمالا" در کاهش زاد و ولد نقش داشته باشد تا کنون نتایج مشخصی از کمبود این نوع ویتامین بدست نیامده است.

ویتامین کا:

نقش در بدن: انعقاد خون و جلوگیری از خون ریزی

منابع غذایی: تخم مرغ ماهی گل کلم گوجه فرنگی اسفناج جوانه گندم توت فرنگی روغن زیتون

اثرات کمبود :عدم انعقاد خون و عدم قطع خونریزی و تداوم آن .لازم به ذکر است این ویتامین در بدن ذخیره نمی شود و باید روزانه مصرف شود.

"براین مور" هنگامی که قصد داشت از ایالت دنور به ایالت میزوری برود، در این فرودگاه متوقف شد.



مقامات فرودگاه گفتند که براین تنها ۲۰ دقیقه قبل از پرواز به فرودگاه رسید و زمان کافی برای تصحیح این اشتباه وجود نداشت.

کودک هشت ساله مجبور شد که روز بعد نزد مادرش در ایالت میزوری برگردد که این امر با ناراحتی مادرش روبه رو شد.

مقامات امنیتی خطوط هوایی آمریکا گفتند که در این رابطه یک اشتباه صورت گرفته است.

براین در مصاحبه با شبکه فاکس نیوز گفت که او یک تروریست نیست و نمی داند که چرا نام او را در این لیست قرار داده اند.

«هری پاتر» در زندان

زندانیان «گوانتانامو» به خواندن کتاب های «هری پاتر» علاقه مند شده اند و تلاش می کنند با مطالعه، خود را سرگرم کنند.



زندان آمریکایی گوانتانامو از اسارتگاه های ترسناکی است که تاکنون درمورد آن بسیار گفته و نوشته شده است.

دولت آمریکا این زندان را سال ۲۰۰۲ پس از حمله به افغانستان، برای نگهداری تروریست ها در نظر گرفت.

درحال حاضر ۲۸۰ زندانی در گوانتانامو روزگار سیاهی می گذرانند و دولت «بوش» براین اعتقاد است که این اسیران نباید از حقوق دیگر شهروندان برخوردار باشند.



reports@persianweekly.co.uk

مستند و تاریخی از "دراکولا"

نوشته شده توسط سیدجلال صیادمیری



شاید تا امروز بارها نام خون اشام - یا - "دراکولا" را شنیده باشید، اولین تصور ما از "دراکولا" یا "خون اشام" - انسانی است شبیه کرک یا خفاش که دندان تیزی دارد - و در نیمه های شب، طعمه خود را یافته و دندانهای تیزش را در گرده قربانی فرو کرده - و با مکیدن خون شکار بی گناه - علاوه بر سیر کردن خود - قربانی را به خون اشامی دیگر تبدیل میکند. تا امروز صدها فیلم مختلف از خون اشام و دراکولا ساخته شده و در تمام آنها شکارچی خونخوار است که با مکیدن خون به حیات وحشتناک خود ادامه میدهد. متأسفانه تا امروز در هیچ سایت و وبلاک فارسی و حتی کتاب و مجلات مختلف - بررسی علمی و واقعی از این موضوع بعمل نیامده است یا حداقل من به چنین مطلبی برخورد کرده ام. بارها این نام را در موتورهای جستجو - گوگل - یاهو - تاپ کرده ام اما هیچ اطلاعات مفیدی به زبان فارسی در این زمینه در دسترس دوستان نبود - همیشه از خود پرسیده ام آیا "دراکولا" وجود خارجی داشته؟! آیا همانطور که میگویند زانگه او "ترانسیلوانیا" است و اصلاً چنین منطقه در روی زمین یافت میشود؟! - شاید "دراکولا" و "ترانسیلوانیا" هم مثل افسانه های ما سیرمی است که در کوه قاف زندگی میکند. برای همین تصمیم گرفتم مطلبی در این زمینه تهیه کنم - اما کار بسیار سختی بود، شاید باور نکنید اما بسیاری از حوادث بازگو کردنی نیست!! خیلی سعی کردم بگویم که ای حوادث را بنویسم که هم اصل مطلب روشن شود و هم کلمات، شکل زشتی بخود نگیرد!! برای همین از دوستانی که روحیه حساسی دارند - میخواهم این مطلب را نتوانند. خیلی با خود کلنجار رفتم که این مطلب را بنویسم، اما دوستان بسیاری هم هستند که تصورشان از "دراکولا" کاملاً اشتباه است. یک حادثه تلخ تاریخی که اتفاق افتاده است - و بسیاری دوست دارند با واقعیت موضوع آشنا شوند. امیدوارم کمکی هر چند

"دراکولا"

پرنس "ولاد" چهارم یا پرنس "ته پس" - از سال ۱۴۵۵ تا سال ۱۴۶۲ در منطقه ای بنام "ترانسیلوانیا" * که در قلمرو کشور رومانی فعلی میباشد - حکومت میکرد. "ولاد" از کشتن و حذف کردن دشمنان خود - و همچنین از انتقادگران و درباریان تملق گویی که به حد کافی زبان به تعریف و تمجید از او باز نمیگردند - و بالاخره تمام آن اشخاصی که به طرز دلپسندی مورد توجه او قرار نمیگرفتند، لذتی وافری میبرد. گاهی از اوقات به چوب کشیدن افرادی را به عنوان تفریحات هنگام شام - در اطراف میز غذاخوری - برنامه ریزی میکرد. روزی به یکی از مهمانانش گفت: آیا از این منظره بوی ناراحت کننده و زننده ای بشمام میرسد؟! مهمان بخت برگشته با دیدن آن منظره - حالت تهوع بهش دست داد و نتوانست جلوی خود را بگیرد. "ولاد" گفت: من نمیتوانم اجازه ندم که بینی حساس شما این بو را استشمام نماید - ولی میتوانم شما را در طبقه بالای آن منظره قرار دهم تا از بوی زننده به مشام شما نرسد و انگاه با علامت سر به یک سرباز دستور داد: این اقا را از اینجا ببرید - او را در چوبه داری که بلندتر از بقیه است قرار دهید!! مهمان بینوا و بدشانس پرنس "ولاد" را از جایش بلند کردند و پاهایش را از هم جدا نمودند و در وضعیت بازی قرار دادند. سپس یک چوب نوک تیز را به درون بدن او فرو کردند - تا مردک بینوا با تمام وزنش بر روی آن قرار گیرد - درست مثل اینکه به روی آن چوب بلند نشسته باشد - سپس آن چوب را بلند کرده و در جایش مستقر نمودند - به گونه ای که از مهمان بدبخت قادر بود از آن بالا به دیگر قربانیانی که مثل او بودند - نگاهی بیندازد - قربانیانی که مثل خودش بر چوب هائی که در بدنشان فرو رفته بود، به حالت ایستاده باقی مانده بودند - شاید در آن زمان - دیگر بوی آنها بشمام این مهمان بیچاره نرسید. "ولاد" را با نام دیگری نیز میشناختند: "دراکولا".!! بله همینطور است - براسستی یک دراکولای حقیقی و تاریخی وجود داشته است!! دراکولای که خون اشام خیالی که بر پرده سینما نمایان میشود، شخصیتی بسیار بی ازار و اهلی میسازد - دراکولایی که هیچ شباهتی به این خون اشام واقعی نداشته است این دراکولا، پرنس "ولاد" چهارم از سرزمین "والاسی" نام داشته است. کلمه کهنسال رومی "دراکو" یعنی اژدها و "دراکولا" به معنی پسر اژدها میباشد. کلمات لاتین برای اهالی رومانی در دوران قرون وسطی ناشناخته نبوده است و حتی امروزه نیز از بعضی از کلماتی که ریشه لاتین دارند - برای محاوره استفاده می کنند. با اینکه رومانیایی ها به زبان اسلواکی صحبت و تکلم می کنند - ولی تعدادی کلمات بیگانه در زبانشان وجود دارد. رومانیایی ها ادعا می کنند که از نوادگان رومی های فاتح میباشند که به مدت دو قرن در آنجا حاکم بودند - و آن ایالت را "داسیا" مینامیدند - بنابر این اظهار - آنان اصرار دارند که کشورشان را رومانی بخوانند نه رومانی که در نقشه ها و دایره المعارف ها به این گونه نوشته میشود. حال برگردیم بر سر "ولاد" چهارم - به چه دلیل "ولاد" چهارم یا همان "ته پس" را "دراکولا" میخوانند؟! برای آنکه پدرش "ولاد" سوم به "نظام اژدها" ملحق شده بود. این نظام - مجمع اتحادیه تعدادی شاه و شاهزاده از منطقه اروپای مرکزی بود، که از قدرت در حال صعود امپراطوری عثمانی به شدت متنفر بودند. "ولاد" سوم علامت اژدها را بر روی سکه ها و درفش و بیرق های - و تمام وسائلی که سمبل مبارزه و نبرد خود بود، منعکس ساخت - و از این روی خود را "دراکول" مینامید که همان اژدها معنی میدهد - و از این لقب بسیار خرسند و رازی

بود. پسر او نیز به همان اندازه از لقب کنت "دراکولا" احساس سربلندی و افتخار میکرد. در سال ۱۴۴۴ دراکول یا همان "ولاد" سوم توسط سلطان مراد عثمانی اسیر گشت، اما با دادن پسر

نوجوانش به عنوان گروگان آزاد شد. "دراکولا" یا همان "ته پس" در نوجوانی سالهای زیادی در اسارت بسر برد و بیشتر عمرش را زندانی بود - عاقبت "دراکولا" در سال ۱۴۵۴ به عنوان قسمتی از یک عهدنامه صلح - آزاد و از بند رها شد. او پس از آزادی چنان انتقامی از دشمنانش گرفت - که در بیرحمی و شقاوت تا هنگام به قدرت رسیدن هیتلر و استالین بی سابقه بود. هر بار که ترکها به ملک او نزدیک میشدند، او با لشکر سواره نظام خود آنها را محاصره مینمود و بعد سر فرصت آنها را به چوبهای بلند میکوب میکرد. او جنگهای خشونت آمیز بسیاری را ترتیب داد تا بتواند ترک های بیشتری را اسیر کند. در یکی از نبردها ترک ها قاصدی را برای مذاکره نزد "دراکولا" فرستادند - این فرستاده با پیمانی به نزد او آمده بود که امنیت جانی او را تضمین میکرد (در طول تاریخ قاصدها و پیک ها از امنیت جانی کافی برخوردار بودند) - اما این قانون تأثیری بحال این مرد بینوا نکرد - "دراکولا" بلافاصله وسایل شکنجه او را فراهم نمود و دست بکار شد!! او با دقتی فراوان عمل میکرد، بطوری که زندانی اش همیشه هوش و حواس خود را حفظ میکرد - شایع است که این فرستاده بیچاره چندین روز طول کشید تا بمیرد!! کشتارهای وحشتناک و همگانی که "دراکولا" انجام میداد - باعث شد تا مردم لقب "ته پس" را به او بدهند. به گفته اسقف "ارلو" که احتمالاً یکی از فاضلترین و قابل اطمینان ترین تاریخ نویسان آن زمان محسوب میشود - "ولاد" چهارم دستور کشتن صدها هزار نفر انسان را - که در حدود بیست هزار نفر آنها در "براسوف" بودند - را در کمال خونرسری و بیرحمی صادر کرد - البته این قتل عام در یکروز صورت گرفت. اکثر این مردم یا ترک بودند و یا بیگانگانی که در سالهای دور به آنجا مهاجرت کرده بودند. شاید شما عزیزان با خواندن این مطلب بگوئید - در طول تاریخ انسانهای خونخوار وحشی چون اسکندر مقدونی - تیمور لنگ و افراد بسیار دیگر، هوم بودند که دست به کشتار وحشتناک انسانها میزدند. من هم با شما موافقم



اما تفاوت کشتار آنها با این موجود دیوانه در این است که آنها برای تسخیر شهر یا کشوری دست به این جنایت میزدند و "دراکولا" برای تفریح و لذت - مثلاً تیمور لنگ در خاطراتی که بقلم خودش نوشته شده است، بارها اشاره میکند که شهرهای که در برابرش مقاومت میکردند از جمله نیشابور و سبزوار و شیراز و اصفهان را بعد از آن که تسخیر کرد - فرمان داد که زن و مرد را بکشند - حتا در سبزوار از سرهای قربانیان خود مناره ای ساخت که از نود هزار سر تشکیل شده بود. اما آن کشتارها فقط برای تفریح نبود - من در این مطلب بسیار سعی کرده ام تا از عنوان کردن مسائلی که شرم اور است خودداری کنم. مثلاً در یک مهمانی "دراکولا" دستوری صادر میکند که تصورش هم انسان را مغفوم و شگفتزده خواهد کرد. در یک مهمانی که فرمانداران و لشکریان به همراه بستگانشان در آن شرکت داشتند، به فرمانداری میگوید: بهمراه تمام اعضای خانواده نزد او بروند و کنارش بنشینند - انگاه به فرماندار میگوید: اگر میخواهی خود و فرزندان زنده بمانی، باید در حضور تمام مهمانان و فرزندان - سینه زنت را از بیخ ببری و انرا بخوری - این نمونه کوچکی از جنایات "دراکولای" واقعی تاریخ است!! تفریح و سرگرمی مورد علاقه اش - فرو کردن چوبهای تیز و بلند به ماتحت انسانها بود - او این طرز شکنجه را با شکلها و مدل های متنوعی انجام میداد - که بنا به سن و رتبه و جنسیت و یا شرایط مخصوص فرق میکرد، او عادت داشت که قربانی های خود را که پیوسته در حال فریاد و ضجه کشیدن بودند - با دقت و وسواس عجیبی در اشکال هندسی متنوعی صف اراش نماید!! و اغلب آنها را در اطراف شهر - بصورت دایره ای بسته بر زمین میکوب میکرد - بطوریکه اهالی شهر در کوچه و بازار به هر سو که نگاه میکردند، با مناظر این قربانیان روبرو می شدند!! با اینحال خسته میشد و به همین دلیل به دنبال تفریحات دیگری می گشت. روزی دستور داد که فقرا و گدایان "والاسی" را به کاخ بیاورند و آنها را اسیر کنند - قبل از همه به ملازمان امر کرد آنها را به حمام برده و لباسهای فاخر بر تن آنها کند - بر سر مین شام به هر کدام کیسه ای زر داد - و هنگامی که مسکینان و فقرا از دست و دلپازی "دراکولا" خرسند شده بودند - چهره واقعی او آشکار شد، در باغ تعدادی دیگ بزرگ آماده طبخ بود - هر کدام از گدایان را درون دیگی کرد و روی اش گذاشت!! "دراکولا" به حادثه نویسی دستور داده بود که تمام حوادث و وقایع هایی را که از

شکنجه کردن - انسانها و دشمنانش اتفاق می افتد، ضبط و ثبت کند - او جنایات وحشیانه خود را هنری میدانست که دیگران از فهم آن عاجزند!! چند مجسمه ساز و نقاش را مجبور کرده بود، که از خلق هنرش - تابلو و مجسمه بیافرینند!! امروزه از آن آثار هولناک - تنها مجسمه های ویران شده ای باقی مانده که یادگاری از جنایت این موجود پلید و بیمار است. یکبار تعدادی از سیاستمداران عثمانی به نزد او آمدند - آنها بنا به سنت و رسم خود لباسهایی محلی و کلاه های بلندی بسر داشتند - و با این حالت در مقابله "دراکولا" ادای احترام کردند - "دراکولا" برای آنکه به آنها نشان دهد که ترجیح میدهد ملاقات کنندگانش بی کلاه به نزد او حاضر شوند، دستور داد کلاه های این ترک ها را بر سرهایشان میکوب کنند!! - از او چاپلوسان و کسانی که از او تعریف و تمجید میکردند - خوششان می آمد. روزی "دراکولا" دو راهب را که از صومعه دور دستی آمده بودند - به نزد خود پذیرفت، و با غرور سربلندی زیادی آنها را بیرون کاخ برد - و صفوفی از انسانهای به چوب کشیده را که در محوطه حیاط بودند به آنها نشان داد. یکی از راهبان با حالتی تائید کننده سرش را تکان داد و گفت: شما از جانب خداوند انتخاب شده اید که شروران و بدکاران را مجازات نمائید - اما رفیق و همراه آن راهب را که با جسارت و شجاعت تمام - ناراحتی و نارضایتی خود را بیان کرده بود، به چوب کشید. "دراکولا" از سؤال کردن مهمانانش لذتی وافر میبرد - و چنانچه به این نتیجه میرسید که پاسخ خوب و مناسبی به سؤالش داده شده - از کشتن آنها چشم پوشی میکرد. در یک جشن که مهمان "دراکولا" یک اشراف زاده لهستانی بنام "بندیکت دو بوتیور" بود - پس از صرف شام، تعدادی مستخدم ناگهان یک نیزه طلائی را به داخل اطاق پذیرائی آوردند و انرا مستقیم در برابر دو بو تیور "که با احتیاط مشغول تماشا کردن این برنامه بود بر زمین فرو کردند." "دراکولا" لبخند زنان گفت: بمن بگوئید برای چه دستور دادم این نیزه را اینجا بیاورند؟! - شاهزاده لهستانی پاسخ داد: عالی جناب! حدس میزنم که یک اشراف زاده توجه شما را بخود جلب کرده است. "دراکولا" با لبخند گفت: خوب گفتید - شما نماینده کشور بزرگی هستید و من این نیزه را به احترام شما - مخصوصاً در این تالار جای دادم. مرد لهستانی از شهرت شوم "دراکولا" در ارتباط با این شوخی های مهلک آگاهی داشت، و به این نتیجه رسید که منظور از "این احترام" همان فرو کردن چوب در بدنش بود. او به سرعت شروع به صحبت نمود و عالی جناب! چنانچه من برای انجام کاری مسئول بوده ام که مجازاتش مرگ است، از شما تقاضا نخواهم کرد که مرا عفو کنید و از کشتن من صرف نظر نمائید - زیرا شما خود بهترین قاضی میباشید - بنابر این شما مسئول مرگ من نخواهید بود - بلکه تنها خادم مسئول خواهم بود. "دراکولا" شروع به خندیدن کرد و گفت: چنانچه اینگونه بمن پاسخ نداده بودید - بطور حتم یقین شما را به این نیزه میکوب میکردم. جنایت و کشتاری که "ولاد" چهارم معروف به "ته پس" در مرکز "والاسی" انجام داد برای همیشه در تاریخ ثبت شده است. "ترانسیلوانیا" سرزمینی است، که "دراکولای" واقعی انرا جولانگاه خود کرده بود. این منطقه بیش از ۱۰۰۰ سال جزء سرزمین مجارستان قلمداد می شد، اما رومانی پس از جنگ جهانی اول انرا به تصرف خود درآورد. البته در عصر حاضر جز چند مجسمه ویران و قلعه مخروبه - چیز زیادی از "ترانسیلوانیا" و "دراکولا" باقی نمانده است. نکته دیگر که باید توضیح دهم - در هیچ روایت و اسنادی به خون اشامی و نوشیدن خون توسط "ته پس" اشاره نشده است. اولین بار نویسنده ای بنام "برام استوکر" شخصیت افسانه ای "دراکولا" را خلق کرد، خون اشامی که زادگاهش "ترانسیلوانیا" است - بعدها از این داستان - فیلم ها و تاترهای مختلفی ساخته شد. اما همانگونه که در بالا اشاره کردم - خون اشام برام استوکر در برابر "دراکولای" واقعی - براسستی موجود بی آزار و کوچکی است.

آگهی های شما به کیفیت و استمرار این هفته نامه یاری می رساند



ناچین به مشتاقان و علاقه مندان این موضوعات بنمایم.

"خون اشام" در اکثر فرهنگها و افسانه ها - در ارتباط با موجودات خون اشام مطالبی گفته میشود که امروزه تقریباً همگانی و جهانی شده است. علاقه مندان به فولکلور و فرهنگ و اداب و رسوم ملل مختلف، افسانه ها و داستان های از هیولاهای انسان نمایی که خون انسان را می مکیند - یافته بودند. افسانه هائی که در تاریخچه بابل قدیم در هندوستان و چین دیده میشود - این داستانها از وسعت و تنوع بسیار زیادی در قلمرو تمدنهای نخستین برخوردار است. مثلاً در کتیبه های مصری از موجودات خون اشام - هنگام صحبت از مردگان بحث شده است. "مونتاک سامرز" دانشمند انگلیسی بسیار سرشناس - که کارهای بسیار عجیبی از او دیده میشود - دو جلد کتاب از دیده ها و شنیده ها درباره موجودات خون اشام، از میان افسانه های اقوام مختلف



reports@persianweekly.co.uk

لطفاً ما را از خبرهای اطراف خود مطلع نمایند

برای مشاهده هفته نامه بصورت رنگی به وب سایت مراجعه نمائید

او که بر همه هفت کشور فرمانروایی داشت و دیوان و مردمان را مطیع قوانین خود کرده بود، چون تاج بر سر نهاد، خطابهای تقریباً به این مضمون خواند: "من دارای فر ایزدی هستم، من پادشاه و خداوندگار شما هستم..." نویسندگان یونانی وصف کرده‌اند که شاهان ایرانی دارای یک فرشته یا روح ایزدی هستند.

مورخ قرن چهارم، "تئوپومپوس" نقل می‌کند که بزرگان ایرانی در سر هر وعده غذا، میزبانان را از خوراکی‌ها برای فرشته شاه تدارک می‌بینند. تصویری که یونانیان از فرشته شاه داشتند، می‌تواند تعبیر معقول اعتقاد پارسیان به فرورهاها، و از آن جمله فرور هر پادشاه باشد.

در واقع ایرانیان برای فرور بزرگ شاه بزرگ احترامی ویژه قائل بودند.

شاه همچون ظرفی بود برگزیده از جانب خداوند، سرشار از قدرتهای فوق بشری که در اطرافش اثرات جادویی خاصی وجود داشت. هنرمندان ایرانی کوشیده‌اند تا این خصوصیت را در نقش‌هایی که از شاه پرداخته‌اند با بزرگتر نشان دادن وی از دیگران جلوه دهند.

همان طور که اهورا مزدا در نقوش باستانی ایران هیچ گاه پا بر زمین نمی‌گذارد، بلکه همیشه در هوا پرواز می‌گیرد، شاه ایران نیز هرگز پا بر زمین نمی‌نهد.

شاهنشاه ایران در کاخش بر روی فرش‌هایی راه می‌رفت که کس دیگری حق نداشت پا بر آن گذارد. بیرون کاخ هرگز پیاده نمی‌شد و بر ارابه یا اسب سوار بود.

به طور کلی چنان که در نقوش‌های حجاری شده در زمان هخامنشیان و ساسانیان دیده می‌شود، شاه و اهورامزدا شبیه هم پنداشته می‌شوند. در این رابطه می‌توان گفت که تنها ریش شاه و ولیعهد شبیه اهورامزداست و نه هیچ کس دیگر.

شاهان ایران به طور مرتب مورد نیایش و اکرام و تعظیم از طرف اطرافیان واقع می‌شدند.

"پوزیدونیوس" می‌گوید که دیدن شاه برای کسی امکان نداشت مگر اینکه آن شخص قبلاً شست و شو می‌کرد و جامه سفید در بر می‌نمود. علاوه بر این کسانی که با شاه غذا می‌خوردند محدود به بستگان درجه یک می‌شدند.

بهترین گواه بر این که شاه ایران موجودی سرشار از نیروهای ایزدی تصور می‌شد، پرستش یا ستایشی است که پس از مرگ وی به عمل می‌آمد.

"اریستوبولوس" توصیفی دقیق از گور کوروش هنگامی اسکندر آن را دیدار کرده، برای ما به جای گذاشته است. او می‌نویسد در باغستانی، برج کوچکی قد برافراشته بود که با وسایل تشییع مجهز بود. در این جا مغان به پاسداری مشغول بودند و همراه برای آن اسبی قربانی می‌کردند. شاهان هخامنشی همانند همه شاهان بین‌النهرینی منبع عمده علوم غیبی بودند، زیرا از راه خواب و یا واسطه‌های دیگر با خداوند ارتباط داشتند.

شاه ایران در واقع خلیفه اهورامزدا بر روی زمین بود. شاه ایرانی به فضیلت گزینش الاهیش وجودی ممتاز و یگانه بود. هیبت و عظمت شان شاه، همان عظمت خدای ایرانیان را منعکس می‌کرد.

برای همانندی شاه و خدا باید به نمایش‌نامه پارسیان، نوشته آیسخولوس اشاره کرد: در این نمایش‌نامه، او داریوش را "ایزوتئوس" یعنی برابر با خدایان، "ته‌ئیون"، یعنی خداگون، "تئوس پرسپاناس" به معنای خدای ایرانیان و همچنین "اگه کوس" به معنای معصوم و برکنار از لغزش، نام می‌برد.

مهرداد بهار هم شاه ایران را مظهر اهورامزدا می‌داند. از طرف دیگر، اهورامزدا همچون "ورونا" خدا - شاه است. این موضوع هم رابطه و همسان باوری شاه و خدا را در دوران باستان می‌نمایاند.

همسان باوری شاه و خدا نه تنها در ایران بلکه در بین‌النهرین و مصر و سرزمین‌های دیگر هم مشاهده می‌شود.

در قدیم شاه سیام هرگز پا بر زمین نمی‌گذاشت و بر تخت زرین از جایی به جایی دیگر می‌رفت.

مورد دیگری که در رابطه با شاه و خدا می‌توان اظهار داشت این است که برگزاری جشن روز اول سال (روزی که سرنوشت انسان و جهان در سالی که در پیش است، تعیین می‌شود) در بابل و به احتمال قوی در ایران، نوعی تجدید پیمان شاه با خدایان بود.

در بابل چنین تصور می‌شد که در روز اول سال، همه خدایان به ریاست مردوک در معبدی گرد هم می‌آیند تا سرنوشت سالی را که در پیش است، و به ویژه حوادث زندگی شاه را تعیین کنند.

در مصر باستان هم، فرعون همانند خدایان، بر کمر بندش دم حیوانی را وصل کرده بود که از پشت کفکش آویخته شده بود و ریشی مصنوعی بر چانه داشت که وجهی الهی به او می‌بخشید.

ادامه دارد

غروب کرده باشد.

۱۴- خورشید و شاه: شاه نماینده خورشید بر روی زمین است. گاهی شاه با ایزد آفریننده و خورشید برابر است.

در بعضی سنت‌ها خورشید نیروی حیاتی شاه را در خود نگه می‌داشت که انعکاس یا مسبب نیروی حیاتی مردمش و حاصلخیزی سرزمینش بود.

امپراتور ژاپن از سوی ایزدبانوی خورشید "آماتراسوا" نزول می‌کند.

"شو" نام امپراتور افسانه‌ای چین است که به خورشید منسوب بود.

همچنین شاه ایرانی نمادی از خورشید است. واژه "شید" که در خورشید آمده است در واژه جمشید هم دیده می‌شود. در واقع به سبب زیبایی و فروغی که از جم ساطع می‌شد به او لقب "شید" داده بودند.

خورشید در منابع کهن علامت اقتدار سلطنت و بقای ایران زمین بوده و به عنوان مظهر مملکت، بالای چادر شاه و حتی بر درفش پادشاهان قرار داشته است.

سخن دیگر این‌که، نقش خورشید را بر تخت‌های سلطنتی و تاج شاهان می‌توان تشخیص داد. ابوریحان بیرونی می‌نویسد:

"از آیین ساسانیان در این روز (مهرگان) این بود که تاجی را که صورت آفتاب بر آن بود به سر می‌گذاشتند..."

آمین مارسلن می‌نویسد: یکی از پیش‌نام‌های شاهان اشکانی برادر خورشید و مهر بوده است.

در واقع هرچند که به عقیده کارشناسان "مهر" همان خورشید نیست، ولی نمی‌توان گفت که مهر و خورشید با هم بی ارتباط هستند. می‌دانیم که مهرداد نام برخی از شاهان اشکانی است.

در ایران روزگار صفویه هم پادشاه را برادر خورشید می‌نامیده‌اند.

به زعم "مهرداد بهار" شاه، برادر خورشید است. همان‌طوری‌که خورشید در کوه غروب می‌کند، غروب شاه ایرانی هم در کوه است و به همین خاطر شاهان هخامنشی در کوه دفن شده‌اند.

نماد خورشید را در بسیاری از فرهنگ‌ها به شکل صلیب (چلیپا) نقش کرده‌اند. می‌بینیم در تخت جمشید و نقش رستم، مقبره شاهان ایرانی در مرکز یک صلیب واقع شده‌است.

در واقع چلیپا نمادهای فراوانی را می‌پذیرد که ما از آن جمله، به مواردی اشاره می‌کنیم که به بحث‌مان مربوط می‌شود: زروان (زمان بیکران)، نماد الهویت آریایی‌ها، دیائوس (خدای باستانی آریاییان)، چهارآخ (شیخ، آب، باد، خاک، آتش)، خورشید و حرکت خورشید، آتش، چهار، سوی گیتی، زندگانی طولانی، زندگانی جاوید، راهی و رستگاری، تکامل و تعالی.

در مصر، شاه با خورشید هم ذات پنداشته می‌شد. همان‌طور که خورشید مرکز جهان شمرده می‌شود شاه هم مرکز قلمروی فرمانروایی است.

۱۵- بناهای خورشیدی: به نظر می‌رسد بسیاری از بناها و ساختمان‌های عهد باستان بر مبنای تفکر تقویمی/خورشیدی ساخته شده‌اند.

از همه مشهورتر یکی در فرانسه (کارناک) و دیگری در انگلستان (استون هنج) است.

برای اهرام مصر و حتی برخی از بناهایی که در ایران وجود دارند (کعبه زرتشت و برخی از چهار تاقی‌ها) نیز تفسیرهای نجومی و تقویمی وجود دارد.

۱۶- شاه و خدا: "حتی اگر همه نیروهای سازنده‌ی جهان هستی در اختیار خدایان باشد، پدید آوردن شالوده‌ی تمدن بشری، وظیفه شاهان (میرنده) است."

در دوره خاصی از تاریخ بین‌النهرین، پادشاهان دارای الهویت بودند. در این زمان پادشاهانی که به خدایی شناخته می‌شدند، ادعا می‌کردند که پسر یا برادر خدایان اصلی بوده‌اند.

همچنین در مرحله‌ای از دوران باستان، شاه را غالباً دارای نیروهای فوق طبیعی یا تجسم یکی از خدایان می‌دانستند و بر اساس این باور اعتقاد داشتند که سیر طبیعت کمابیش زیر فرمان اوست و هم او مسئولیت بدی و خوبی آب و هوا، بدی و خوبی محصولات و از این قبیل را بر عهده دارد.

عقیده بر این بود که شخص شاه، کانون پویای گیتی است که شعاع‌های نیرو و توان از آن به همه جای ملکوت می‌تابد. از این رو هر حرکت شاه، از چرخش سر گرفته تا بالا رفتن دست یا مثلاً عطسه‌ای، بلافاصله در بخشی از طبیعت اثر می‌گذارد.

به طور کلی شاه نقطه انکا و تعادل هستی به شمار می‌رفت.

در اسطوره‌های ایرانی، جمشید نخستین انسان است که به مقام خدایی رسیده و شاه سرزمین‌هاست.

چهر" در کوه "منوش" به دنیا آمده است. منوش چهر (منوچهر) همان شاه ایرانی است که در برابر حمله افراسیاب، شاه توران قرار می‌گیرد و پس از یک دوره طولانی از نبردها، تیر معجزه‌آسای آرش کمانگیر مرز میان ایران و توران را مشخص می‌کند.

"منوش چهر" پسر "منوخورن" است که در این‌جا "خورن" تغییر یافته همان واژه "خورنه" اوستایی است که در بالا ذکر شد و به معنای "فر" است.

جالب است بدانیم که "منو" در ادبیات باستانی هند، داستانی شبیه به داستان طوفان نوح دارد.

کوه در ایران حتا گاهی مورد ستایش قرار می‌گیرد. به این دو جمله برگرفته از اوستا نگاه کنیم: کوه‌های آب ریزان را می‌ستاییم و می‌ستاییم ستیغ کوهی را که تو بر آن روییدی.

۱۰- کوه و آسمان: کوه به آسمان نزدیک می‌شود و از این طریق با خدا و قدوسیت ارتباط می‌یابد. کوه پیوند زمین و آسمان را شکل می‌دهد.

در اساطیر ایرانی قله البرز از زمین تا درازای آسمان (پل چینوت) کشیده شده و ارواح پس از مرگ در سفر خود به جانب بهشت یا دوزخ از آن باید بگذرند.

در واقع در باورهای کهن ایرانی، آسمان از چهار طبقه تشکیل شده است: پایگاه ستارگان، پایگاه ماه، پایگاه خورشید و سرانجام پایگاه روشنی بی‌پایان (بهشت)

در معماری اهرام مصر که تداعی کننده کوه هستند، ارواح فراغه قرار است که از طریق این کوه‌های مصنوعی به جهان دیگر انتقال یابند.

۱۱- کوه و مرکز دنیا: به طور کلی، رمز پردازی مرکز جهان شامل نمادهای زیر است:

۱- در مرکز جهان، کوه مقدس واقع شده و در آنجا زمین و آسمان به هم می‌پیوندند.

۲- هر معبد و هر کراخ و هر شهر مقدس و هر اقامتگاه شاهانه با کوه مقدس همانند شده و بدین گونه به مقام مرکز ارتقا یافته اند.

نمادگرایی در ارتباط با مرکز و کوه کیهانی، اعتقاداتی را به وجود آورده بود که مکان‌های مقدس و حرم‌های مطهر را مراکز جهان قلمداد کرده و معابد را تصاویری از کوه کیهانی می‌دانسته‌اند.

بهشتی که آدم در آن با آب و گل آفریده شد، در مرکز کیهان واقع است. بهشت ناف زمین بود و بنا بر روایتی بر فراز کوهی، بلندتر از همه کوه‌ها قرار داشت.

۱۲- کوه و مرگ: میرچالیاده اشاره می‌کند که آفتاب در میان کوهستان غروب می‌کند و راه مرده به جهان دیگر، همواره از آن‌جا می‌گذرد.

لفظ معمول و عادی در زبان آشوری برای "مردن"، "به کوه آویخته شدن" است.

بنا به معتقدات مردمی اورالی - آلتایی، راه مردگان جاده‌ای سربلایی در کوهستان است.

۱۳- خورشید و خدا: دانته می‌گوید: "در همه عینیات جهان چیزی ارزشمندتر از خورشید به عنوان نماد خدا وجود ندارد. زیرا که خورشید با زندگی مرئی‌اش، نخست خود و همه اجرام آسمانی و زمینی را منور می‌گرداند."

خورشید تجلی خداست. تقریباً در همه فرهنگ‌های کهن زمانی وجود دارد که خورشید، خود خدا بوده است. به عبارت دیگر، ایزدان خورشیدی را در همه تفکر ها می‌توان یافت:

شمش ایزد خورشید بین‌النهرین بود. حتی مردوک هم در ابتدا خدای خورشید بود.

مهر و جمشید در ایران باستان به گونه‌ای از ایزدان خورشیدی به شمار می‌آیند.

رع خدای آفتاب مصریان بود.

در اساطیر یونان، هلیوس ایزد خورشید است.

زاس خدای خورشید در چین و آماتراسو ایزدبانوی خورشید در ژاپن هستند.

حتی در باور اسلامی، خداوند نور آسمان‌ها و زمین است.

و این نور به طور اخص تداعی گر خورشید است.

در جای از اوستا، کالبد اهورامزدا همانند خورشید تصویر شده و در جای دیگر خورشید چشم اهورامزداست.

در خرده اوستا، "خورشیدنیایش" نماز مختصری است که بامداد و شامگاه خوانده می‌شود و بخش‌هایی از آن در ستایش اهورامزدا، امشاسپندان و ایزدان است.

همچنین از ایزدان زرتشتی، هور و خورشید است که زمین و آنچه در اوست را پاکیزه می‌دارد. او زیباترین پیکر را در میان آفریدگان "هرمزد" دارد و به منزله چشم اوست، دیوان فقط هنگامی دست به کار می‌شوند که او

این مقاله شامل ۲۰ بند می باشد، ما ۶ بند را در شماره قبل و ۱۰ بند را در این شماره و بقیه را در شماره بعدی برای شما خوانندگان عزیز می آوریم.

ارتباط فر و کوه در ایران باستان

۷- کوه و خورشید:

در ادبیات و فرهنگ عامه، خورشید در پس کوه غروب می‌کند.

در نقاشی کودکان، در اکثر مواقع کوهی حضور دارد و بر فراز این کوه همیشه خورشیدی در حال درخشیدن است.

ارتباط کوه با خورشید در بسیاری از جوامع هند و اروپایی و غیر هند و اروپایی دیده شده است.

بزرگترین خدای جامعه اینکا، خورشید بود که برای عبادت او عبادتگاه‌های بزرگ و چندین طبقه هرم مانند می‌ساختند که نمادی از کوه و آسمان بود.

در اساطیر آریایی کوه با خورشید و آب با ماه ارتباط داشته است.

۸- کوه و شاه:

بنا به سنت ایرانی، تاریخ بشر با کیومرث آغاز می‌شود. در متون قدیمی کیومرث نمونه اولین انسان است که حتی پیش از آفرینش جهان انسانی هم وجود داشته است.

جالب است بدانیم، کیومرث که اولین انسان (مرد) و اولین پادشاه جهان در اسطوره های ایرانی است، کوه نشین معرفی شده است:

کیومرث شد بر جهان کسختای نخستین به کوه اندرون ساخت جای کیومرث را "گرشاه" یعنی "پادشاه کوه" هم خوانده‌اند.

نقش شاهان ایرانی را بر کوه حجاری کرده‌اند. آرامگاه برخی از شاهان ایرانی نیز در داخل کوه است.

مهرداد بهار توضیح جالبی در این زمینه دارد. او در رابطه با دفن پادشاهان هخامنشی در دل کوه رحمت (کوه نزدیک تخت جمشید) اظهار می‌دارد، همان‌طور که خورشید در کوه غروب می‌کند، شاه هم در کوه غروب می‌کند. از کوه که آب بیرون می‌آید، نعمت بیرون می‌آید.

شاه هم که نعمت بخشنده است در کوه مدفون می‌شود تا همچنان برکاتش ادامه داشته باشد.

۹- کوه و انسان:

رابطه کوه و آدمی از دیرباز برقرار است. در واقع از همان هنگامی که بشر قبل از آمدن به دشت‌ها در میان غارها می‌زیسته است.

بعدها تکلم، یعنی آنچه که آدمی را از بقیه موجودات مجزا می‌کند، احتمالاً برای اولین بار در کوه برای بشر اتفاق افتاده است. در واقع کوه اولین موجودی است که با پژوهش جواب انسان را داده و با او حرف زده است.

به همین علت بشر از همان ابتدا کوه را دارای یک نیروی مافوق انسانی تصور کرده و برایش احترام خاصی قائل است و جایگاه خدا را در آن می‌داند.

وقتی داستان پیامبران را می‌خوانیم، متوجه می‌شویم که بیشتر آنان در کوه بود که صدای خدا را شنیدند و سپس به میان مردم آمدند و پیام خدا را ابلاغ کردند.

از طرفی وقتی به داستان توفان نوح رجوع می‌کنیم، می‌بینیم بعد از فاجعه سیل و سرگردانی مردم در دریا، قله کوه اولین چیزی است که سر از آب بیرون می‌آورد و حکم نجات دهنده را برای آن جمع فلک زده پیدا می‌کند. از این رو کوه به عنوان ناجی نسل بشر، مقدس می‌شود.

واژه "منوش" در جوامع هند و اروپایی دو معنی داشت: یکی به معنی فکر (انسان/مرد) و دیگری به معنای کوه کوه منوش در اوستا (بیش ۱۹، بند ۱) ذکر شده است ولی در آن جا "منوشه" نامیده شده است.

منوش احتمالاً از همان "منو" ریشه می‌گیرد و "منو" در ادبیات هندی نیای قوم آریا و نخستین قربانی کننده و به عبارتی از نمونه‌های "نخستین انسان" است.

همچنین وجود واژه "منو"، در واژه "منوچهر" یا "منوش چهر"، یکی از شاهان افسانه‌ای ایران تمیز داده می‌شود. بنا به روایت بندش (فصل ۱۲، بند ۱۰)، "منوش

می‌شود. بنا به روایت بندش (فصل ۱۲، بند ۱۰)، "منوش

می‌شود. بنا به روایت بندش (فصل ۱۲، بند ۱۰)، "منوش

می‌شود. بنا به روایت بندش (فصل ۱۲، بند ۱۰)، "منوش



reports@persianweekly.co.uk

طنز هفته بندگ

استعفا از
آدمیت

شهر هرت!

نوشته های یک
کودک کودن!

قلم بر قلب سفید کاغذ می گذارم و فشار می دهم تا انشاءام آغاز شود. سال گذشته سال بسیار خوبی و پر برکتی میباشد. سال گذشته پسر خاله ام زیر چرخ تریلی رفت و له گشت و ما در مجلس ترحیمش شرکت کردیم و خیلی میوه و خرما و حلوا خریدیم و خیلی خوش گذشت. ما خیلی بازی کردیم. من هر چی گشتم پسر خاله ام را پیدا کردم. در آن روز پدرم مرا با بیل زد. بدون دلیل! من در پارسال خیلی درس خواندم ولی نتوانستم قبول شوم و من را از مدرسه به بیرون پرت کردند. پدرم من را به مکانیکی فرستاد تا کار کنم و اوستای من هر روز من را با زنجیر چرخ میزد و گاهی موقع ها که خیلی عصبانی میشد من را به زمین میبست و دو سه بار با ماشین یکی از مشتریها از روی من رد میشد. من خیلی در کارهای خانه به مادرم کمک می کنم. مادرم من را در سال گذشته خیلی دوست میداشت و من را خیلی ماچ می کند. ولی پدرم خیلی حسود است و من را لای در آشپزخانه می گذاشت. در سال گذشته شوهر خواهرم و خواهرم خیلی از هم طلاق گرفتند و خواهرم بسیار حامله است و پدرم می گوید یا پسر است یا دوقلو! در سال گذشته ما به مسافرت رفتیم و با قطار رفتیم.

من در کویه بسیار پدرم را عصبانی کردم و او برای تنبیه من را روی تخت خواباند و تخت را محکم بست و من تا صبح همان گونه خوابیدم! پدرم در سال گذشته خیلی سیگار میکشد و مادرم خیلی ناراحت است و هی به من میگویی: کپی اوغلی، ولی من نمی دانم چرا مادرم به من فحش می دهد، پدرم عصبانی می شود! در سال گذشته ما به عید دیدنی رفتیم و من حدوداً خیلی عیدی جمع کرده ام، ولی پدرم همه آنها را از من گرفت و آنتن ماهواره ای خرید که بسیار بدآموزی دارد و من نگاه نمی کنم و پدرم از صبح تا شب شوهای بی ناموسی نگاه می کند و بشکن می زند. پدرم در سال گذشته رژیم گرفته است و هر شب با دوستانش آب (شراب) و ماست و خیار می خورند و می خندند، گاهی وقتا هم آب با چپیس و ماست و خیار.

شهر هرت جایی است که رنگهای رنگین کمان مکروهند و رنگ سیاه مستحب
شهر هرت جایی است که اول ازدواج می کنند بعد همدیگ ه رو می شناسن

شهر هرت جایی است که همه بدند مگر اینکه خلافش ثابت بشه
شهر هرت جایی است که دوست بعد از شنیدن حرفات بهت می که: دوباره لاف زدی؟؟

شهر هرت جایی است که بهشتش زیر پای مادرانی است که حقی از زندگی و فرزند و همسر ندارند

شهر هرت جایی است که درختا علل اصلی ترافیک اند و بریده می شوند تا ماشینها راحت تر برانند

شهر هرت جایی است که کودکان زاده می شوند تا عقده های پدرها و مادرهاشان را درمان کنند

شهر هرت جایی است که شوهر ها انگشتر الماس برای زنانشان می خرند اما حوصله ۵ دقیقه قدم زدن را با همسران ندارند

شهر هرت جایی است که برای مریض شدن و پیش دکتر رفتن حتماً باید پارتنی داشت

شهر هرت جایی است که با میلیاردها پول بعد از ماهها فقط می توان برای مردم مصیبت دیده چند چادر برپا کرد

شهر هرت جایی است که خنده عقل را زائل می کند

شهر هرت جایی است که زن باید گوشه خونه باشه و البته اون گوشه که آشپزخونه است و بهش می گن مروارید در صدف

شهر هرت جایی است که مردم سوار تاکسی می شن زود برسن سر کار تا کار کنن و پول تاکسیشونو در بیارن

شهر هرت جاییه که نصف مردمش زیر خط فقرن اما سریالای تلویزیونیشو توی کاخها می سازن

شهر هرت جایی است که ۲ سال باید بری سربازی تا بلیط پاره کردن یاد بگیری

شهر هرت جایی است که همه با هم خواهر برادرن اما این برادرا خواهرارو که نگاه می کنن یاد تختخواب می افتن

شهر هرت جایی است که گریه محترم و خنده محکومه

شهر هرت جایی است که وطن هرگز مفهومی نداره و باعث ننگه

شهر هرت جایی است که هرگز آنچه را بلدی نباید به دیگری بیاموزی

شهر هرت جایی است که همه شغلها پست و بی ارزشند مگر چند مورد انگشت شمار

شهر هرت جایی است که دوست داشتن و دوست داشته شدن احمقانه، ابلهانه و ... است

شهر هرت جایی است که وقتی می خوای ازدواج کنی ۵۰۰ نفر ر و دعوت می کنی و شام می دی تا برن و از بدی و زشتی و نفهمی و بی کلاسی تو کلی حرف بزتن

شهر هرت جایی است که هرگز نمی شه تو پشت بومش رفت مگر اینکه از یک طرفش بیفتی ..

شهر هرت جایی است که

خدایا این شهر چقدر به نظرم آشناست

محسن

نوشتم این چنین نامه به ...

به نام تو که رحمان و رحیمی

فرستادم دوقبضه سوی درگاه

خدای قادر و رب کریمی

منم فرزند آدم، پور حوا

سلامت می کنم من از همین جا

همان آدم که اورا آفریدی

ولی از خلقتش خیری ندیدی

ازاول او به راهی بس خطا رفت

به سوی کشتن و جرم و جفا رفت

زتو بخشش ازواعصیان گری بود

زتو نرمش از اوویرانگری بود

خدایا از خودم شرمنده هستم

ازاینکه ظاهراً من بنده هستم

نیاوردم به جا من بندگی را

وبالم کرده ام شرمندگی را

ندادم گوش بفرمانت ای دوست

ومی دانم که می گویی چه پرزوست

زبس از آدمیت گشته ام دور

نکردم اعتنا بر لوح و منشور

لذا با عرض پوزش من ازامروز

وبا شرمندگی واز سر سوز

شوم مستعفی از شغلی که دادی

و نام آدمی بر آن نهادی

اگر باشد جواب نامه مثبت

و استعفا قبول افتد زسویت

خدایی را در حق این خطا کار

در حق بنده مستعفی زار

به جا آور زروی لطف و یاری

که باشد از صفات ذات باری

به جای دستمزد این همه سال

که بودم بنده ات باری به هر حال

عطا کن خانه ای در کنج جنت

برای دوره خوب فراغت

بکن هم خانه ام یک حور زیبا

که تا تنها نباشم من در آنجا

چو نامه خوانده شد از سوی یزدان

ندا آمد زسوی حی سبحان

توای « جاوید » گرچه پرزو هستی

ودست سنگ پا از پشت بستی

ولی چون برگنه اقرار کردی

به نادانی خود اصرار کردی

قبول افتاده شد موضوع خانه

چه چیزی را دگر گیری بهانه

؟

تورا فوراً به این خانه رساند

به عزرائیل گفتم تا بیاید

چنان گویی که دارم می کنم فوت

بلرزیدم زنام مالک موت

نگشتم لاجرم نائل به دیدار

پریدم من زخواب خوش به یکبار

برگرفته از سایت آوای خیال نوشته محمد جاوید

چت، جدیدترین اخبار لندن و مطالب خواندنی و عکسهای دیدنی
در سایت www.persianweekly.co.uk



هفته نامه پرشین جهت تکمیل کادر مطبوعاتی خود به تعدادی همکار نیازمند است ،
لطفا علاقمندان با شماره 02084537350 تماس بگیرید



reports@persianweekly.co.uk

خانه و خانه داری

دستور آشپزی این هفته هدیه ایست از طرف رستوران
فود استیشن برای شما عزیزان

کیک توت فرنگی با موس شکلات سفید

اگر از دوستاناران شکلات سفید هستید این کیک شکلاتی سفیدرنگ با توت فرنگی را حتماً امتحان کنید.
مواد لازم:

- ۱۱۵ گرم شکلات سفید خردشده
- ۱۲۰ میلی لیتر یا نصف پیمانه خامه
- ۱۲۰ میلی لیتر یا نصف پیمانه شیر
- نصف قاشق چایخوری وانیل
- ۱۱۵ گرم یا نصف پیمانه کره
- ۱۷۵ گرم یا سه چهارم پیمانه شکر
- سه عدد تخم مرغ
- ۲۲۵ گرم یا دو پیمانه آرد
- دو قاشق چایخوری بیکنینگ پودر
- ۶۷۵ گرم توت فرنگی ورقه شده
- ۷۵۰ میلی لیتر یا سه پیمانه خامه برای روی کیک
- سه قاشق سوپخوری پودر قند
- برای موس شکلات سفید:
- ۲۵۰ گرم شکلات سفید خردشده
- ۳۵۰ میلی لیتر یا نیم پیمانه خامه
- یک قاشق چایخوری اسانس توت فرنگی (در صورت تمایل)
- طرز تهیه:



فر را روشن کرده روی درجه ۱۸۰ درجه سانتی گراد یا ۳۵۰ درجه فارنهایت قرار دهید. کف دو عدد قالب کیک گرد به قطر ۲۳ سانتی متر را با کاغذ روغنی بپوشانید و آنها را با روغن چرب کرده کمی آرد در آنها بپاشید.

خامه و شکلات را در ظرفی ریخته و آن را درون ظرف بزرگتری حاوی آب جوش قرار دهید و بر روی حرارت ملایم اجاق گاز بگذارید. مرتب هم بزنید تا شکلات ذوب شده و مخلوط یکنواخت شود. آن را کنار بگذارید تا سرد شود.

در کاسه بزرگی کره و شکر را با هم زن برقی به مدت سه تا پنج دقیقه بزنید تا مخلوط روشنی به دست آید. مواد چسبیده به اطراف کاسه را مرتب جدا کنید. سپس تخم مرغ ها را یکی یکی اضافه کرده و خوب مخلوط کنید. در یک ظرف کوچک آرد و بیکنینگ پودر و وانیل مخلوط کنید. آرد و شکلات ذوب شده را به مایه کیک اضافه کنید و هم بزنید تا کاملاً با هم مخلوط شوند. این مایه را به تساوی در دو قالب بریزید و به صورت یکنواخت پخش کنید.

قالب ها را به مدت ۲۰ تا ۲۵ دقیقه در فر قرار دهید تا زمانی که اگر چوب کبریتی را در کیک فرو ببرید چیزی از مواد به آن نچسبد.

قالب ها را خارج کرده، اجازه بدهید کیک ها ۱۰ دقیقه در قالب سرد شوند سپس آنها را روی شبکه سیمی برگردانده و کاغذ زیر کیک ها را جدا کنید. بگذارید کاملاً سرد شوند. برای تهیه موس شکلات سفید در یک شیرجوش متوسط شکلات و خامه را مخلوط کرده روی شعله ملایم اجاق گاز حرارت دهید تا شکلات ذوب شده و مخلوط یکنواخت شود. اگر از اسانس توت فرنگی استفاده می کنید آن را در این مرحله به موس شکلات اضافه کنید و مخلوط را از روی حرارت برداشته در یک ظرف گود بریزید و در جایی قرار دهید تا خود را بگیرد. سپس آن را خارج کرده با یک چنگال کمی بزنید.

کیک ها را با یک چاقوی پهن از وسط ببرید تا چهار لایه کیک داشته باشید. یک لایه را در بشقابی قرار دهید و یک سوم موس را روی سطح کیک بمالید. یک سوم از توت فرنگی ورقه شده را روی موس بچینید و لایه دوم را روی آن قرار دهید. با یک سوم از بقیه موس و تکه های توت فرنگی لایه دوم را نیز بپوشانید و لایه سوم و چهارم را نیز به همین ترتیب روی هم بچینید.

خامه را با پودر قند مخلوط کرده با هم زن برقی بزنید تا فرم گرفته و کمی سفت شود. با نصف خامه زده شده روی سطح و دیواره کنار کیک را بپوشانید. بقیه خامه را در یک قیف مخصوص فرم دادن خامه بریزید و کیک را با دو ردیف گل خامه تزئین کنید، سپس بقیه توت فرنگی های ورقه شده را روی آن بچینید و تزئین کیک را کامل کنید.

مریم رشدی

روش آرایش
ابروها

اولین گام برای آرایش توجه به ابروان است. ابروان نقش قاب را برای چشم بازی میکنند، یک تصویر زیبا در قاب زیبا و مناسب جلوه بیشتری پیدا میکند. ابروان کمک میکنند که چشمها و صورت قشنگی واقعی خودشان را بیشتر نشان دهند، البته در صورتی که مرتب و فرم گرفته باشند. باید بیشتر سعی کنیم که ابروها را تا حد امکان طبیعی نگهداریم. بعضی ابروها فقط نیاز به برداشتن چند تار مو بعضی با تغییر دادن فرم، کامل میشوند. البته موقع برداشتن ابرو باید توجه داشت که موها یکی یکی و در جهت رشد مو برداشته شوند. برای برداشتن ابرو حتماً لازم است چند نکته رعایت شود.

باید توجه داشته باشیم که چگونه فرم ابروان را پیدا کنیم. مداد را در امتداد بینی تا گوشه داخلی چشم میگذاریم، به این ترتیب خط شروع ابرو مشخص میشود. موهای بین دو ابرو را باید برداشت. مداد را کنار بینی میگذاریم به طوریکه امتداد آن از وسط مردمک چشم بگذرد، و یا به طور عمودی روی صورت قرار میدهیم تا از کنار لبه خارجی چشم عبور کند. حال محل بالاترین نقطه ابرو را مشخص میکنیم. مداد را کنار بینی، در مسیری که از گوشه خارجی چشم عبور میکند قرار میدهیم تا نقطه انتهایی ابرو را مشخص کنیم.

ابروی خوش فرم به زیبایی و جذابیت صورت میفزاید تا حدی که حتی با حرکت ابرو و چشم میتوانیم احساس خودمان را نیز ابراز کنیم.

* وقتی ابروها باریک و بالا هستند به صورت حالتی میدهند که بیننده را بیشتر متوجه ابروها میکند تا سایر اعضای صورت.

* ابروهایی که فاصله بین آنها زیاد باشد و گوشه خارجی ابرو کمی رو به پایین باشد نگاهی خالی و بیتفاوت به چشم میدهد.

* ابروهای پهن و نزدیک به هم چهره را اخم آلود و ترشرو نشان میدهد.

* فاصله طبیعی بین دو چشم در ابروهای طبیعی برابر است با پهنای یک چشم.

* در چشم های نزدیک به هم باید فاصله ابروها را به اندازه پهنای یک چشم بگیریم و اشکالی ندارد که مداد اندازه گیری کمی در گوشه داخلی چشم به طرف چشم قرار بگیرد.

* برای چشم های دور از هم نیز فاصله دو ابرو را به اندازه یک چشم فرض میکنیم و مداد را جهت اندازه گیری کمی داخل تر قرار میدهیم، البته در گوشه خارجی چشم.

* در بعضی افراد ابروها رو به پایین رشد میکنند که حتماً باید آنها را با قیچی کوچک مخصوص ابرو و مژه کوتاه کنیم و جالب است که در این نوع ابروها حتی مژه ها هم مسیر رشدشان به طرف پایین است و مستقیم همه آنها را میتوانیم به وسیله فر مژه تاب بدهیم.

* برداشتن ابروها با موچین:



- هنگام برداشتن ابروها به وسیله موچین بهتر است که

(۱) ابروها را به وسیله کمی روغن یا شیر پاک کن نرم کنیم.

(۲) پوست را محکم بگیریم.

(۳) موها را یکی یکی در مسیر رشد مو در بیاوریم.

(۴) بعد از برداشتن موها، کمپرس آب سرد روی آن گذاشته و کمی ضدعفونی کننده برای جلوگیری از تورم روی آنها بمالیم.

* برای فرم دادن به ابرو میتوانیم از مداد ابرو و پودر ابرو استفاده کنیم. قبل از استفاده از مداد ابرو باید حتماً آن را با مدادتراش مخصوص مدادهای آرایش بتراشیم.

* مدادهای آرایشی ابرو معمولاً به رنگهای قهوه ای روشن، متوسط، تیره، زغالی، سیاه و جگری تیره هستند.

* بهتر است که رنگ مداد مورد استفاده یک درجه روشن تر از ابروی اصلی انتخاب شود. برای ابروهای بسیار روشن (بلوند) رنگ مداد کمی تیره تر توصیه میشود.

* قبل از مصرف مداد حتماً ابروها را به طرف بالا و گوشه ابرو را به طرفین، در مسیر رشد موها برس کنیم و سپس با مداد نوک تیز خط نازک میکشیم و آرام آرام خط را پهنتر کرده و فرم میدهیم.

* میتوانیم از پودر استفاده و با برس ابرو از گوشه داخل ابرو شروع، به طرف وسط ابرو و سپس به سمت گوشه خارجی ادامه داده و سپس با یک برس تمیز پودرهای اضافی را تمیز نموده و حالت طبیعی به ابروها دهیم.

تهیه داروهای درخواستی

شما و ارسال

آن به ایران در

اسرع وقت

077 3311 3137



reports@persianweekly.co.uk

صفحه شما

پیام های مهربانی تان رادر این ستون درج کنید

سلام
هفته نامه خیلی خوبی دارید
من هر هفته به سوپر محل مان (فردوس در وست ایلینگ)
مراجعه می کنم تا هفته نامه شما را بگیرم.
از مطالب معلوماتی تان، مثلا در مورد پرچم بریتانیا، نحوه دعوت
وابستگان به بریتانیا، نگهداری از لب تاپ و مانند آنها، خیلی
خوشم آمد.
اما سایت تان هنوز جای زیادی برای کار دارد.
موفق باشید

ستار از ایلینگ

سلام خدمت سر دبیر محترم روزنامه خواستم در مورد روزنامه و
سایت خوب شما ممنون تشکر کنم مطالب جالبی داره امیدوارم
موفق بشی

محمد قلیزاده

روز پدر بر همه پدران مبارک!

دست اندر کاران هفته نامه پرشین

سعید جان تولد دوست دخترت مبارک
عارف - عباس - اسد - مهدی - علی و نجمه
Happy Birthday Stephania

آگهی های دوست یابی و پیام های مهربانی در این صفحه رایگان است

info@persianweekly.co.uk
لطفا پیام های خود را ایمیل نمایید

BMW 318 CISE 2002 Coupe, Manual, Petrol, Silver, Great condition. Full service history. 6 Months TAX, 1 year MOT Price: £7400.00 ONO Tel: 07980 823 895



مرسدس بنز A Class دیزل 70/1 اتوماتیک،
رنگ سیلور،
Fully Service History Mercedes
قیمت 4850£

Sangi ke taghate zarbehaye tische ra nadard, tandisi ziba nakhahad shod. az zakhme tische Rouzegr khaste nasho ke vojodat shayesteye Zibatarin Tandis ast

to donya ۳ nafar kheili hal mikonan : ۱-ooni ke be eshghesh mirese ۲-ooni k be ersesh mirese ۳-ooni ke sms e man behesh mirese

age gofti on chye ke avalesh manam dovomesh toee akhahesh zabone????????? golgavzabon



SMS

BakEheyBAbekHmiSHIDramKOObaratCHIKAbadROjuriBEKHOOsareESHT EBAHkarSHODrafti.

(faghat horoofe bozorG ro bekhun)

Gardeshe rozegaro mibini !! : soosk az moosh mitarse , moosh az gorbeh , gorbeh az sag , Sag az mard , mard az zan , zan az soosk

A woman asks a man who is travelling with six children
Are all these kids yours , The man replies, No, I work in a condom factory and these are customer complaints

Boy:I am not rich like John,I do not have a big car like John.But i really love you! Girl:I love you too,but tell me more about John

:-* M :-* I :-* B :-* O :-* S :-* A :-* M :-* E :-* T az rah door

If A is ۱ B is ۲ C is ۳ Z is ۲۶ then L+O+V+E=۴۴ And F+R+I+E+N+D+S+H+I+P=۱۰۸. Interesting ... Friendship is twice stronger than Love

Ingoone zendegi konim : * SHAD ama DELSUZ * SADE ama ZIBA * MOSAMAM ama BI KHAL * MEHRABAN ama JEDY * SABZ ama BI RIYA * ASHEGH ama AGHEL

KHATIBI & ASSOCIATION
Business Advisers Chartered Accountants Registered Auditors



موسسه حسابداری و حسابرسی خطیبی



مالیاتی اشخاص، شرکا و شرکتها
ثبت شرکت و برنامه های تجاری

PAYE & VAT; Personal, Partnership and Company's Tax return

Complete Tax Planning, PAYE & VAT Auditing and Accounting service, Business Plans & Company registration

Tel/Fax: 020 7604 4378

Office M32, Merlin House, 122-126 Kilburn High Road, London, NW6 4HY

جهت درج آگهی در صفحه پاتوق لطفا با ۰۲۰۸۴۵۳۷۳۵۱ تماس حاصل نمایید



reports@persianweekly.co.uk

لطفا سیزده
مطلب و شعر
لریزی بیزه گوندین

گذری بر فرهنگ و ادبیات آذربایجان

مقدمه

قسمت دوم نوشته مسعود

رقصهای فولکلوریک قدیمی آذربایجان



۲۵- جهری بییم: رقصی دسته جمعی است که فقط توسط زنان و دختران اجرا میشود. رقص در دو صف و توسط دو گروه اجرا میشود. گروه ها ضمن رقص، بعد از هر بند آواز به نوبت، با صدای بلند و بصورت کر "جهری بییم" را تکرار میکنند. در رقص، عروس، داماد، خواستگاران، ساغدوش، سول دوش و دیگران شرکت میکنند.

۲۶- چاتتادی: از جمله رقص های قدیمی است که در شکی - زاقاتالا آفریده شده است. سرعت رقص آرام و آهسته است و در اصل توسط خانمها و در موارد نادر توسط آقایان اجرا میشود.

۲۷- چال پاپاق: چنین کلاهی را فقط پیرمرد ها استفاده میکردند. رقص نیز منحصر به آنها است. این رقص توسط پیرها، افراد مسن و زنان رقصیده میشود. سرعت رقص خیلی آهسته است. حرکات ریتمیک و کمی به نحو مبالغه آمیز است.

۲۸- چیت تومان: رقص و آوازی است که به شکل گروه اجرا میشود. این رقص عمدتاً بصورت گروه توسط خانمها، و در بسیاری موارد توسط خانمهای جوان رقصیده میشود. ساختار حرکات رقص شکل و حرکات تعریف شده و معینی ندارد و هر کس به نسبت استعداد خود میرقصد ولی کاراکتر حرکات همه اجرا کنندگان یکسان است. این رقص در نیمه دوم قرن گذشته در نخجوان آفریده شده و تا این اواخر در این منطقه اجرا شده است.

۲۹- خالاباجی: (نامی زنانه است). این رقص دو نام دیگر نیز دارد - "جیران بالا"، "فاچای بالا". اگر چه هر سه یکی است ولی بیشتر با این نام متداول شده است. مولف ملودی این رقص خانم صونا اهل قره باغ میباشد. نحوه ایفای رقص کمی کمیک است. بیشتر، مردان و زنان مسن ایفاگر این رقص هستند. این رقص بطور گسترده ای متداول بوده و تکامل فراوانی نموده است.

۳۰- خان چوبانی: در قرون ۱۷-۱۸ قبیله ای که از جنوب آمده بود در اراضی شیروان ساکن شد. آنها نام خود را "خان چوبانی" نامیدند. این رقص نیز که به افتخار آنان نامگذاری شده بود حال و هوای خاص قبیله را دارد. این رقص تقریباً در اواخر قرن گذشته آفریده شده است. "خان چوبانی" با تمپو سریع، به نحو پر شور، بسیار سریع، وبا ترتیب حرکات هماهنگ اجرا میشود. این رقص را فقط مردان ایفا مینمایند.

۳۰- خان چوبانی: در قرون ۱۷-۱۸ قبیله ای که از جنوب آمده بود در اراضی شیروان ساکن شد. آنها نام خود را "خان چوبانی" نامیدند. این رقص نیز که به افتخار آنان نامگذاری شده بود حال و هوای خاص قبیله را دارد. این رقص تقریباً در اواخر قرن گذشته آفریده شده است. "خان چوبانی" با تمپو سریع، به نحو پر شور، بسیار سریع، وبا ترتیب حرکات هماهنگ اجرا میشود. این رقص را فقط مردان ایفا مینمایند.

۳۱- دارتما یاخام جیریلدی: رقصی است کمیک. زمانی در شهر شکی و منطق اطراف آن متداول بود. اکنون فراموش شده است. "دارتما یاخام جیریلدی" آهنگی بود که با ملودی آن میرقصیدند.

۳۲- دارچینی: رقصی است که ملودی آن آرام و اغراق آمیز است. در بخش پر قدرت رقص صدای ضربها و کوبشها بوضوح قابل تشخیص است.

۳۳- دسمالی: ملودی این رقص در سال ۱۹۲۲ توسط تار زن اهل نخجوان، نصیر نصیراف ساخته شده است. بسیار چالاک، شاد، و با تمپو پر شور نواخته میشود. در اصل این رقص توسط دختران اجرا میشود. در نخجوان گاهی توسط پسرها نیز اجرا میشود. رقص "دسمالی" در زمان خود بطور گسترده ای در آذربایجان و بخصوص در باکو مرسوم بود.

۳۴- رنگی: رقص بسیار قدیمی خانمهاست که در گنجه آفریده شده است. سرعت آن آرام است. وسعت حرکات و تنوع اشکال رقص، ویژگی خاصی به این رقص مبخشد. اگر اجرای آن به ندرت است ولی هنوز هم این رقص در نخجوان اجرا میشود.

۴۵- قوچعلی: این رقص به "قوچو(باج سیبیل گیر) علی" میپردازد. صفت مشخصه این رقص کمیک بودن آن است و مربوط به نحوه زندگی انگل مانند "قوچو" های (باج سیبیل گیران) باکو قبل از انقلاب ۱۹۱۷ میباشد. این رقص تداعی کننده افرادی است که دست به جنایت زده، بی مهابا دست به قتل میزنند و زندگی بی احساس و بی فایده ای دارند.

۴۶- قوفا: رقصی است با سرعت کم برای خانمها. در باکو آفریده شده است. به همراه تصنیف اجرا میشود. این رقص در اصل توسط خانمهای مسن اجرا میشود.

۴۷- قیتقیدا: از جمله قدیمیترین رقصهای زنانه است که در باکو بسیار متداول بود. همراه با صدای کف زدنهای متناسب با ریتم، اجرا کنندگان این رقص در رابطه با موضوع نقش میگیرند. یکی از آنان نقش عروسی خجالتی و ترسو را دارد. ناگهان مادرشوهر وارد میشود، او از عروس ناراضی است و او را مداوم تهدید میکند. برای حمایت از عروس، خانمی وارد میدان میشود و سایرین یکی یکی به همین روش هنر خود را به نمایش میگذارند. به هر یک از اجرا کنندگان این امکان داده میشود که در چهار چوب نقش خود و در حد شایستگی برای رقص و به اندازه دلخواه نقش آفرینی نماید.



۴۸- قیزلار بولاغی: چشمه ای که در این رقص بدان اشاره میرود در نزدیکی نخجوان واقع است. دختران در این محل جمع شده و ضمن خواندن تصنیف و نواختن، میرقصیدند. رقص "قیزلار بولاغی" نیز در این محل بوجود آمده است. سرعت رقص متوسط است. بسیار لیریک و ظریف است. ترتیب حرکات آن دور زدنهای زیاد و یا روانه شدن در طول یک خط میباشد.

۴۹- قیزیل گول: رقصی قدیمی است که سرعت آن متوسط بوده و در سالهای ۱۹۳۰ الی ۱۹۴۰ در کل آذربایجان مرسوم بود. در ترتیب حرکات رقص استواری حتی کمی شرم وجود دارد. بیشتر در عروسیهای شهری اجرا میشود. رقص بیشتر مواقع توسط خانمها و دختران جوان اجرا میشود.

۵۰- کچی مه مه سی: رقصی معیشتی است که مربوط به دوشیدن بز است. حرکت دستها مانند حالت دوشیدن بوده و بدن به سمت جلو خم میشود. سرعت رقص آرام و کمی تند است. ملودی زیبا و موسیقی آهنگاری دارد. گاهی مردان هم آنرا اجرا میکنند. در بسیاری از مناطق متداول است.

۵۱- کسمه: از جمله رقصهای بسیار قدیمی است. ملودی ساده و در عین حال جذابی دارد. رقصی کمیک است که فقط توسط مردان اجرا میشود. در مناطق جنوبی متداول است. رقص "کسمه" ای که در قره باغ اجرا میشود دارای ملودی و نحوه اجرای متفاوتی است.

۵۲- کند یری: طناب (کندیر) در مراسم شادی مردمی منطقه شکی از جمله لوازم مورد استفاده ضروری است. طناب بازان استادی و مهارتهای حرکتی خود را بر روی طناب نشان داده و عناصر رقص را نیز در حرکات خود داخل مینمودند. رقصی است سریع و مهیج با ریتم قایتاقی. ملودی رقص در اواخر قرن گذشته در منطقه شکی آفریده شده است.

۵۳- کوراوغلو: نامگذاری این رقص به افتخار قهرمان افسانه ای آذربایجانها "کوراوغلو" بوده است. آهنگ ملودی این رقص پر عظمت است. ایده این رقص دادن روحیه برای جنگ است. سرعت آن آرام و کمی تند است. در بسیاری از مناطق آذربایجان متداول است.

۵۴- کوراوغلونون قایتارماسی: به دلیل اینکه رقص جنگ و جنگاوری است سرعت زیادی دارد. رقصی دینامیک میباشد. صدای بلند سرنا و سایر آلات موسیقی مجریان رقص را به سریعترین حرکات تشویق مینمایند.

۵۵- گلین آتلاندی: رقص سنتی مراسم قدیمی میباشد. رقصی است طولانی، با سرعت آرام و در عین حال بینهایت ملودیک. در منطقه جبرائیل با آهنگ موسیقی آن عروس میرقصد. این رقص در عین زمان در منطقه شکی دارای موسیقی متفاوتی است. آنرا دوبار، هم هنگام رفتن برای آوردن عروس و هم هنگام وداع عروس با خانه پدری مینواختند.

۵۷- گلین گتیرمه: رقصی است که در مراسم سنتی اجرا میشود. قبل از اینکه عروس به خانه داماد برده شود در خانه عروس اجرا میشود. ریتم رقص بسیار متغییر بوده صدای موسیقی بسختی شنیده میشود. رقص "گلین گتیرمه" رقصی مهیج و وجد آور است.

۵۷- گلین هاواسی: از جمله رقصهای بسیار قدیمی آذربایجان میباشد. در لنکران هنگام رفتن برای آوردن عروس میرقصیدند. موسیقی رقص جذاب و با سرعت آرام میباشد. پس از رساندن عروس به خانه داماد "گلین هاواسی" بار دیگر اجرا میشود. این بار آنرا فقط مردان و زنان جوان میرقصند. ادامه دارد

۳۵- زغالی: رقص بسیار قدیمی است. در شکی آفریده شده است. ملودی آن آرام، حزین و لیریک است. این رقص را فقط خانمها مخصوصاً خانمهای جوان اجرا میکنند. "زغالی" به همراه تصنیف اجرا میشود. متأسفانه نه متن شعرها و نه ملودی آنرا کسی به خاطر نمیآورد. فقط نام رقص در اذهان مانده است.

۳۶- ساری باش: رقصی است قدیمی که با تمپو سریع اجرا میشود. در منطقه قاخ بسیار مشهور است. در این منطقه توسط مردان و زنان اجرا میشود. رقص از لحاظ ترتیب حرکات پیچیده نمیشد به همین خاطر هم توسط جوانان و هم توسط افراد مسن اجرا میشود.

۳۷- ساموخ: این رقص در روستای ساموخ واقع در نزدیکی مینگه چویر پا به عرصه ظهور نهاده است. در سالهای اخیر به ندرت اجرا میشود. تمپو رقص آرام بوده و میتواند توسط زنان و هم توسط مردان اجرا شود.

۳۸- سمنی: از جمله رقصهای بسیار قدیمی است. ولی در حقیقت، فراتر از رقص، شادمانی سنتی است که بیشتر به آمدن بهار اختصاص یافته است. "سمنی" فقط توسط دختران و زنان اجرا میشود که با آواز همراهی میشود. رقص "سمنی" در کل آذربایجان متداول است.

۳۹- شالاخو: این رقص در میان آذربایجانها پر طرفدارترین رقص مردانه است و همیشه با اشتیاق فراوان ایفا میشود. ایفاگران تمام استادی و مهارت خود را در رقص عرضه میکنند. "شالاخو" از جمله قدیمیترین رقصهای آذربایجان است.

۴۰- شاهسوئی: همانطو که در مورد قبایل ته ره که و خان چوبانی ذکر شد، شاهسوئی ها نیز موسیقی و رقص خاص خود را دارند که در سایر مناطق آذربایجان نیز متداول شده است. یکی از این رقصها نیز رقص شاهسوئی است که در نخجوان مشهور است. این رقص را در مراسم عروسی با علاقمندی میرقصیدند. تمپو رقص آهسته بوده و آنرا افراد مسن ایفا مینمایند.

۴۱- شکی: "شکی" ملودی رقص است و در سال ۱۹۲۸ توسط احمد بیگ طهاروف آفریده شده است. سرعت آهسته داشته و رقص مردانه است.

۴۲- عنابی: از جمله رقصهای قدیمی خانمها میباشد. رقص "عنابی" در خانه زنان طبقه اشراف بوجود آمده است. در این رقص روسری یا چادر با زیور آلات گران قیمت، از جمله سکه های طلا، کهربا، مروارید و گردنبند طلا تزئین میشود. آهنگ "عنابی" بی اندازه ملودیک بوده و رقص آن ظریف و زیباییست. رقص بر اساس حرکتهای روان و ظریف مجری رقص در حالی که صورت خود را به حالت شرم پوشانده اجرا میشود.

۴۳- قازاغی: از جمله قدیمیترین رقصهای آذربایجان است. این رقص در منطقه قازاخ آفریده شده است. رقصی است با حرکات جدید و پر شور به همین دلیل محبوبترین رقص مردان است. چنین فرض میشود که قازاغی رقص جنگجویان است و هنگام رفتن به جنگ و یورش اجرا میشود. رقص به دلیل تنوع ترتیب و تکنیک آن، شامل حرکات پیچیده است. هر کدام از مجریان رقص قابلیتها و توانایی های خود را نشان میدهند.

۴۴- قایتاغی: رقصی است نزدیک به لزگیکا با گستردگی وسیع در منطقه. حرکات رقص عبارت است از چرخشها و دور زدنهای فراوان، ترتیبات بی اندازه متنوع، از جمله پرشهای فراوان در حال ایستاده بر روی انگشتان پا، حرکات روان بدون حرکت شانه ها، گرفتن دستها بحالت مشت نیمه بسته، باز کردن یک بازو در حالی که بازوی دیگر نیمه بسته نگهداشته شده و در نهایت شباهت لباسها.



nations for civil duties kept the old solar system to avoid never ending changes in the months and days. Even today most Muslim countries use a solar calendar to avoid complications. The present calendar used in Iran is a solar calendar based on pre-Islamic systems improved in 11th century during the reign of the Seljuq King, Malak Shah.

This calendar is almost unknown in the West, although it is one of the most accurate, if not the most accurate in the world. Compared with the Gregorian calendar, which errors by one day, every 3,226 years, the Iranian calendar needs a one-day correction every 141,000 years. There are two reasons for this accuracy. The Iranian calendar uses a sophisticated intercalation system for determining the leap years. And the beginning of the year, which is a natural phenomenon (arrival of the Sun at the Vernal Equinox), is precisely determined each year by astronomical observations.

The present calendar resulted from a reform conducted in 1079 by a group of astronomers headed by the great Iranian mathematician and poet Omar Khayyam. The origin of the calendar is however much older. It goes back to the Persian Achaemenian period in the 6th century BC. The Islamic lunar calendar was widely used till the end of the 19th century. However since Pahlavi period the more accurate solar calendar is used throughout the country and has remained the official system despite the Islamic revolution. During Pahlavi period the Arabic months used extensively were abandoned and once again the ancient Persian names were revived and are still in use today.

Iranian Months, their origins and origin of the names

The names of the 12 Persian months are taken from the ancient Zoroastrian texts and the origins are deeply rooted in their belief system. The Lord of Wisdom in order to defeat the hostile spirits creates many forces and beings to help him. There are three groups of metaphysical beings, some are more important than others. The first group is the six Amesha Spenta. With the Lord of wisdom they form the seven Holy Immortals that protect the first seven creations when the material world (Geety) is created. They are the protectors of sky, waters, earth, fire, plants, animals and humans.

Six of the twelve months are in their names. Khashtra Vairyra (Shahrevar), is the lord of sky, all stones, metals, warriors and the protector of the poor and the weak. It means the desirable dominion (Keshvar e Arezoo Shodeh). Shahr is country or land and Var means desirable. Asha Vahishta (Ordibehesht) lord of fire and noontime heat means the ultimate righteousness (Behtarin Rasty). Asha has many meanings - righteousness, law, purity, sacred (Asha Zardosht) are only some of the commonly used ones.

Vohu Manah (Bahman) protector of animals means good purpose (Nik Nahad). He was a powerful symbol of creative goodness and is the divinity personifying the principle of Asha (cosmic order). Haurvatat (Khordad) protects all waters and means health or wholeness (Rasaei & Kamali).

Spenta Armaiti (Esphand / Espandarmaz) a female deity who protects mother earth is Holy Devotion (Foroutani Moghadas). Espand means holy and Armaiti equals devotion and unconditional love. She is also the guardian of herdsmen and farmers. She is identified by the Greeks as Demeter and in Armenia is known as Spendaramet. Ameretat (Mordad) supporter of all plant life represents immortality (Na mira). Mar (marg in modern Persian) means death, 'a' at the beginning of any word changes the meaning into the opposite. Mordad means death, while Amordad means immortality. Mordad is used wrongly in modern calendar and should be Amordad.

These immortals also represent different aspects of Ahura Mazda's attributes. One of their functions is to transfer these attributes to humans. For example Vohu Manah (Bahman) is a symbol of "Good Purpose". Zoroastrians through Bahman Yasht (Prayers specific to Bahman) would discipline themselves to always mean good and have noble purposes. Ordibehesht Yasht (Yasht means prayer) will teach Zoroastrians to follow righteousness, one of Lord of Wisdom's attributes.

The second group of metaphysical beings are Yazata (Eyzad), 'a being worthy of worship'. There are many of them. Good forces in nature and all deeds and attributes beneficial to humans have their own Eyzad. Azar, Aban, Khorshid, Mihr, Tir and Bahram are some of the best known Eyzads. Azar (Atar/Adur) is yazata of fire (Agni in Indian

Rig-Veda). It is one of the most important of all Eyzads. In Avestan Mythology it helps legendary king Takhmorup (Tahmoureth) and Yima Khshaeta (Jamshid) to overcome many obstacles. The word has become synonymous with fire (Atash) in modern Persian.

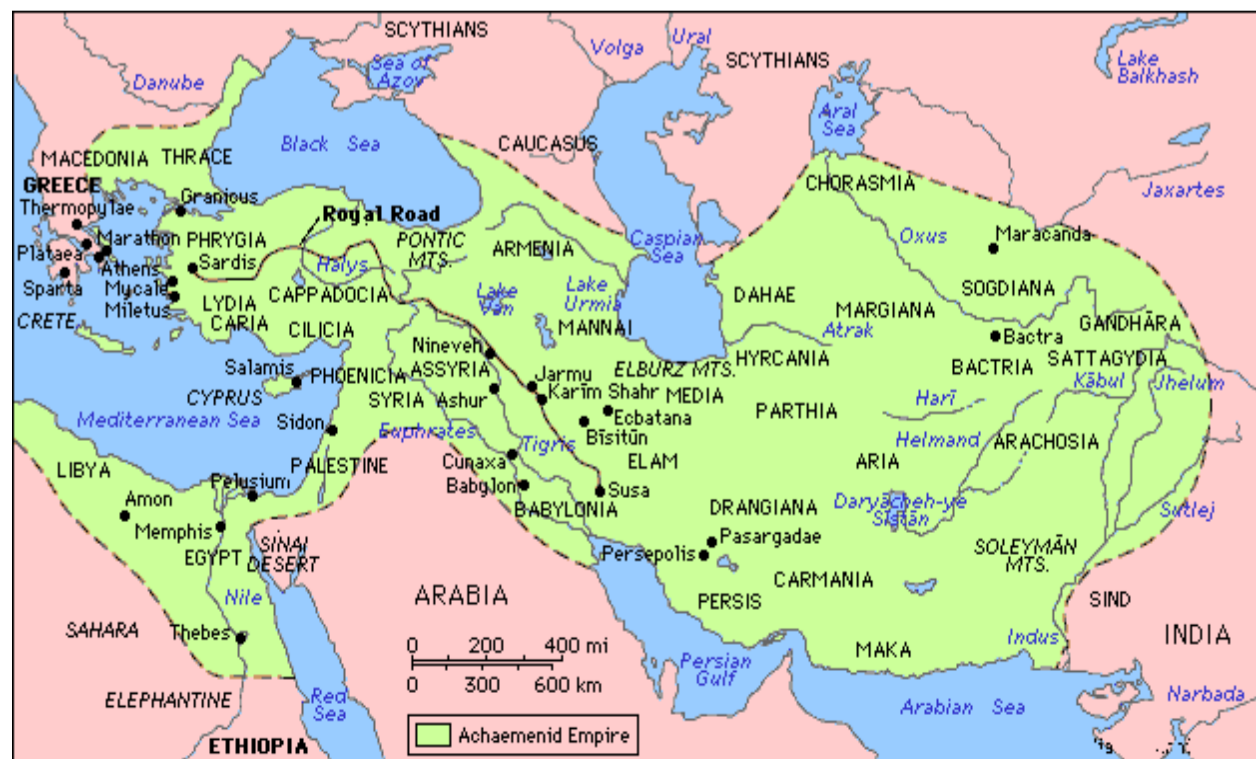
Aban, is Avestan 'Apas', 'Api' in middle Persian and 'Ap' in Phalavi. It means water (Aub, in modern Persian). It is the protector Eyzad of the 'waters' and an assistant to Spenta Armaiti. Mihr is Mithra in Avesta and Mitrah in Pahlavi. It is the yazata of the covenant and of loyalty. It has come from the word mei, meaning exchange. In Avesta he is the protector of 'Payman e Dousti' (contract of friendship). In modern Persian it means love and kindness. He is the lord of ordeal by fire (walking through fire to prove innocence, story of Siavash in Shahnameh) and presides over judgment of the soul at death. Ancient Greeks identified him with Apollo.

Tiri, Tir (Tishtrya), is assimilation from Babylonian Nabu, lord of scribe and of the planet Mercury into Avestan mythology. It means the swift one (Tond va chabok) and protects rain. In Persian-Islamic mythology Tir (Attarod in Arabic) is still the lord of scribe (Setareh Dabir).

Modern	PersianPahlavi	Meaning
Farvardin	Farvardin	Farr e Din
Ordibehesht	Asha Vahishta	Behtarin Rasty
Khordad	Haurvatat	Rasaei & Kamali
Tir	Tishtrya	Tond & chabok
Mordad	Ameretat	Na mira
Shahrevar	Khashtra Vairyra	Keshvare e Arezoo
Shodeh		
Mihr	Mitrah	Paymen e doustie
Aban	Ap	Aub
Azar	Atar / Adur	Atash
Day	Dadar	Afaridegar
Bahman	Vohu Manah	Nik Nahad
Esphand	Espandarmaz	Foroutani Moghadas

The last groups of metaphysical beings are Farevashi or 'Forouhars', the guardian angels created by Ahura Mazda to protect living beings after the material world (Geety) was created. These are protectors of humans from birth to death and it is roughly translated as guardian. The word has become synonymous with fereshteh in modern Persian. Farvardin, is the descent of Farevashi to earth in order to visit and help their human counter parts. It also means 'Farr e Din', glory of religious consciousness. A major festival celebrating departed souls it was changed into celebrating guardian angels coming to earth before the start of the New Year. Farvardegan is 'Jashn e Farevashi' and it still celebrated by Zoroastrians today. 'Day' (dadar) means creator (Afaridegar). The whole month was dedicated to Ahura Mazda. The eight, fifteenth and twenty-third of every month were also called 'Day'. The first day of this month was celebrated as 'Khoram Ruz' a feast of charity, people were expected to be charitable and help others.

The twelve deities have survived as months of the year in modern Persian calendar. In the Islamic period the same structure was taken and transformed into the Iranian version of Shiite Islam. Twelve Imams replaced Yazata and Saoshyant; the last saviour was changed into the Time Lord, Imam Zaman. However the meanings, the importance of following and practicing divine attributes as part of the monthly rituals are lost. So are the joys, monthly feasts and celebrations associated with them.





iranian culture

Iranian Calendar Systems, History and Origins

By: Massoume Price,

The first calendars based on Zoroastrian cosmology appeared during the later Achaemenian period and though they have evolved and changed over the centuries the names of the months have remained more or less the same till now. Before this period old Persian inscriptions and tablets indicate that early Iranians used a 360-day calendar based on Babylonian system modified according to their own beliefs with their own name days. Month was divided into two or three divisions depending on the phases of the moon. Twelve months were named for various festivals or activities of the pastoral year with 30 days in each month. A thirteenth month every six years was added to keep the 360-day calendar in harmony with the seasons. Under the unified empire of the Achaemenian it was necessary to create a distinctive Iranian calendar based on Zoroastrian beliefs.

In the new calendar following the Egyptian tradition the twelve months and the thirty days were each dedicated to a yazata (Eyzad) with four divisions resembling the Semitic week. Four of the days in the month were dedicated to Ahura Mazda and seven days were named after the six Amesha Spentas. Other thirteen days were named after Fire, the Waters, Sun, Moon, Tiri and Geush Urvan (the soul of all animals), Mithra, Sraosha (Sorush, yazata of prayer), Rashnu (the Judge), Fravashis, Verethraghna (Bahram), Raman (Ramesh meaning peace), and Vata the wind deity. Three were dedicated to female deities, Daena (yazata of religion and personified conscious), Ashi (yazata of fortune) and Arshat (justice). The remaining four were dedicated to Asman (lord of sky or Heaven), Zam (Earth goddess) and finally Manthra Spenta (the Bounteous Sacred Word, a female deity) and Anaghra Raoch (the 'Endless Light' of paradise).

Months	Days	Months	Day
01. Muharram	30	07. Rajab	30
02. Safar	29	08. Sha'ban	29
03. Rabi'a I	30	09. Ramadan	30
04. Rabi'a II	29	10. Shawwal	29
05. Jumadea I	30	11. Zu al-Q'adah	30
06. Jumadea II	29	12. Zu al-Hijjah	29

Lunar Months

The religious importance of the calendar dedications was very significant. Not only it fixed the pantheon of major deities, but ensured that their names were continuously uttered, since at every Zoroastrian act of worship the deities of both day and month are invoked. With the new system the pattern of festivities became clear as well, Mitrakanna or Mihregan was celebrated on Mithra day of Mithra month or Tiri festival (Tiragan) was celebrated on Tiri day of the Tiri month.

After the conquest of Alexander and his subsequent death the Persian territories fell to one of his generals Seleucus (312 AD) and the Seleucid dynasty of Iran was formed.

Based on the Greek tradition they introduced the practice of dating by era rather than dating by the reign of the individual kings. Their era became known as that of Alexander. The Zoroastrian priests resented Seleucid and found it necessary to create their own era. They had lost their function at the royal courts since the new rulers were not Zoroastrians. They followed the new trend and for the first time started calculating the era of Zoroaster. This was the first serious attempt to establish a historical date for the prophet.

With no Zoroastrian sources at hand they turned to Babylonian archives famous through out the ancient world. From these records they learned that a great event in Persian history took place 228 years before the era of Alexander. The date was 539 BC and in fact is the conquest of Babylon by Cyrus the great.

Months	Days	Months	Days
01. Farvardin	31	07. Mihr	30
02. Ordibehesht	31	08. Aban	30
03. Khordad	31	09. Azar	30
04. Tir	31	10. Day	30
05. Mordad	31	11. Bahman	30
06. Shahrivar	31	12. Esphand	29

Iranian Solar Months

However the Zoroastrian priests interpreted this date to be the time the true faith was revealed to their prophet and since Avestan literature indicates that revelation happened when Zoroaster was thirty years old, the date of 568 BC was taken to be his birthday. The date entered written records as the beginning of the era of Zoroaster and indeed Persian Empire. This incorrect date is still mentioned in many current Encyclopedias as Zoroaster's birth date.

Parthians adopted the same system, dated their era from 248 BC, the date they succeeded over the Seleucid and used the same calendar with minor modifications. Their names for the months and days are Parthian equivalencies of the Avestan ones used before and they differ slightly from the Middle Persian names used by the Sassanian. For example in Achaemenian times the modern Persian month 'Day' is called Dadvah (Creator), in Parthian it is Datush and Sassanian named it Dadv/Dai (Dadar in Pahlavi).

The next major calendar change happened at the reign of Ardeshir the founder of the Sassanian dynasty in 224 AD. In 46 AD, Julian the Roman Emperor adopted the Egyptian solar calendar system of 365 days with modifications. Iranians had known about the Egyptian system for centuries but never used it. Ardeshir changed the system to 365 days by adding five extra days at the end and named these 'Gatha' or 'Gah' days, after the ancient Zoroastrian hymns of the same name. The new system created con-

fusion and met with resistance and is the reason why so many Zoroastrian feasts and celebrations still have two dates. Many rites were practiced over many days instead of one day and duplication of observances was continued to make sure no holy days were missed.

The situation got so complicated that another calendar reform had to be implemented by Ardeshir's grandson Hormizd I. The new and old holy days were linked together to form continual six-day feasts. No Ruz was an exception. The first and the sixth day of the month were celebrated as different occasions and sixth became more significant as Zoroasters' birthday rather than a continuation of No Ruz itself. The reform however did not solve all the problems and Yazdegird III, the last ruler, introduced the last changes. Year 631 AD was chosen as the beginning of the new era and the last calendar is known as Yazdegirdi calendar. However they did not get the chance to finish their task. Muslim Arabs overthrew the dynasty in 7th century AD and with their victory, a new lunar calendar based on Islamic principles replaced the old solar calendar of the Sassanian period.

This calendar was proposed earlier by prophet himself but was first systematically introduced around 638 AD, by the close companion of the Prophet and the second Caliph, Umar ibn Al-Khatib (592-644 AD). This was done to end the conflicting dating systems used at the time. Prophet's flight from Mecca to Medina (Hijrat) in 622 was chosen as the beginning of the Islamic calendar. The actual starting date for the Calendar was chosen based on lunar years, counting backwards to be the first day of the first month (Muharram) of the first year of the Hijrat. The Islamic (Hijri) calendar is usually abbreviated A.H. in Western languages from the Latin Anno Hegirae.

Lunar Months

Muharram is the start of Muslims' New Year and the occasion is celebrated by many. Direction to Mecca for praying was chosen on this month. For Shiites this is the most important month of mourning. Imam Husayn, Prophet's grandson was murdered in the battle of Karbala in this month. Safar is another month of mourning for Shiites since imam Husayn's mutilated head was taken back to Karbala and the 40th of his death happens in the same month. The third month marks the flight to Medina and Prophet's birthday and death. The battle between Ali and Aisha happened on the fifth month. Fatima died on the sixth month. Rajab is the month when ascension (Mi'raj) of prophet to Heaven happened. Muslims believe that Prophet went through a nocturnal journey with Archangel Gabriel. They first went to Jerusalem and then to Heaven and were back on the same night. Imam Husayn was born in Sha'ban. Ramadan is the month of fasting and again a month of mourning for Shiites due to Ali's assassination in this month. It is also the month Quran was revealed. First day of Shawwal is the major feast of Fitr and the last month is assigned for pilgrimage to Mecca and the feast of Sacrifice (Id i Ghorban). Shiites believe that Ali was appointed by the Prophet to be his rightful successor on this month and celebrate the occasion in the festival of 'Ghadir Khom'.

Iranian Solar Months

Being a lunar calendar the months are not related to the solar cycle and therefore do not correspond with the seasons. The festivals move all the time, Ramadan can be in summer or winter or any other season. The lunar year is shorter than the Gregorian year by about 11 days. It is only over a 33-year cycle that the lunar months take a complete turn and fall during the same season. Muslims do not use solar calendars and believe since Prophet has recommended this calendar it should not be changed. Despite the fact that all Muslims are required to use the Islamic lunar calendar Iranians and indeed most Muslim

موثرترین و راحت ترین راه برای تبلیغ
 براحتی می توانید لیفلت ها و آگهی های خود را به همراه
 هفته نامه پرشین پخش نمایید.



27 July 2007 4th Issue

www.persianweekly.co.uk

کابوس ناخوشایند تصادف را
 به رؤیایی شیرین تبدیل می کنیم.



www.euaccident.com



Replacement Vehicle, Repair, Loss of Earnings, Injury Compensation

EU Accident Management

P.C.O REGISTERED
 MINI CAB DRIVERS

Car Hire

084 5430 0347 BT Local Rate

079 8082 3895

078 9153 0392

Fax: 084 5430 0346

License No. : CRM3039

چنانچه قبلاً تصادف کرده اید و هنوز
 مشکلاتتان حل نشده با ما تماس بگیرید

دریافت خسارت بیمه شخصی
 جایگزینی اتومبیل تصادفی با اتومبیل جدید (تاکسی - مینی کپ)
 جایگزینی مینی کپ تصادفی با مینی کپ جدید
 دریافت در آمد در مدت بیکاری و تصادف
 حمایت کردن از بالا نرفتن بیمه

SUIT K, TUDOR HOUSE, LANVANOR RD, NW2 2AR

Food Station

طعم واقعی غذای ایرانی، یاد آور خاطرات شیرین
 در قلب ایلینگ

FREE DELIVERY

0208 566 2953

139 UXBRIDGE ROAD,
 WEST EALING,
 W13 9AU

طراحی وب سایت و انواع طراحی گرافیکی به زبانهای پشتو و اردو
 020 8453 7350 - 077 3311 3137